اندیشه‌های رستاخیز

سال اول ـ اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

۴

در این شماره

مدیر مسئول: منوچهر تسلیمی
سردبیر: مهدی قاسمی
مدیر داخلی: فرنگیس امیری
نشانی: خیابان ویلا ـ ساختمان شماره ۳
حزب رستاخیز ملت ایران
تلفن: ۸۹۹۱۵۶ ـ ۶-۸۹۹۱۶۱

وجوه اشتراک و بهای مجلات باید به حساب جاری ۱۴۵۰ بانک ملی ایران شعبه تخت جمشید واریز شود.

چاپ : خوشه


ARDUUS AD SOLEM

vol. 4

پیامی برای «اندیشه‌های رستاخیز»

اندیشه‌ای از رستاخیز

رستاخیز فرمانی است از شاهنشاهی بزرگ متضمن آئینی بزرگ در راه سعادت ملتی کهن پژوهشگر روزگاران نخست قومی شکوهمند و موجد حیات با عظمت‌گذشته ایران‌بزرگ با عظمتی شگرف که هرکس فراخور احوال از آن بهرهٔ می‌تواند برد.

چنان یادگاری است اندر جهان   براو آفرین از کهان و مهان
جهان دل نهاده براین داستان   همه بخردان و همه راستان

رستاخیز ملت ایران پدیدهٔ است از افکار بلند و تابناك شهریاری توانا که به مردم نجیب ایران اهدا گردیده شاهنشاهی که نظر بلند پایه‌اش همواره براین بوده است که امور ملك وملت‌بر پایه‌های ثابتی استوار باشد و همهٔ نیروهای ملی در پوشش یك فرماندهی واحدویك سازمان‌متمرکز برای بهره‌گیری از همهٔ استعدادها، صرفنظر از اختلاف سلیقه‌ها معطوف به تحقق بخشیدن پیشرفت و ترقی کشور در کلیه شئون و پژوهشگر روزگاران نخست این‌قوم و موجد حیات باعظمت گذشته ایران بزرگ باشد تا با فر شکوهمند دودمان پهلوی و فرمان تابناك رستاخیز مجد وعظمت دیرین‌ازسرگرفته شود و در آئینه جهان درخشیدن آغاز نماید.

چگونه سر آید به نیك اختری   پریشان همه روز کند آوری
خنك آن کز او نیکوئی یادگار   بماند اگر بنده گو شهریار

چنین فرمانی غرورانگیز ناظر بررعایت حقوق انسانی واحترام به افکار و عقاید ملی در معرض افکار وعقاید و آراء عموم مردم ایران قرار گرفت. آزاد زنان و آزادمردان ایران با ندای مثبت خود این دعوت را که ضامن بقای سعادت آنان بود از صمیم دل‌پذیرا شدند و در تاریخ احزاب سیاسی جهان حزب منحصری ایجاد کردندکه فراگیر همهٔ نیروها و قشرهای سیاسی واجتماعی یك‌کشور کهن است بطریقیکه درهای آن برروی تمام کسانیکه به بقا و نیرومندی ایران عزیزعشق



میورزند باز استو در پرتو این فرصت تاریخی است که هیچ‌استعدادی محروم از ابراز عقیده و نظر در بازسازی ایرانی بزرگ نخواهد بود آنهم در محیطی مشحون از آزادی عقائد برپایه مصالح ملی و برائر فرمانی که در معرض قضاوت و روشن‌بینی کلیه طبقات پی‌ریزی شده است.

پراکنده در دست هر موبـــدی از او بهرهٔ برده هـــر بخردی
بگفتی فروغی است از ایـــزدی پرستید بـــاید اگر بخـــردی

فرماندهی‌اندیشمندرستاخیز باآگاهی‌کامل‌باین‌حقیقت که‌سعادت‌ملی برپایه یگانگی تحقق می‌پذیرد و اختلاف و افتراق افکار چگونه یك زندگی عظیم ملی را عبث و بیهوده و بی‌پایه میسازد و امنیت و موجودیت آنان را دستخوش تلاطم و تشنج و از هم پاشیدگی میکند چنین فرمانی صادر فرموده‌اند.

نشانی که آید همی از تو بـــاز برآید برآن روزگاری دراز

تضمین تجدید حیات و فعالیتهای همه‌جانبه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشوری کهن با میرالی سرشار از افتخار در رستاخیز نهفته است و در حقیقت چنانچه فرمانده بزرگ و شهریار خردمند ایران فرموده‌اند (رستاخیز سازندهٔ شاهکاری در تاریخ ایران و جهان است که به یقین بزرگترین حماسهٔ واقعی تاریخ ملت ایران بشمار میرود) زندگی فردی یا اجتماعی در ذات خود بدون همبستگی، خالی از هرگونه معنی و هدف جلوه میکند فقط در سایهٔ وحدت و یگانگی صفوف یك ملت است که جمعیتها از بلاتکلیفی و سرگردانی نجات پیدا میکنند و گزینش وحدت و داشتن هدف است که بـــه اجتماعات انسانی‌معنی و مفهوم میدهد و رستاخیز تاریخی ملت ایران تبلور این آرمان بزرگ است که ما رابه‌پیروزی رهبری میکند.

چه سعادتی برتر ازاین که در این دور از زمان که بسیاری از جهانیان از زندگی آسوده و بیدغدغه و فارغ از تحریك و ناامنی محرومند مردم ایران هرروز شاهـــد جلوهٔ تازه از پـــویـــائـــی و تحرك در راه بهروزی و سعادت کشور و تکامل شئون مختلف‌زندگی میهن خود هستند، شایسته است که سپاس مردم ایران به‌پیشگاه شاهنشاهی بزرگ که (برچهر او فر یزدان بود) تقدیم گردد و آرزو شود که این تاج و تخت وآئین همواره جاوید بماناد و دلش شادمان و بختش بیدار باد

چو خورشید تابان بماند به چهر بسان بتی با دلی پر ز مهـــر
جهان زو پـــر‌امید شد یکسره ز روی زمین تا به برج بـــره

ا. ر. ع.

اندیشه های رستاخیز

۴

جمشید آموزگار

دبیر کل حزب رستاخیز ملت ایران

برای «اندیشه‌های رستاخیز»

در سر آغاز سومین سال فعالیت پراثر حزب

نخستین شماره «اندیشه‌های رستاخیز» نشریه تئوریک حزب رستاخیز ملت ایران در سال جدید هنگامی انتشار می‌یابد که حزب دو سال فعالیت ثمربخش خود را پشت سر گذاشته و به سومین سال حیات خویش گام نهاده است.

در این مدت نشریات حزبی ـ از جمله «اندیشه‌های رستاخیز» وظیفه سنگینی را در زمینه پیوند معنوی میان افراد ملت ایران و نشر عقاید ونظریات حزبی برعهده داشته‌اند و خوشبختانه رسالت خویش را در این زمینه بخوبی انجام داده‌اند.

همه میدانیم که این عقاید ونظریات در جهت مشارکت صادقانه و توام با اعتقاد فرد فرد ملت ایران در فعالیتهای حزب فراگیرنده رستاخیز است که هدف آنرا، آنطور که شاهنشاه، فرمانده انقلاب ایران در پایه‌گذاری آن اراده فرموده‌اند: الهام از غنای فرهنگ و تمدن باستانی ایران، برای سازندگی جامعه‌ای پیشرو، مرفه، آزاد، مستقل ولی بدور از هرج و مرج تشکیل میدهد. حزب رستاخیز ملت ایران در پی تقلید کورکورانه از الگوهای خاص پاره‌ای از جوامع صنعتی نیست و در اجرای نیات والای رهبر عالیقدر خود صادقانه میکوشد تا راهی نوین برای سعادت و رفاه انسانها در همه جوامع ارائه دهد.

در این دوسالی که از تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران گذشته است، این نکته مسلم شده که در حزب رستاخیز تنها

پیشرفت مادیات طرف توجه نیست بلکه عامل اساسی، اعتلای مقام والای انسانی است. حزب ما مکتب معنویت، فضیلت و تقوا ومحفل کار و کوشش توام با صمیمیت، صداقت و صراحت است. در این طریق تعلیمات شاهنشاه آریامهر الهام‌بخش همه ما بوده که فرموده‌اند: «در اجتماعی که توجه به معنویت، ایمان و آزادی فردی و اجتماعی نباشد آنرا دوام نیست.» و این آزادی درمفهوم ایرانی خود، معنای عمیق‌تری دارد، مفهوم تکیه برآزادی ضمن آزادگی سیاست مستقل ما به خوبی نشانه این واقعیت است که هدف ما از این آزادی در درجه اول رفاه و پیشرفت مردم ایران و حفظ حاکمیت و استقلال کشور است. تجربه نوینی که در حزب رستاخیز ملت ایران آغاز شده است با گذشت زمان اصالتش بیشتر نمایان خواهد شد، هسته اصلی‌این‌تجربه مشارکت واقعی همه مردم در کارهای مربوط به خودشان و مملکت است. در راه این مشارکت، اصلی را که همگی با اعتقاد راسخ از آغاز بنیاد حزب در نظر داشته‌ایم استقلال و امنیت ملی، حفظ‌آزادی‌های فردی، توام با احساس مسئولیت و نظم اجتماعی و احترام به قانون است، چه، آزادی‌های فردی بدون نظم و قانون و امنیت‌ملی مفهومی ندارد.

در سالی که گذشت حزب رستاخیز ملت ایران نه تنها فعالانه در آئین بزرگداشت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی بگونه‌ای موثر شرکت کرد بلکه در دیگر شئون اجتماعی کشور هم کوشید تا در راه تحقق رهنمودهای فرمانده بزرگ خود مشارکت و همکاری عمومی را درچارچوب اصول هفده‌گانه انقلاب شاه وملت کارمایه و کارنامه فعالیتهای خود قرار دهد و برپایه ارزش‌های اجتماعی و سیاسی و اخلاقی این انقلاب ضمن رویاروئی با یورش‌های فکری نادرست و اندیشه‌های وارداتی ناسازگار، با تکیه برتاریخ و فرهنگ ایران زمین و اندیشه‌های تابناک‌شاهنشاه خویش با استواری به‌پیش گام بردارد.

اساس کار حزب ما را همبستگی، یکپارچگی و وحدت ملی تشکیل میدهد. اگر به‌گذشته تاریخ کشور خود نظری کوتاه بیافکنیم این حقیقت را بخوبی درمی‌یابیم که هرزمان هدف و

آرمان مشترکی داشته‌ایم و یا هروقت که موجودیت و هستی ما در برابر خطرنیستی قرار گرفته، اگر پادشاهی بیداردل ورهبر و فرماندهی مقتدر داشته‌ایم، جملگی باتمام اختلاف سلیقه‌ها بدنبال رهبر خویش در راه نیل به هدف از دل‌وجان، کوشیده‌ایم. اکنون نیز در حزب رستاخیز با خشنودی تمام شاهد این‌همبستگی هستیم، چه حزب رستاخیز با همه اعضای جامعه پیوند دارد. در داخل حزب رستاخیز فردی را برفرد دیگر امتیازی نیست مگر بخاطر انجام وظیفه بهتر. به فرموده شاهنشاهمان: «میان افراد حزب تفاوتی نیست مگر به فضیلت و تقوای آنان برای انجام دادن بهتر وظایف خود.»

آری، آغاز سومین‌سال‌بنیادگذاری حزب‌رستاخیزملت‌ایران، باز هم نوید بخش آینده‌ای درخشانتر برای ایران ما است.

در راه یکپارچگی ملی از طریق توجیه اصول انقلاب و مشارکت توام با اعتقاد افراد، بیشتر درفعالیتهای حزبی توجه و تاکید براین اصل است که مردم حزب را ازآن خود، خانه خود و آینده خود بدانند و درساخت سرنوشت کشور مشارکت‌بیشتر و طبیعی‌تر نشان دهند تا آنجا که هرایرانی در هرمقام و مرتبت در پیشرفت کشور خود موثر ومفید باشد. حزب می‌کوشد با آموزش ملی: روح ایمان، تقوا، فضیلت، همبستگی و دلبستگی و کار وکوشش بیشتر را که چون گوهری تابناك برتارك فرهنگ انسانی ما جا گرفته در افراد این کشور باستانی که زادگاه اندیشه‌های ژرف و ورجاوند انسانی است برانگیزد و از طریق کانونهای حزبی مشارکت هرچه بیشتر آنان را در سازندگی‌کشور گسترش بدهد. باشد که این مشارکت عمومی آنچنان بارور گردد که همه افراد اجتماع در سراسر ایران زمین در گردش کار سرزمین خویش سهمی و مسئولیتی افتخارآفرین و غرورانگیز احساس کنند.

در این مدت دوسالی که حزب رستاخیز ملت ایران به حیات خود ادامه داده پیروزیهای چشم‌گیری بدست آورده است. گذشته از انجام انتخابات دومجلس و انجمن‌های ملی و برگزاری کنگره حزبی، با بهره‌گیری از نظریات کنگره و استفاده از

تجارب گذشته، سازمان جدید خود را پایه‌گذاری کرده است.

ارکان حزب که از ابتدای تشکیل حزب پایه‌گذاری‌شده بودند نیرو و استحکام تازه‌ای گرفته وگسترده‌تر شده‌اند ومبانی توسعه هرچه بیشتر حزب در سال جاری فراهم آمده است. علاقه، ایمان و پشتیبانی گروههای گوناگون وقشرهای وسیع ملت‌ایران پشتوانه اصلی و امیدبخش حزب ما است و مسلم است که در سالهای آینده با اتکاء به‌چنین ارتباط معنوی و پیوند اجتماعی بین حزب و افراد ملت جنبه فراگیری حزب گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد. **برنامه حزب در این سال تقویت کانونهای حزبی فعال و منظم ـ برگزاری انتخابات شوراهای روستا و شهر** و اگر فرصت باشد **انتخابات شوراهای بخش ـ شهرستان ـ استان** و شورای مرکزی **خواهد بود بصورتی که اساسنامه حزبی به** نحو جامع و کامل **بمرحله اجرا در آید. همچنین در ایفای** نقش «مشارکت و نظارت» حزب **در کارهای عمومی تاکیدخواهدشد.** شاخه‌های ستادی حزب در همه‌جا به پیگیری نظریات‌و خواست‌های کانون‌ها و شوراهای حزبی بیش‌از پیش تلاش خواهند کرد.

دنیای ما برغم نیروهای بازدارنده در حال تغییر است و دو دهه آینده برای جامعه بشری اهمیت بسزائی خواهد داشت زیرا چنین بنظر میرسد که **جوامع مختلف رفته رفته یا بسوی تامین ایمنی اقتصادی در برابر از دست دادن آزادی‌های فردی پیش میروند و یا آنکه در جوامع جنجالی وفاقد آسایش وآرامش وامنیت اجتماعی و اقتصادی در پی آزادی‌های فردی هستند.**

در **این آشفتگی، حزب ما به ابتکار شاهنشاه‌آریامهرراهی را آغازکرده وبه‌آن ادامه میدهدکه** متضمن **سازندگی جامعه‌ای** است که در عین حفظ **آزادی‌های فردی توام با مسئولیت از نظم و امنیت اجتماعی** نیز برخوردار باشد. **از نظر امنیت اقتصادی نیز ما می‌خواهیم «کیفیت زیستن» اصل باشد نه «کمیت داشتن».** امید **که از این رهگذر راه سومی جلوه‌گر شود.**

متاسفانه در دنیای کنونی‌بتدریج تکنولوژی حاکم برروابط انسانها میشود و بشر رفته رفته و آرام آرام از مسائل معنوی دور میگردد. حزب رستاخیز ملت ایران با الهام از اندیشه بلند

شاهنشاه آریامهر در پی آن است که تکنولوژی را در خدمت غنای فرهنگی و میرات تاریخی کهن و ارزش‌های معنوی جامعه در آورد نه حاکم بر آن.

برای گردانندگان و خوانندگان مجله «اندیشه‌های رستاخیز» و همه اعضای حزب آرزو میکنم با توجهات و عنایات پروردگار توانا و رهبری‌های خردمندانه فرمانده بزرگ انقلاب جملگی در راه رسیدن به این هدف ملی توفیق یابیم.

یادداشت سردبیر

خشنودیم با نظمی که البته غیر منتظر هم نیست «اندیشه‌های رستاخیز» را نشر می‌دهیم.

این چهارمین شماره است که در زمان معهود به دست‌شما خواندگان ارجمند میرسد. بی‌هیچ گفتگو اقبال شما و همت ویاری اندیشمندان رستاخیزی سبب اصلی این تداوم بوده است ونیز مایه امید گردانندگان آن که با این «راه توشه‌ها» خدمتی را که به عهده گرفته‌اند، چندان که درخور است ادامه دهند.

در این شماره نیز با نوشته‌هائی بارور از اندیشه‌هائی پژوهشگر درقلمرو مسائل اجتماعی، اقتصادی، حزبی، فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیك روبرو خواهید بود و این تکرار قول نویسندگان آنها است که:

«... اینست برداشت ما و نظر ما و اما آرزو داریم از چگونگی دید دیگر دانشوران نیز برخودار باشیم.»

میگویند: « ما بسهم خود به میدان آمدیم وقلمی بربنیاد اعتقادمان زدیم و چه سزاوار است که دیگرصاحب‌نظران نیز بداوری بنشینند و رای خود را مطرح کنند...»

و این خواستی است بهره‌مند از الهام شریف شاهنشاهمان که «رستاخیز» را گهواره پرورش افکار بلند و کارساز طلب کرده‌اند.

باشد که عرصهٔ داد وستد اندیشه‌ها به برکت‌فضای رستاخیزی وطنمان وفرصت بی‌سابقه و گرانبهائی که بسود نفس «اندیشیدن» فراهم ساخته است، وسعت و غنا پذیرد.

گرچه مکرر می‌شود، در این میان، بیاد می‌آوریم که «اندیشه‌های رستاخیز» می‌خواهد تا سهم خود را (هرچه هست) بمدد تمامی اندیشمندان رستاخیزی به نیکوتـــرین وجه ادا کند.

«سردبیر»

م ـ بخشا

روایتی از مشارکت

مشارکت بنام اساسی‌ترین ابزار توسعه ملی (توسعه ملی با تمامی مفاهیم آن: ساختن و پاسداری کردن) ـ بشمار دلایلی است که ابتکار «حزب فراگیر ملت» را توجیه میکند.

با چنین برداشتی «مشارکت» در مرحلهٔ تکوینی حزب یك «هدف» و در برابر چشم‌انداز (تمدن بزرگ) **در عین‌حال** یك «وسیله» است.

در دوره‌ای که «مشارکت» همچنان خود در مقام یك «هدف» مطرح است، شناخت انگیزه‌ها و خاصه عوامل مثبت و منفی که در جامعه ما رویاروی آن قرار دارند، از لوازم توفیق است، زیرا به اتکاء چنین شناختی‌است که می‌توان به جستجوی برترین شیوه‌ها و تاکتیك‌ها در جهت توسعه و غنای «مشارکت» برخاست و در برابر آن رشته عوامل مثبت و منفی که در کنار و یا همراه آن به‌چشم می‌خورند سیاست‌های حساب‌شده و معقول اتخاذکرد.

۱ـ شناخت عوامل منفی:

چه در مسیر تاریخ و چه درقلب‌مناسبات اجتماعی دیروز و امروز و چه درکیفیت روابط جامعه و دستگاههای اجرائی ما عوامل گونه‌گونی را می‌توان نشان کرد که به «روحیه اجتماعی و تعاون و همبستگی» ضربات هولناکی وارد ساخته و طبعا به «روحیه تك‌روی و خوداندیشی و احساس بیگانگی با اجتماع» از هرجهت میدان داده‌اند. جریانهای‌حزبی اخیر تا پیش از ابتکار

پرجان «رستاخیز» و ظهور حزب «فراگیر ملت» نیز بنا براسباب و عللی که پوشیده نیست چنانکه سزاوار است براین روحیه زیانبار فائق نیامد وحتی به نفوذ در اکثریت قابل ملاحظه‌ای از جامعه، توفیق نیافت و اجمالا اثر تکان دهنده‌ای نداشت. یکی از راههای پژوهش در کیفیت اثر حوادث تاریخی (بویژه از آغاز عصر مغول) در گسترش «روحیه فردی» و گریز از تعاون و علقه‌های اجتماعی ـ غور در میراث‌ها و مستنداتی است که به مقیاس وسیعی به صورت مکتوب (کتب تاریخی ـ اثرهای ادبی و....) و غیرمکتوب (پاره‌ای عادات، روحیه‌ها، ضرب‌المثل‌های رایج در زبانها) در دسترس ما است. همین‌جا به خاطر پرهیز ازهرگونه داوری غلط تذکار این نکته لازم است: که هیچگاه نضج چنین روحیه‌ای با جوهر فرهنگی و حیات معنوی ایرانی سازگار نبوده است و بنابراین تظاهر آثاری از این دست در جامعه ما، در واقع یك «عارضه» است و بدلایل گوناگون‌نباید ونمی‌توان آنرا حتی جزئی از خصلت‌های فرهنگی ایرانی شناخت ولی بهرتقدیر ضرورت دارد در همین معنای «عارضه» نیز خاصه در قلمرو همه روشنگریها و در راه کشش همه آحادجامعه بعرصه فعالیت‌های اجتماعی‌وسیاسی دقیقا‌موردمحاسبه قراربگیرد وپیشاپیش، عمده‌ترین علتها و انگیزه‌های آن باز شناخته شود.

الف: نظام فئودالی «ارباب و رعیتی»:

ماهیت این نظام بویژه در آخرین مراحل وجودیش که با رکود و انواع فساد همراه بود، به عنوان نظام حاکم، توده‌های میلیونی ملت را از توجه به سرنوشت و اراده خویش بازمیداشت و با هرگونه حرکت آگاه کننده با تمامی نیروی خود به مقابله برمی‌خاست. این واقعیت تا حدود ۶۰ سال پس از استقرار حکومت مشروطه (که تمامی نقص و نارسائی آن در این بود که برخواستهای سیاسی توقف کرد و کمترین دگرگونی در نظم تولیدی «بزرگ‌مالکی» پدید نیاورد) (۱) عملا پابرجا ماند.چندانکه

۱ـ رجوع شود به مقاله انقلاب شاه و ملت فراتر از خواستهای انقلاب مشروطه شماره اول مجله اندیشه‌های رستاخیز.

قوه مقننه و طبعا مجریه و قضائیه ارکان اصلی حکومت مشروطه بزودی، به صورت ابزار حاکمیت در دست زمین‌داران بزرگ، روسای طوایف و خان‌ها قرار گرفت و در تمامی این دوره بسیاری از مصوبات مشروطه (مانند انجمن‌های ایالتی و ولایتی) یا در بوته فراموشی و یا زیر تاثیر استنباطات غیردمکراتیك تغییر ماهیت یافت. (مانند قانون انتخابات گذشته و بویژه ماده ده آن که زنان را درکنار: مهجوران - ورشکستگان به تقصیر- متکدیان - کسانی که باوسایل بیشرفانه امرار معاش‌میکنند و...) از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن‌محروم می‌ساخت، حالیکه‌اگر برروح اصل هشتم قانون اساسی اتکاء میشد که «اهالی مملکت‌رادر مقابل قانون متساوی‌الحقوق» میخواند، هیچگاه چنین محرومیت و ستمی در حق نیمی ازنفوس جامعه نمی‌توانست مطرح شود (اضافه میکنیم که درعمل چنین اتکائی بدلیل ابقاء نظام بزرگ مالکی اصولا زمینه‌ای نداشت).

شاهنشاه در تحلیل نارسائی‌های قوه مقننه در مدت‌بیش‌از نیم قرن عصر مشروطه و همراه با تاکید برمقام ارجمندکوشندگان و جانبازان راه آزادی، می‌نویسند «متاسفانه مجلسی که با چنین فداکاریها بوجود آمد خیلی زود تیول اشراف و متنفذین و فئودالهائی شد که صلاح خود را در عوض کردن ماسك و تظاهر به مشروطه طلبی و آزادی‌خواهی تشخیص دادند و در لوای‌همین نقاب از دموکراسی جدید کشور بهره‌برداری کردند.»

تنها در عصر شاهنشاهی سردودمان پهلوی بود که یکبار دیگردرتاریخ ایران، نیروی‌نظام شاهنشاهی برقدرت خان‌ها وزمین‌داران بزرگ فائق آمد و در توده‌های ملت آثار «سرزندگی» و شکفتگی و جلوه‌هائی از همبستگی و حرکت ملی ظاهر شد. این دوره اگرچه در مقیاس تاریخ طولانی این سرزمین بسیار کوتاه بود وبه‌دمی میمانست ولی بروشنی خیز تازه‌ای را در رهگذر آگاهی و ترقی جامعه فراهم ساخت که البته با انتقال عوارض جنگ جهانی دوم به ایران متوقف شد و از آن پس در یك مرحله دوازده ساله پهنه زندگی ایرانی دستخوش اتحاد نامقدس سرخ و سیاه و توطئه‌های ارتجاع سنتی و ستون‌پنجم

بیگانه گردید و جماعات سیاسی این دوره نیز در حال و هوای پریشان زمان نه‌تنها به‌تقویت روح همبستگی کمترین کمکی‌ندادند، بلکه با پرده‌گیری از مقاصد درونیشان، به تردید در ثمرات به ویژه «اتفاق سیاسی» مایه هم دادند پیدا است که از یکسو نظام اقتصادی و اجتماعی حاکم مبتنی‌برقدرت بی‌رقیب زمین‌داران‌بزرگ وتلاش خستگی ناپذیر آنان در جلوگیری از احیاء اندیشه‌توده‌های ملت و همداستانی آشکار و نهان استعمار نو وکهنه و دربسیاری موارد اتفاق نامیمون عوامل کمونیسم بین‌الملل با آنها و از سوی دیگر ماهیت ضد ملی بسیاری از احزاب سیاسی پس از شهریور ۲۵۰۰ تا امرداد ۲۵۱۲ و ضعف جماعاتی که، حرکت خود را بر نهادهای ملی شالوده ریزی کرده بودند... در تضعیف «روحیه اجتماعی» و کاهش علاقه به فعالیتهای گروهی و سیاسی سالم و طبیعی، نقش بزرگی ایفاء کرده‌اند.

ب: رویدادهای تاریخی:

در شمار عواملی که به روحیه« اجتماعی» و «تمایل به اتفاق و هماهنگی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی» در جامعه ما صدمه زده‌اند می‌توان بپاره‌ای از رویدادهای تاریخ بویژه از عصر مغول باین‌سو استناد کرد. پیشتر یادآوری شد اگر چه چنین کیفیتی برای «فرهنگ زیستی ایران» در حکم عارضه وعرض است و به دیگر سخن با جوهر فرهنگ ایرانی از ریشه سازگار نیست ولی نمی‌توان از زهری‌که که این حوادث برروحیه مردم ایران زمین طی قرنها پاشیده است غافل بود...

مساله را شاید بتوان از شکست قادسیه ریشه‌یابی کرد:

«امروز دیگر روشن شده است که استثمار شدید وتحمل ناپذیر بویژه در اواخردوره ساسانی و جبر سیاه طبقاتی، بیخیالی حکومت در قبال حیات سخت توده‌های میلیونی کشاورزان وطبقات پائین در این عصر در گسترش و جاذبیت شعارهای اسلامی ودر فرجام پیشرفت قوای عرب پراثر بوده است.»

ایرانیان با خمیرمایه فرهنگی خود، در این حال وقتی با ندائی چنین تکان‌دهنده روبرو می‌شدند که: «... ما برای شما

قبائل وفرق گونه‌گون آفریدیم و لیکن بزرگوارترین شما نزد ما پرهیزکارترین شما است...» و نیز هنگامی که می‌دیدند در همسایگی خود، در جامعه‌ای بغایت عقب مانده وستمبار از «تساوی حقوق انسانها» به عنوان یك اصل محکم اجتماعی سخن میرود: «... سید قریشی را برسیاه حبشی امتیازی نیست» بدیهی است که دگرگون میشدند و چون در عرصه زندگی خود درست در همان برهه حساس اثری از این مفاهیم نمی‌یافتند، طبعا نسبت بوضع موجود متزلزل میشدند و همین خود بر قدرت متجاوز می‌افزود.

جبر طبقاتی در ایران زمین بویژه از دوره خسرو دوم وسعت و دامنه فراوان یافته بود ـ او که برای جمع مال و از میان بردن رقبا از هیچ دستاویزی خودداری نمیکرد، نمی‌دانست که در عین حال هستی خود و جانشینان‌خود و «رعیت» خود را به مخاطره می‌اندازد.

کریستن‌سن(۱) درباره وضع پریشان توده ملت (روستائیان و شهریان) در زمان خسرو دوم و سختگیریهای او حتی نسبت به طبقات بالا به قصد گرد آوردن مال و پرکردن گنجینه‌های‌خود و همچنین ثعالبی مورخ‌قرن‌چهارم وپنجم ه. ق دراثر معروف‌خود «کتاب‌الغررفی‌سیرالملوك‌الفرس‌واخبارهم» درباره‌مشکلاتی که‌ازسوی او برزندگی عامه تحمیل میشده است، یادداشتهائی آورده‌اند که پرده از علل تزلزل حیات سیاسی ایرانیان در آخرین دهه حکومت ساسانیان برمیگیرد. و اما گذشته از اینها تاریخ معترف است که در دورهٔ خسرو دوم هرچه نبود، مصونیت از تجاوز وجسارت بیگانه بود و این واقعیتی است که در آن عصر ایرانشهر از وحدت و قدرت بی‌رقیبی بهره داشت و این در برابر آتش طمع آزمندان و زورگویان آن زمانه که از شرق و غرب زبانه میکشید بسی گرانمایه و پرارزش بود ولی از این واقعیت نیز نمی‌توان

۱ـ رجوع شود به کتاب «ایران در زمان‌ساسانیان» اثر کریستن‌سن مستشرق دانمارکی ترجمه رشید یاسمی از صفحه ٤٧١ به بعد.

چشم پوشید که شیوه‌های رفتاری و ستمگری‌های بـــی‌حصر، متاسفانه نظام طبیعی حکومت را در آن برهه از تاریخ سخت متزلزل می‌ساخت حالیکه تاریخ گواهی داده است هرگاه نظام شاهنشاهی در این سرزمین از رونق و قدرت کافی و طبعا از «شاهنشاهـی» مدبر و کارساز و قوی‌برخوردار بوده، بی‌هیچ‌استثناء ایرانی در مقام نیرومندترین اقوام روزگاران تجلی کرده است. از کلام شاهنشاه است که «شاه در ایران، اگر پادشاهی مورد اعتماد ملت خویش باشد، می‌تواند با اتکاء به حیثیت و نفوذ عظیم معنوی خود دست به کارهائی چنان وسیع و اساسی‌بزند که مشابه آن را در هیچ کشور دیگری جز از راه سلب‌آزادیهای مدنی و فردی و یا بطور خیلی تدریجی و طولانی نمی‌توان انجام داد»(۱).

خسروپرویز نیرومند بود ولی از روشهای درست بدور بود، به همین دلیل سلسله شکوهمند ومقتدر ساسانی‌که بی‌گفتگو خالق یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ ایران بوده است پس از مرگ این پادشاه بسختی متزلزل شد ـ چندانکه فاصله زمانی مرگ او تا آغاز سلطنت یزدگرد سوم که آخرین‌پادشاه این سلسله بود، فقط ٤ سال بطول انجامید و در این‌دوره کوتاه کشور آنقدر گرفتار هرج و مرج و تجاسر فئودالها و خان‌ها شد که هیچ پادشاهی قادر نبود، جای پائی برای خود بیابد بطوریکه در این چهار سال دوازده پادشاه برتخت سلطنت ایران جلوس کردند و بزودی از صحنه خارج شدند. گریشمن‌درباره چگونگی آغاز و فرجام روزگار این پادشاهان می‌نویسد (۲) تاج «برسر می‌گذاشتند تا چندماه بعد از میان بروند» در این دوره چهارساله در حقیقت حکومت در دست فئودالهـــا بود تا آنکه نـــوبت بـه یزدگرد سوم رسید که دوره پادشاهی او مصادف شد با حمله اعراب (به فرمان عمربن‌خطاب) و پایان سلسله ساسانی...

۱ـ کتاب انقلاب سفید (مقدمه).

۲ـ ایران از آغاز تا اسلام تالیف دکتر گریشمن، ترجمه محمد معین.

در مجموع، در دهسال آخر حکومت ساسانی بیشترین لطمه‌ها به نهادهای جامعه ایرانی وارد می‌شود و تزلزل و تردید و ضعف و ترس به‌تار وپود اجتماع راه می‌جوید و طبیعی است که همین حال خود شرایط مساعدی نصیب قوای مهاجم میسازد. اینکه نقل میکنند رستم فرخزاد سپهسالار ایرانی در جریان مقابله با اعراب به برادر خود نوشته است: از حکم کواکب و نجوم دریافته است که فرجام خوشی در پیش نیست، هراندازه نقلی افسانه‌ای باشد، بهرصورت بوجود تزلزلی در آن دوره گواهی میدهد. سرانجام رستم با همه تلاش‌ها و شجاعت‌ها (٦٣٦ میلادی) در قادسیه، توان مقابله با سعدوقاص سردار عرب نیافت و پس از سه روز زد وخورد فتح نصیب اعراب شد، کریستن‌سن مورخ و محقق دانمارکی می‌نویسد(۱) «پس از این شکست یزدگرد با نزدیکان و حرمسرای خود راه فرار پیش گرفت، حالیکه هزار طباخ، هزاران رامشگر، هزاران یوزبان، هزار «بازبان» و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند» و همین خود به بیخیالی دستگاهها و فراموشی حال خلق شهادت میدهد.

آنطور که استنباط می‌شود در دورهٔ خلفای چهارگانه رعایت شعارهای اسلامی جزئی از لوازم حکومت (خلافت) بود ولی همچنانکه این دوره سپری شد و قدرت به فرزندان ابی‌سفیان رسید که از روز نخست با اعلامات اسلامی دشمنی داشتند و به امتیازات قبیله‌ای و نژادی سخت‌پای‌بند بودند،وضع درقلمرواسلامی دگرگونه شد و بساط خلفا و سیادت جابرانه آنها تجربه تلخی خاصه در برابر ایرانیان قرار داد. چون می‌دیدند که همه‌ی‌آن شعارهای انسانی و همه آن اعتقادات آزادیخواهانه یکسره پایمال شده و ماجرای «عرب و عجم» به میان آمده وکار بجائی رسیده است که از دیدگاه خلفا و حکام عرب «مردم ممالك مفتوحه خدمتگزاران قوم غالب محسوب میشوند »ـ میدیدند که‌چگونه قواعدی برای تشخیص عرب از عجم پامیگیرد و مقرراتی برای

۱ـ ایران در زمان ساسانیان اثر کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی.

حفظ آقائی غالب وضع میگردد چنانکه یکی از ضابطه‌های مرسوم، آن میشود که اگر درگذرگاهی عربی پیاده و عجمی سواره راه می‌سپارند عجم می‌باید از مرکوب خود فرود آید و آنرا به عرب «مولا» بسپارد ونیز گفته‌اند رسم میشود که عجم سر بتراشد تا از عرب باز شناخته شود. جالب توجه است که بنی‌امیه با همه نیاز به هدایت و مدیریت ایرانیها و به‌قول تاریخ با آنکه ناگزیر بودند دفتر و دیوان خود را با نظم اداری و حتی زبان پهلوی اداره کنند و بنویسند، معهذا ایرانی را بسختی می‌آزردند و در تخفیف او کوتاهی نمی‌کردند. از این دوره‌است که ایرانیان مصمم می‌شوند تا آب رفته را بجو باز گردانند و دست یغماگر خلفا را از دنیای زندگی خود کوتاه کنند.

و این خود از آن آزمون‌های تاریخی بود که‌بار دیگربراین اصل مهر تاکید کوبید که: هرملتی لاجرم باید از خود مایه بگیرد و برخودمتکی باشد حتی در شبهای تار زندگی.

بهرتقدیر از این زمان است که چه برپهنه اندیشه و چه‌در عرصه نبرد، ایرانیان در برابر مهاجمان قرار میگیرند و کشمکش‌ها آغاز میشود. و جالب توجه است، از این پس هر علمداری که باستقلال‌جوئی برمیخیزد و هرمتفکری که با رغبتی جانی به تبلیغ و پرورش اندیشه‌ای می‌پردازد، میکوشد تا رنگی و مایه‌ای از گذشته‌های قوم خود بگیرد و مخاطب خود را به یاد گذشته‌ها بیاورد.

پادشاه سامانی از عنوان «شاهنشاه» بهره می‌گیرد تا جاذبه‌ای در میان خلق بیابد ـ فردوسی قصه شاهان و پهلوانان دیرین رازنده میکند ـ و برزبان قوم خود اصرار می‌ورزد ـ وعیار سرفراز سیستان به ستایشگر خود نهیب میزند چرا بازبانی سخن میگوید که او در نمی‌یابد... و بابك خرم‌دین داستان دیرین سر میدهدو خیل ایرانیان در دیانت تازه خود، به جستجوی میراث‌های کهن و احیاء رسوم دیرین برمیخیزند...

بهرحال فرهنگ ایرانی که در طبیعت و سرشت خود،

فرهنگی متحول و نوپذیر و انسانی است و به همین سبب‌جاذب خواستها و شعارهای ترقیخواهانه اسلامی شده بود (و تاریخ‌شهادت میدهد که اصولا این فرهنگ در رهگذر اعلامات اسلامی چه نقش و اثر سازنده و ریشه‌ای داشته است) این بار خودرا در برابر هیولای تبعیض و حکومت جابر بیگانه می‌یابد. قیام‌های پی‌درپی و وسیعی چون قیام ابومسلم (سیاه جامگان) - اسحق کرد- هاشم‌بن‌حکیم - سنباد - استاذیس - بابك - مازیار در دوره‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس در یکسو - شیوع نهضت‌های پرجان فکری (ایدئولوژیك): شعوبیه، عرفان، امامیه و... و به‌قول مشهور جنبش‌های مقاومت فکری ایرانیان برضد قوم غالب در سوی دیگرواجمالا حضور الیاس بایزیدها - حلاج‌ها - ظهور ناصرخسروها، سنائی‌ها، عطارها، مولوی‌ها... تجلیات‌مکرر روح‌فرهنگی‌ایرانی بودند که‌هریك بنحو شورانگیزی براصالت تمدن ایرانی که در آن «انسان» بر والاترین مسندهای هستی تکیه دارد مهر تاکید می‌نهادند.

تردیدی نیست که بحث درباره تولد و رشد فرهنگ ایرانی با جلوه‌های گونه‌گون انسانی آن در این دوره از تاریخ، در این مختصر به‌هیچ‌روی میسر نیست و اما همین‌جا باید یادآور شویم که بررسی و تحقیق برزمینه پایه‌گذاری فرهنگ اسلامی به مدد اندیشمندان این سرزمین، در جهت تربیت و تعلیم ملی از جمله واجبات است تا نسل حاضر دریابد که قوم او درتکوین تمدن اسلامی و اصولا تمدن بشری چه سهم تعیین کننده و ژرفی داشته است. و اما این‌هم گفتنی است که تلاش‌های فکری و نظامی ایرانیان اگرچه هربار بامقاومتی سخت و غالبا با شکست روبرو میشد ولی اثرهای شگرفی در حفظ «گوهر وجودی ایرانی» باقی میگذاشت و نیز اینهم گفتنی است که درکوبش نهضت‌های نظامی و قیامهای آزایخواهانه سرداران ایرانی چون بابك ومازیار وعیاران بیشتر دشمن از سیاست موحش وسیاهی که بعدها نیز دستیار استعمار اقتصادی و سیاسی مغرب شد، بهره میگرفت (تفرقه بینداز و حکومت کن) و این خود نمی‌توانست در ضعف «هیجانهای گروهی» بی‌اثر باشد ولی در این میان هیچ بلائی هراس‌انگیزتر از یورش مغول نبود، زیرا این بار حمله‌وران با

اساس هستی در این مرز و بوم‌در افتادند و به گفته مشهور «آمدند وکشتند و سوختند.» پیدا است در پی آن‌همه خیزهای نظامی و فکری، چنین واقعه‌ای که سوختن هستی را هدف قرار داده بود نمی‌توانست در شکستن امیدها و پیوستگی روحی آدمها بی‌نقش باشد. از همین رهگذر است که رفته رفته آثار علاقه به تك‌روی و «روحیه فردی» و گریز از پیوستگی و پیوندهای اجتماعی جا باز میکند و حساب «اتکاء به مصلحت شخصی» حساب درست تلقی می‌شود و فساد خودپرستی فراگیر صدر تا ذیل میگردد. شاعر عصر مغول (کمال‌الدین اسمعیل) که خود جنایات قوای مهاجم را چشیده و لمس کرده است که چگونه به فرمان حکمران غالب از کشته‌ها، پشته‌ها میسازند در قصیده سوزآوری احساس خود را در قبال تفرقه و گسیخته شدن رشته‌های الفت و غمخواری و یاری چنین نقل میکند:

دی برسر مرده‌ای دوصد شیون بود

امروز یکی نیست کـــه برصدگرید

از همین سخن اندوهبار می‌توان بروشنی رسوخ روحیـه تك‌روی و فرار از زندگانی اجتماعی را دریافت. او که میدیده است، چگونه افراد از جمع میگریزند و تلاش به، خاطر (گلیم خویشتن از موج خیز حوادث به در بردن) جایگزین علقه‌هـــای اجتماعی میشود، ناگزیر اینگونه به فریاد و فغان می‌آمد و فنا شدن الفت‌ها را عزا میگرفت...

از همین زمان است که رفته رفته رغبت همبستگی واتفاق و همدمی به بوته فراموشی می‌آید، عرفان بلندی که به حق می‌باید آنرا یکی از شالوده‌های فکری ایرانی نام داد، به دست صوفیانی که بگفته حافظ دام می‌نهند وسرحقه‌باز میکنند وبنیان‌مکر بافلك (حقه‌باز) میریزند ـ چنان تغییر ماهیت میدهد که، گفتی هرگز با آن آزادمنشی‌ها ـ بلندهمتی‌ها و آن اندیشه‌های خلاق که از مغز حلاج‌ها، رابعه‌ها ـ سنائی‌ها... تراویده بود آشتی ندارد...

خودپرستی و زراندوزی و افترا به خاطر راندن حریف از میدان، بازاری گرم می‌یابد.

کافیست براین زمینه دیوان خواجه را بگشائیم و ازسوز

و ساز او در برابر نامردمیهای روزگار آگاه شویم... و نیز کافیست بر کلیات مولانا عبید منتقد بزرگ همعصر خواجه نظر بدوزیم تا به‌فساد دامنگیر دوران وی بیش ازپیش آگاهی یابیم.

عبید در رساله دلگشا به خاطر نشان دادن افول منزلت دانش و دانشور و رواج سبکسری و بی‌مایگی قصه کوتاهی آورده است که از درون عبارات طنزآمیز آن غایت خشم و اندوه او هویداست.

«لولئی با پسر خود ماجرا میکرد که توهیچ کاری نمیکنی و عمر در بطالت بسر میبری. چندبا توگویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن ورسنبازی تعلم کن تا از عمرخود برخوردار شوی اگر از من نمیشنوی بخدا ترا در مدرسه‌اندازم‌تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تازنده باشی در مذلت و فلاکت وادبار بمانی ویکجو از هیچ‌جا حاصل نتوانی کرد.»

آیا همین داستان و دهها نکته نظیر آن در رسالات‌گونه‌گون عبید (۱) در مقام یك منتقد دقیق، مبین خلق و رفتار جامعه‌ای نیست که در مسیر حوادث، از قله بلند نظریها و پاکدلیها فرو افتاده است؟!

به حافظ اشاره شد، روا نیست‌از روشنگریهای این ابرمرد تاریخ عرفان و اندیشه و ادب ایران زمین غافل بمانیم که کلامش بازتابنده چند و چون روزگار اوست:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
که می حرام ولی به زمال اوقافست

و یا

ریا حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت وملت زهی شریعت و کیش

و یا

در این صوفی وشان دردی ندیدم
که صافی باد عیش درد نوشان

۱ـ رجوع شود به کلیات عبید.

و چون در هرجا اثری ازفساد وتباهی می‌یابدغمزده ورنجور ولی بی‌محابا و بی‌هراس برهرچه تباهی و تباهی‌گراست می‌تازد و به خاطر دمی راحت توصیه میکند:

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیك بنگری همه تـــزویر میکنند

و چون مردم را از یکدیگر دور و چراغ الفت و دوستی را خاموش و دنیای حقشناسی را تیره می‌یابد، بغض‌آلود وخشمگین فریـــاد برمی‌آورد:

یاری اندرکس نمی‌بینیم، یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه‌شد؟
شهریاران بود و جای مهربانان این دیار
مهربانی کی سر آمد، شهریاران را چه شد؟
کس نمی‌گویدکه یاری داشت حق دوستی
حق‌شناسان را چه‌حال افتاد ویاران را چه‌شد؟
لعلی ازکان مروت برنیامد سالها است
تابش خورشید وسعی باد وباران را چه شد؟
آب‌حیوان تیره‌گون شدخضر فرخ‌پی‌کجاست
گل‌بگشت‌ازرنگ خود، بادبهاران راچه‌شد؟
صدهزاران گل‌شکفت‌وبانگ مرغی‌برنخاست
عندلیبان را چه پیش‌آمد هزاران را چه شد؟

پژوهشی در احوال سعدی و بویژه در طرز اندیشه و برداشتهای این متفکر و شاعر ونویسنده بزرگ قرن هفتم (قرن حساس در دگرگونیهای جامعه ایرانی) راه شناخت آن تضادهای عاطفی که خصوصا از این قرن برروح جامعه ایرانی به تدریج مستولی میشود ــ هموار میسازد. در این بررسی بروشنی می‌توان دگرگونی عاطفی انسانی را دریافت‌که خود بازتابنده‌ی نیرومند حال و هوای روزگار خویش بوده است.

می‌بینیم او که زیر تاثیر میراث فرهنگی قوم خود براتفاق بنی‌آدم به عنوان اعضاء یك پیکر و برآمده از یك گوهر تاکید میکند و نتیجه میگیرد:

چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قـــرار

یك زمان نیز در برخورد با شرایط عافیت سوز زمان فریاد برمی‌آورد که:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار
که بر و بحر وسیع است و آدمی بسیار

و ناگهان محملی برای نقض «حب وطن» میجوید و خود را یکبار رها میکند که:

«نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم» و این خود تخلیه قلب‌ها را از علاقه به اتفاق و همدلی گواهی میدهد.

در قلمرو عرفان اشاراتی داشتیم، شایسته است یادآور شویم که دگرگونی در این مسلك اندیشه‌ساز نیز که «آدمیزاد را با چنان قدری می‌بیند که قادر است از مرتبه ملك نیز درگذرد» و «سیمرغ هستی‌پرداز را در هستی خود به‌بیند» وبه آنچه «اندروهم ناید بدل گردد...» در این دوره آنقدر وسیع و ژرف بوده است که در این اواخر حتی مردم اندیشمند و اصلاحجوئی را براه یك داوری ناصواب میکشد و بذم انسانهائی بزرگ چون مولانا و حافظ وامیدارد حالیکه عرفان ایرانی هرگز با زندگی و راحت زندگی در نیفتاده و انسانها را از تنعم مشروع باز نداشته بود:

چندانکه فریدالدین عطار در عین حال که کار میکرد ـ زحمت میکشید و از طریق کار و زحمت توش ونوائی میجست، چه بسادرهمان محل کار کتاب می‌نوشت و دست از پژوهش برنمی‌داشت.

مصیبت‌نامه کاندوه نهان است الهی‌نامه کاسرار عیان است
بداروخانه کردم هردو آغاز

و یا محمد منور نبیره ابوسعید ابی‌الخیر (چهارم ـ پنجم هجری) از اقطاب و سلاطین طریقت درباره نیای خود می‌نویسد:(۱) «شیخ را گفتند که فلان‌کس برروی آب می‌رود، گفت سهلست، بزغی و صعوه‌ای نیز برروی آب می‌برود. گفتند فلان‌کس دریك لحظه از شهری به شهری می‌برود، شیخ گفت شیطان نیز در یك

۱ـ اسرار التوحید فی‌مقامات شیخ ابی‌سعید ـ تالیف محمدبن منور.

نفس از مغرب به مشرق میشود ـ این چیزها را بس قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و با خلق داد وستد کند و با خلق درآمیزد و یك‌لحظه از خدای غافل نباشد.»

ولی روزگار و حوادثش چندان سیاه و به‌تباهی آلوده می‌شود که میدانی برای عرض وجود آن اندیشه‌پردازان و آزاد اندیشان تاریخ‌ساز باقی نمی‌گذارد و حضور تنی چند از آزادگان و بلندنظرانی چون حافظ و عبید براستی استثناء است (قرن هشتم هجری) و همین کیفیت است که به نبوغ و عظمت اراده و همت بلند اینان شهادت میدهد که در آن احوال تیره درفش شرف و مردمی را بهرتقدیر برافراشته نگاهمیدارد و با جسارت و جرات برظاهرسازان و دروغزنان می‌تازند و بدان مردمی که هنوز مایه‌ای از انسانیت در دل دارند هشدار می‌دهند.

اینها همه گواهی میدهند در پی آن همه تلاش وجسارت فکری و نظامی و در فرجام رویاروئی با چنان بلاهای امیدسوز طبیعی است که «خویشتن خواهی» و «تك‌روی» و «عدم احساس مسئولیت نسبت به خوب و بد همسایه» رواج میگیرد و شعار «بکوش تا گلیم خود از موج خیز حوادث بدر بری» چراغ راه آدمها میشود.

در تاریخ‌های مربوط به عصر مغول و تیموریان شاهدهای بسیار از «ترس و تنهائی» و «بی‌اعتمادی انسانها نسبت به یکدیگر» مندرج است ازآن‌جمله روایت‌عجیب ودرعین‌حال افسوس‌انگیزی در یکی از همین تاریخ‌ها آمده است که نقل مضمون آن در شناخت روحیه غالب زمان روشنگر است مورخ می‌نویسد «روزی مغولی بی‌سلاح درگذرگاهی با چهارده روستائی روبرو میشود. از آنها میخواهد که در همانجای بایستند تا او به «اردو» رود و سلاح برگیرد وبازگردد و سر ایشان از تن جدا کند، چهارده تن ترسان و لرزان در همان جای باقی میمانند تا مغول بازمیگردد و یکایك آنان را سر از تن جدا میکند».

همین قصه غم‌انگیز آیا نماینده آن بی‌اعتمادی و هراس و بیگانگی انسانها از یکدیگر و غلبه روحیه «خویشتن‌پرستی» و

«وحشت از همدمی و همرائی و تعاون» نمی‌تواند بود؟ این دوره سیاه ادامه می‌یابد تا طلوع صفوی‌ها ـ عصری که ایرانی‌شیرازه بند هستی را بار دیگر در وحدتی استوار برنظام شاهنشاهی‌خویش درمییابد ولی‌افسوس که این‌بیداری‌ووحدت‌باغول‌جهانخوارنوخاسته‌ای قرین است (استعمار غرب) و برای او هم فرصتی نیست تا بمایه‌های این قدرت سرنوشت‌ساز (ماشین) دست یابد.

از سوی دیگر تا میچرخد، آفتاب این وحدت وقدرت باز یافته رو بغروب می‌نهد و عصر تازه‌ای فرامیرسد که ایرانی‌ناگزیر می‌باید صدها سال دیگر پنجه در پنجه این هیولای سیری‌ناپذیر ولی حسابگر و سیاست‌ساز بیفکند که با شعار محیلانه «تفرقه بینداز و حکومت کن» پا در میدان نهاده است. طلوع‌وغروب‌عصر کوتاه نادری هم دسیسه‌شکن نیست، حالیکه جاده‌ها یکی پس از دیگری، بسود قاجارها هموار میشود و در فرجام، در این‌برهه حساس روزگاری فرامیرسد که برای جهانخواران روزمند نوپا ارمغانی به از آن نیست، ملتی می‌ماند بی‌پناه و یغماگردنی آزمندو پرتوان...

بهر تقدیر:

ـ آگاهی به ژرفای حوادث در این دورهٔ چند صدساله و نیز آشنائی با حال و هوای زندگی بویژه از عصر قاجار که درست مصادف با شکوفائی دنیای صنعتی و بحبوحه یورشهای سیاسی و نظامی و اقتصادی‌استعمار (غرب) و فلاکت حکومت در این مرز و بوم است.

ـ آگاهی به رقابتهای شوم دو قدرت سیاسی شمال‌وجنوب و هماوائی ننگین حکومت و حاکمان واقعی: (فئودالها‌و زمین‌داران بزرگ و اشراف) با این یك یا آن.

ـ آگاهی به علل و کیفیت شکست‌های رسوائی بار نظامی و قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای.

ـ آگاهی به چگونگی تاراج ثروتهای ملی و حاکمیت تمام عیار بیگانگان برشاهرگهای حیات اقتصادی و سیاسی کشور مانند نفت ـ معادن گونه‌گون ـ گمرکات و...

ـ آگاهی به کیفیت اداره به اصطلاح ارتشهای چندگونه

بدست فرماندهان و افسران خارجی:

بخشی به دست افسران انگلیسی (به نام پلیس جنوب) ـ بعضی زیر نظر فرماندهان روسی (بنام دیویزیون قزاق) وپاره‌ای در کف عوامل سوئدی (بنام‌ژاندارمری)

ـ آگاهی به حق کنسولی بیگانه (کاپیتولاسیون) که آخرین نشانه‌های استقلال ملی ما را لگدمال میکرد.

و دهها وصدها... نمونه و شاهد از این دست میتوان ارائه داد که به ضعف روحیه اجتماعی و نومیدی و شومتر از هرچیز، کاهش احساس مسئولیت ملی تا طلوع عصر مشروطه شهادت میدهد ـ مشروطه‌ای که با همه نقائص و نارسائیهایش بهرتقدیر «نوری در تاریکی» بود و ثابت میکرد که اگر امکان حرکت وتکانی فراهم‌شود و زمینه‌ای برای‌عرض‌وجود، رویاروی ایرانی قرار گیرد برغم آن عوارض قرون و اعصاری به موقع سر برمی‌آورد و اصالت و بنیاد «فرهنگ اجتماعی و انسانی» خود را متجلی میکند(۱).

نگاهی به دیگر عوامل منفی:

درتاریخ‌معاصر ـ بویژه تاپیش ازآغاز عصرانقلاب «بهمن» و بویژه «رستاخیز» سوای آن سلسله عوامل تاریخی ـ اجتماعی ـ اقتصادی که پیشتر بدانها اشارت رفت (و در عین حال مرتبط با آن عوامل) با عامل موثر و مهم دیگری بصورت یك مانع قوی در راه بسطه مشارکت و استواری احساس مسئولیت در آحاد جامعه روبرو میشویم که مهمترین آنها همانا نظام اداری است.

بدیهی است در آخرین تحلیل روشن خواهد شد این مورد نیز در واقع عنصری از میراث‌های نظم اقتصادی، اجتماعی کهنه و بازمانده‌ای از عوارض دوران دیرپای «ارباب ورعیتی = بزرگ مالکی» است.

جریان شیوه‌های بوروکراتیك (دیوان‌سالاری) ـ جدائی

۱ـ درباره علل انقلاب مشروطه (انقلاب صددرصد ملی مشروطه) در پی شرائط آنچنانی بحث جداگانه‌ای می‌توان آغاز کرد.

مطلق رسالت‌های حکومت و وظائف مردم، نبودن امکانات گسترده و موثر بسود تظاهر آراء، سلیقه‌ها و راهیابیها و به طور کلی مشارکت از سوی افراد جامعه در حل وفصل مسائل مملکتی- تقابل دائمی دوعنصر مشخص ومنتزع: دولت و ملت بصورتهای: مالیات دهنده ـ مالیات گیرنده ـ خدمت دهنده ویا خدمت‌گیرنده- «برنامه‌ریز» و «بهره‌گیر ازبرنامه» و سرانجام تظاهر اوضاع و احوالی که به تداوم انعطاف ناپذیر این تقسیم‌بنـدی مایه داده است ـ بیشك از موانع اساسی در راه انتشار احساس مسئولیت در تمامی سطوح جامعه بوده است و تنها از عصر انقلاب وآنگاه با آغاز عصر رستاخیز و مظهر زنده آن، حزب فراگیر ملت به نحوی اصولی و عملی امکان درهم ریختن تقسیم‌بندی‌های سنتی (جامعه و دولت) ـ (خدمت گیرنده و خدمت دهنده) و... فراهم شد که تحلیل گسترده‌تر آنرا در بخشی دیگر از همین نوشته ادامه میدهیم.

۳ـ شناخت عوامل مثبت:

از تکرار این نکته ناگزیریم که «روحیه فردی» و «تك‌روی» ـ «عدم علاقه به فعالیت‌های گروهی و اجتماعی» که قرنها حاکم برروابط جامعه ایرانی شد، ماهیتاً با فرهنگ‌ـزیستی این جامعه سازگار نبود و لذا این چنین خصلت را می‌باید برای جامعه ایرانی یك پدیده «عارضی» شناخت و به‌همین دلیل ازقرن هفتم یعنی از یورش مغولان و بلای هستی‌سوزی که از ایـــن رهگذر بتار وپود جامعه پرتکاپوی ایرانی راه یافت. یعنی ازآغاز مرحله انحطاط و بسط شرائطی که به‌پا گرفتن «روحیه فردی» و «خویشتن خواهی» و «تك‌روی» و «بی‌رغبتی به همرائی و همقدمی و فعالیت های اجتماعی» میانجامید، تاریخ به وقایعی شهادت میدهد که برغم این سستی و فتور «عارضی» به‌محض آنکه زمینه برای خیز و حرکتی فراهم شده، ناگهان گروه‌ها گروه از همین مردم «کنار کشیده» بگرد هم آمده و چه‌بسا مسیر زندگی را تغییر داده‌اند. یکی از این نمونه‌ها قیام معروف سربداران است (قرن هشتم) که با کشتن ۵ مغول در قریه‌باشتین بیهق از توابع

سبزوار سر گرفت ـ شرح واقعه چنین است: که این ۵ مغول در کسوت ایلچیان بخانه حسین حمزه و حسن حمزه دو برادر از مردم قریه باشتین منزل میکنند، نخست از ایشان شراب می‌خواهند و آنگاه پیاپی برجسارت و طلب خود می‌افزایند و به آنان حکم میکنند که شاهد آماده سازند، و اجمالا چون فضاحت بالا میگیرد و از دو برادر غیرتمند «عوراتشان طلب میکنند»، آنها که کار رابدینجای می‌بینند میگویند «دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد. بگذار سر ما بدار رود» و شمشیر از نیام میکشند و هر پنج مغول را در دم میکشند و با گروهی هم‌قسم میشوند که «اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نمائیم والا سر خود را بردار به‌بینیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم» و به‌همین سبب نهضت ایشان که مدتها به مقاومت و نبرد ادامه میداد «سربداران» نام گرفت:

گرچه در این دوره‌ها این‌گونه حوادث بوسعت و عظمت گذشته کمتر روی میدهد و شواهد تاریخی بیشتر از فروافتادن‌ها و دگرگونی در اندیشه‌های بلند و شیوع فساد اگر چه از طریق غصب و تجاوز روایت میکنند، ولی ظهور همین موارد نادر ازتب و تاب مردم در اینجا و آنجا خود از پایداری فرهنگ «اجتماعی» ایرانی وصف میکند، که بی‌هیچ گفتگو نیرومندترین جلوه‌های آن در دوره‌هائی تجلی کرده است که رابطه شاه و مردم از استحکام وگرمای ذاتی خود برخوردار بوده است.

از این دیدگاه است که «نظام شاهنشاهی» را در جمع عوامل مثبت راه مشارکت و گسترش فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ـ غنی‌ترین و موثرترین عامل می‌یابیم. و بویژه چون بحال وهوای این روزگار و انبوه نیازهایمان در احوال کنونی می‌اندیشیم.... بیش از پیش نظام شاهنشاهی را برترین تکیه‌گاه مشارکت وعامل تعیین‌کننده در این رهگذر می‌بینیم.

در تمامی نشیب وفرازهائی که بنا برفرصت اندك تنها به شمه‌ای از آنها اشاره شد ـ بروشنی این واقعیت جلوه‌گر است که هرگاه: نظام شاهنشاهی در این سرزمین از قدرت و کفایت ذاتی خود بهره‌مند بوده، جامعه ایرانی عالیترین نمونه‌های «وحدت» و «همبستگی» و طبعا «قدرت» و «کارآئی» را

از خود بروز داده است، چندانکه بشهادت تاریخ پس از آن دوره‌های کور وفسادانگیز وفسادآمیز مغول و تیموری چون‌اخگری بنام «اسمعیل صفوی» و خاندان صفوی ظاهر میشود ناگهان همهٔ آن ناکامیها و نابسامانیها سربه‌نیستی میگذارند و از«شاه‌وملت» قدرتی پدید می‌آید که با سهمگین‌ترین نیروهای زمان «عثمانی» پنجه‌درمیافکند ومرزهای گسیخته وفراموش شده را استحکام می‌بخشد و از این گویاتر و عبرت‌آموزتر... فاصله رویداد فتح اصفهان بوسیله محمود افغان و شکست رسوائی‌بار سلطان‌حسین در یکسو و قیام نادری از سوی دیگر است که به بیست سال نمیرسد.

این داستان را فراوان شنیده‌ایم که دریکی از نبردها، نادر، جوان روستائی ژنده‌پوشی را می‌بیند که بی‌محابا برقلب دشمن زده و رعب و حیرتی در قوای طرف برانگیخته است، چون شامگاه میرسد فرمان میدهد تا آن جنگجوی بی‌نام را فراخوانند و چون بخدمت میرسد، از او می‌پرسد که بگو به‌بینم توکه این چنین با جسارت و قدرت بصف دشمن میزنی، آنروز که محمود افغان پایتخت تورا تسخیر میکرد کجا بودی؟ پاسخ میگوید: ای نادر آنروز من بودم ولی تو نبودی... همین پرسش و پاسخ کوتاه میرساند که نفوذ عاطفی و عینی «شاهنشاه» در قلب ملت ازچه مایه‌های پرقدری بهره‌مند بوده است.

آیا می‌توان تصور کرد که روحیه جامعه در این مدت کمتر از ۲۰ سال دگرگون شده است؟ آیا این همان مردم نبودند که شکست فضیحت‌بار اصفهان را تحمل کردند و نیز همانها نبودند که پشت در پشت نادر بقلب سرزمین‌های دور دست راه یافتند؟ اینکه میگوئیم (در «فرهنگ زیستی ایران» همه عناصر تحرك و سرزندگی بوده و تنها در پشت دیوار حوادث گهگاه گم شده‌و یا ظاهرا محو گشته‌اند) نظری متکی به واقعیات زندگی در این مرز وبوم است. موارد دیگر را میتوان دربرپائی نهضت(۱) مشروطه

۱ـ مشروطه‌ایکه آگاهانه سلطنت را ودیعه الهی وشاه را رئیس قوای ثلاثه میشمارد.

سلطنتی و آنگاه طلوع عصر رضاشاهی جستجو کرد که چگونه ملتی تحت انقیادسیاسی و نظامی و اقتصادی بیگانه ناگهان دوره‌ای را آغاز میکند که همه نشانه‌های قدرت و برآمدن و سرزندگی را همراه دارد.

وقایع چندی پس از شهریور ۲۵۰۰ و بویژه حادثه قیام ملی ۲۸ امرداد یك نمونه درخشان دیگر از این وابستگی شاه و ملت ونقش تعیین کننده آن درحفظ گوهر وجودی ایرانی‌است.

در جهت شناخت علمی این «حقیقت» و «واقعیت»و موضع نظم شاهنشاهی نیز که بدرستی بازتابندهٔ همهٔ ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی وزیستی جامعه ایرانی است. می‌باید بار دیگر به تاریخ و کیفیت تکوینی «فرهنگ ایرانی» مراجعه کرد. سخن کریستن‌سن نماینده همه واقعیت است که «یك پادشاه واقعی در ایران فقط یك رئیس سیاسی مملکت نیست، بلکه در درجه اول یك معلم ویك مرشد است: کسی است که نه تنها برای ملت خود راه و پل و سد وقنات میسازد، بلکه روح و اندیشه و قلب مردم را رهبری میکند.»

در نظام شاهنشاهی ایران همه آن عناصری که به پیوند-های فرهنگی و عاطفی جامعه مایه و مدد میدهد، بروشنی به‌چشم میخورد، با این توضیح که در رابطه شاه وملت با وضوح تمام می‌توان همه آن کیفیاتی را که درعرفان ایران زمین میان «مرید» و «مراد» جریان دارد، باز یافت.به دیگر سخن در رستاخیز ملت ایران که آحاد جامعه با تاکید برشخصیت والای فردی وانسانیشان درپیوند با نظام‌شاهنشاهی خود به‌خلق سرنوشت خویش فراخوانده شده‌اند، بصراحت می‌توان سیمای درخشان و مایه‌های عاطفی عرفان ایران زمین را دریافت که در آن عرصه نیز «مرید» «سالك» اگر چه با نیروی ذاتی، ولی در پرتو هدایت «مراد» است که می‌تواند (بربلندترین مراتب قدر و قدرت بشری دست‌یازد) بحکم آنکه این پند را بگوش جان پذیرفته است که:

بکوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم

در فرهنگ ایرانی که عرفان یکی از تجلیات گرانمایه آنست این رابطه میان «دلیل راه» و «رهرو» و مرید و مراد

کارسازترین‌وسیله زندگی و بقا است.

موضع «نظام شاهنشاهی» در جامعه ایران و رابطه آن با پایندگی قوم ایران آنهم در مسیر یك تاریخ پرماجرا و پرزیروبم از چنین دیدگاهی شناختنی است. و چنانکه در سطور پیشین گذشت بویژه پس از واقعه قادسیه بخوبی میتوان اثر زندگی‌ساز آنرا در کلیه نهضت‌های فکری و نظامی این مرز وبوم دریافت.

اگر در احوال کنونی امید به زندگی و برخاستن وقوی شدن درمازنده میشود بدان سبب است که پس از همه تجربه‌ها در قلب این نظام کهنسال با وجودی استثنائی هم‌آوا شده‌ایم وجودی که بحکم تاریخ وپسندسرشت ایرانی، ایرانیان را به گرد هم فرا میخواند و اینان نیز بدین دعوت یکپارچه و یکدله پاسخ مثبت میدهند ـ اسفند سال ۲۵۳۳ بدانجهت یك سرفصل تاریخی است که «این دعوت حیاتی» در آن ماه نشر یافت‌ودیدیم که چگونه گروه‌ها گروه از همان مردمی که‌هرگزرغبت روی‌آوری به «جماعتی» نداشتند با رضا و میل باطنی بدان جواب گفتند... این جاذبه شاهنشاهی است که یکبار دیگر در تاریخ ما و در برهه‌ای حساس نقش آفریننده خود را باز مینماید و رسالت‌تاریخی خود را به عرصهٔ عمل می‌آورد.

پس در قبال همهٔ عناصر و عوامل تاریخی ـ سیاسی و اجتماعی منفی در راه «مشارکت» (پدیده‌ایکه بی‌هیچ تردید کارسازترین دستاویز راه توسعه ملی است)، ملت ایران در این روزگار از بخت بیدار و خوش خویش از عامل تعیین کننده وخلاقی که همانا نظام شاهنشاهی است با یکی از نمادهای شایسته وصادق آن یعنی وجود «شاهنشاهی» بهره‌مند است که به کفایت، از قدرت‌در افتادن باتمامی میراث‌های عقب ماندگی از یکسو و جاذبه جمع کردن آحاد ملت بسوی هدفهای عظیم ملی از سوی دیگر برخوردار است. همان قدرتی که در فرجام با پایداری‌خود، نظم بزرگ مالکی را درهم شکست بی‌آنکه جامعه به ستیزطبقاتی و ویرانگریهای عاقبت‌سوز گرفتار شود (چرا که نیروی فرماندهی نیروئی نبود که از خواست یك یا چند طبقه در برابر طبقه یاطبقات دیگر نشئه گرفته باشد)، قدرتی بود که درفش «ارشاد» و«هدایت»

ملی را بکف داشت و «مراد و دلیل راه» ملت خویش بود وملت میان خود و او پیوندی عاطفی و عرفانی میدید. با الهام از همین وجود راهبر است که اینك ملت برعرصه رستاخیز خود بـا درس‌هائی روبروست: درسهائی که باو میاموزند:

ـ همچنان ناگزیر به مقابله با بسیاری از میراث‌های عقب ماندگی است.

این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که اگرچه بسیاری از سدهای راه دخالت ملت در ساخت سرنوشت خود شکسته‌شده و امکانهای وسیعی در راه مشارکت ملی فراهم آمده است ولی هستند عناصری (مادی و روحی) که در اندرون جامعه همچنان به حفظ تقسیم‌بندی سنتی «ملت و دولت» در مقام دو پدیده خاص دامن میزنند، شاید درین میان همچنان باید براثر نظم‌دیوانسالاری با همه ضربتها که دیده و نقدها که پذیرفته است انگشت نهاد.

تکرار و اصرار فرماندهی برضرورت راه دادن و عمق‌دادن به «دخالت» و «نقش‌آفرینی فرد در جامعه» و تاکید برلزوم رواج این واقعیت که، «در این کشور امری نمیگذرد که نتوان آن را با مردم مطرح کرد» و تعلیم این اصل که «مسائل مملکتی را با مردم باید در میان گذاشت» تا «اینکه مردم خود را جزئی از تحولات وطنشان بشمارند» و پافشاری بربسط کارآئی انجمن‌های ملی و ارائه رهنمودهائی که حزب باید «میدان داد وستداندیشه‌ها باشد» بدانسان که «تصمیم‌ها پیوسته از بالا به پائین سوق داده شوند و بازتاب نظرها بار دیگر بسوی بالا راه یابند.» و... و... جنبه‌های گونه‌گون آن ارشادی است که از موضع «قدرت فرماندهی» روی به برانگیختن جامعه بسود مشارکت دارد.

اینك راه جز این نیست که مردم در ساخت‌های ملی سهم و قدر خود رابشناسند تا از طلسم تلقین و تزریق حوادث شوم تاریخ رها شوند و اصرار بر:

ـ مشارکت مردم در طرح بزرگترین برنامه عمرانی‌تاریخ ایران «برنامه ششم»

ـ نظرخواهی از روستائیان در راه‌یابی بسود حل مسائل روستائی و زراعی

ـ تلاش بخاطر احیاء کانونهای حزبی و راهجوئی بخاطر تحرك و خلاقیت آنها.

ـ قبول اصل عدم تمرکز و پرهیز از تمرکز مخل در نظم دیوانسالاری و حذر از صورت‌پردازی در «انتقال مسئولیت‌ها و بودجه‌ها و تصمیم‌گیریها در آن»

ـ پذیرش قاطع آزادیهای فردی و اجتماعی جز در (خط خیانت) همه آن تعالیم و الهاماتی است که در این مرحله حساس تاریخ از سوی «فرماندهی» جامعه راه باز میکند وبهره‌گیری از این موقع خاص و استثنائی تاریخ را در حکم یك فریضه مطرح میسازد.

در این میان واقعیتی گفتنی است و آن شرایط بی‌نهایت مساعدی است که بسود غلبه برمیراث های روحی ناباب: «تك‌روی» و «خویشتن‌پرستی» و «بی‌میلی نسبت به کار گروهی و اتفاق سیاسی» فراهم آمده است.

و نیز گفتنی است که در برابر این شرائط مساعد، عمده‌ترین مانع مشارکت همانا عوارضی است که همچنان در نظام اداری ما برجای مانده و بهره‌گیری از فضای باز موجود را مشکل ساخته‌اند. ناگزیر باید در تصحیح رابطه‌های جامعه و «دیوان» و سرانجام شکستن همه سدهائی که هیجان وشوق حرکت را در درون جامعه مانع میشوند با تمامی امکانها برخاست تا احساس مسئولیت برهستی هرایرانی مستولی شود.

ـ بسط جاذبه‌های حزب (که تنها از راه باز تابیدن اثر حضور فرد در صفوف آن میسر میشود).

ـ نقش‌پذیری نظم آموزش و پرورش خاصه در پرورش روحیه تعاون و دامن زدن به علاقه‌ی «با گروه زیستن» واحساس «تعلق به جامعه داشتن».

ـ پراثر ساختن همه سازمانها و مراجع مردمی.

و برتر از همه پشتوانه موجود و بی‌سابقه قدرت فرماندهی همه آن زمینه‌های عملی و نظری است که می‌تواند بسود وسعت دادن و عمق بخشیدن به مشارکت ملی بکار آیند.

بیگمان در هرطرح روشنگری و بویژه در راه با هدف

ساختن نظم آموزشی و پرورشی، ارزیابی میراث‌های مثبت و منفی تاریخ و شناخت و گزینش عناصر جوهر فرهنگ ایرانی ومقابله با تمامی عوامل عارضی و غریبه در آن از لوازم پیروزی است.

حرف آخر آنکه بهوش باشیم در جستجوهامان به‌عنوان بازیابی ارزشهای فرهنگی خود برهر «بازمانده از گذشته» بنام علاقه به فرهنگ و میراث ملی‌اصرار نورزیم که «هربازمانده‌ای» اگرچه برخلق وخوی مانشسته باشد الزاما اصیل وایرانی نیست. که چه بسیارند از این بازمانده‌ها که بردوش حوادث سیاه‌روزگار بدنیای ما راه جسته‌اند و دریغا که آنها را تنها بدان دلیل که به شیوه‌های رفتاری و پنداری‌ما آمیخته‌اند، همچنان قابل‌پاسداری بشناسیم.

رحمت‌الله جزنی

گزارشی دربارهٔ:

مبانی نظری و عملی مدیریت و عدم‌تمرکز

۱- زمینه تاریخی:

در طی قرن‌های متمادی جامعهٔ ایران برمحور زمین‌داری بزرگ و اقتصاد وابسته به زمین به مسیر خود ادامه میداد و حکومت‌های مطلقهٔ آن برپایهٔ نظام ملوك‌الطوایفی و خان‌خانی استوار بود. اما از یك قرن پیش اندك‌اندك نخستین هسته‌های اقتصاد بازرگانی و صنعتی دربطن جامعهٔ ما جوانه زد و درسطح شهرها قشر نوینی با خواستهای تازه پدید آمد (معدودی از روحانیون، افراد تحصیل کرده، بازرگانان و پیشه‌وران روشن‌بین و تجددخواه). گسترش و دامنهٔ این خواست‌ها جنبش مشروطه‌خواهی را به وجود آورد وانقلاب مشروطیت از آن ریشه گرفت و بارور شد و جامعهٔ ایران با دگرگونیهای مهم روبرو گردید. حکومت مطلقه متلاشی شد و قانون اساسی و متمم آن به خواسته‌های ملت ایران پاسخ داد و برای دولت و چگونگی ادارهٔ کشور مفاهیم و وظایف نوینی در نظر گرفت.

از آنجا که انقلاب مشروطیت جنبشی اجتماعی و سیاسی بود وشعارهای اقتصادی روشنی نداشت، در اقتصاد بزرگ‌مالکی وابسته به‌زمین و نظام کهن ملوك‌الطوایفی هیچگونه تغییری بوجود نیامد و دهقانان نیز که اکثریت ملت ایران را تشکیل میدادند به این جنبش کشیده شدند و نیروها و سازمانهای ملی فرصت نیافتند که قوام بگیرند و پیروزیهای اجتماعی و سیاسی نهضت مشروطه را نگهبانی کنند.

در نتیجه، سیمای واقعی مشروطیت اندك اندك عوض شد و بیشتر همان والیان دورهٔ حکومت استبدادی بودند که بازمسئولان جامعه شدند و بدین ترتیب نظام سیاسی ملوك‌الطوایفی و بزرگ مالکی و عوامل اداره کنندهٔ آن تغییر اساسی نکرد. رکوداقتصادی و هرج و مرج و خصوصا **قوه گریز از مرکز، حالت سیاسی مسلط جامعه** بود. منتهی بعداز انقلاب مشروطیت عناصر جدید سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و صنعتی و بازرگانی میدان فعالیت بیشتری یافتند و شکل تازه‌ای از تولید در درون اقتصاد زمین‌داری بزرگ قدم به عرصهٔ زندگی گذارد.

۲ـ دورهٔ شاهنشاهی پهلوی

سلطنت رضاشاه کبیر آغاز دورهٔ جدیدی در تاریخ ایران بود زیرا نخستین اندیشه واهتمام رضاشاه کبیر این بود که از طریق سرکوبی یاغیان و متنفذان و مدعیان قدرتهای محلی امنیت و ثبات سیاسی، اداری و اجتماعی را در ایران برقرار سازد و دولت مرکزی را تحکیم و وحدت ملی را تامین کند.

تحکیم قدرت دولت مرکزی از راه تصمیم گیری در مرکز در تمام زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فنی و صنعتی انجام شد و باین منظور سازمانهای تخصصی و «بخشی»(۱) مانند بانکها،ادارات کل‌فلاحت و تجارت و صناعت وسپس وزارت فوائد عامه و سایر وزارتخانه‌ها و سازمانهای وابسته به آنها مانند راه‌آهن و دخانیات و کارخانجات دولتی ایجاد شدند.

و اما **برقراری وحدت ملی** از طریق ایجاد سازمانهای اداری و سیاسی براساس تقسیمات جغرافیائی کشور (استانداری، فرمانداری، بخشداری و دهداری) انجام شد. استقرار این دونوع سازمان بعلت ساخت و طبیعتشان شدیدا متمرکز و عمودی بودند و قدرتشان از مرکز سرچشمه میگرفت.

تحکیم قدرت دولت، تامین وحدت ملی، ایجاد امنیت و ثبات و استقرار نظام اداری وسیاسی متمرکز، به تمام عوامل

(1) Sectorialle

پویا و تکامل یابندهٔ اقتصاد صنعتی و بازرگانی، تولید وتا حدودی خدماتی میدان داد که در درون اقتصاد بزرگ مالکی رشد و توسعه جدای یابند و در پاره‌ای از رشته‌های مهم تولیدی و زیربنائی ریشه بگیرند (کارخانجات دولتی و خصوصی ـ راه‌آهن، بنادر و راههای اصلی، شهرسازی و تجهیزات آن، وسایل‌ارتباطی) وآشکار است که این پیشرفت‌های سریع در زمینه‌های گوناگون توسعه، فقط در سایهٔ همین نظام متمرکز و هدایت شده می‌توانست امکان تحقق یابد.

۳ـ سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵۰۰)

با ورود ارتش متفقین به ایران و ادامهٔ حضور آنان در کشور، شیرازهٔ نظام متمرکز اداری از هم‌گسیخته شد و هرج ومرج سیاسی، رکود اقتصادی، شورش‌های محلی و گرایشهای تجزیه‌طلبانه بالا گرفت **و دو دست‌آورد تاریخی دورهٔ سلطنت رضاشاه کبیر یعنی: قدرت دولت مرکزی و وحدت ملی و سیاسی** در معرض خطر جدی واقع شد.

اما پس از خاتمه دادن به غائله آذربایجان و کردستان با ردیگر ضرورت تحکیم مبانی تمرکز اداری و سیاسی به‌صورت یك عکس‌العمل طبیعی احساس شد زیرا این دو تمرکز ضامن ثبات سیاسی و اجتماعی ایران بود. از همین‌رو گرایش به سیاست ایجاد تمرکز همچنان ادامه یافت تا اینکه پس از ۲۸ امردادماه ۱۳۳۲ (۲۵۱۲) رهبری واحدسیاسی کشور وقدرت دولت مرکزی تثبیت گردید.

در شرایط جدید بعلت پیدایش ثبات سیاسی و اداری در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی و فنی، تولیدی و بازرگانی پیشرفت‌های زیادی حاصل شد و سازمانهای مختلف تخصصی و بخشی بصورت عمودی و متمرکز بنیان گرفتند و عوامل لازم را برای یك تحول اجتماعی آماده کردند.

با وجود همهٔ این پیشرفتها، باز عناصر اساسی تولیدچون زمین و آب، ابزار تولید و دهقانان که اکثریت ملت راتشکیل

میدادند در بند مناسبات بزرگ مالکی بودند (ارباب و رعیتی) و این نظام کهن اقتصادی با مداومت چند قرنی خود بربستر تکامل تاریخی جامعه ما سدی بزرگ و اساسی ایجاد کرده بود که البته قبل از شکستن آن هرگونه تلاشی برای رشد و توسعه، برپایهٔ یك برنامه هماهنگ و متعادل اقتصادی به چندان نتیجه‌ای نمی‌رسید.

۴- انقلاب شاه و ملت

این انقلاب نه تنها نظام بزرگ مالکی را درهم شکست بلکه با اجرای اصول مختلف خود تنگناهائی را که درجریان رشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی جامعه قرار داشت متلاشی کرد و زمینه را برای رشد و توسعه یك اقتصاد صنعتی و خدماتی نوین در بخش‌های دولتی و خصوصی و ساختمان یك ترکیب جدید اقتصادی در سطح شهر و روستا فراهم ساخت و به عناصر و عواملی که تا آن تاریخ نقشی در وقایع اجتماعی ایران نداشتند میدان فعالیت داد.

تا آنجا که پس از انقلاب شاه و ملت، کشور راه رشد و توسعه اقتصادی سریعی را پیش گرفت و با افزایش درآمدنفت و از بین رفتن محدودیت‌های مالی آهنگ این رشد بگونه‌ای آشکار شتاب گرفت.

شرط هررشد اقتصادی شتابان بهره‌دهی و بازدهی‌سریع است و برای یك بهره‌دهی و بازدهی سریع، تصمیم‌گیری متمرکز و سازمان‌دهی متمرکز و عمودی نقش اساسی دارد. (گواینکه در سطح و درحد معینی از رشد ادامهٔ این روش سبب کندی آهنگ آن میگردد).

در کشورما همزمان با رشد سریع و شتابان مسائل زیر بعنوان عوارض و نتایج ناشی از آن خودنمائی کردند:

۴-۱ تمرکز شدید تصمیم‌گیری در مرکز از طریق استقراریك نظام اداری و تولیدی متنوع با طبیعتی کاملا بخشی و عمودی. (مانند: ایجاد وزارت‌خانه‌های جدید کشاورزی، منابع طبیعی، تعاون و امور روستاها، علوم و آموزش عالی، مسکن و

شهرسازی، نیرو و غیره... و بانکها و سازمانهای دولتی وخصوصی و تولیدی متعدد).

۴ـ۲ بخشی شدن شدید فعالیت‌ها با تصمیم‌گیری متمرکز و عمودی، گرایش به بوروکراسی را تشدید کرد.

۴ـ۳ در یك‌برداشت بوروکراتیك، هدف و وسیله به آسانی مخلوط میشود و از آنجا که دریك جامعه متحول و دارندهٔ رشدی سریع و شتابان، هدفها پیچیده‌تر، پیش‌بینی‌ها دشوارتر، تجزیه و تحلیل‌ها مشکلتر و آینده‌نگری‌ها مبهم‌تر میگردند و داشتن بینشی روشن نسبت باین موضوع‌ها آسان‌نیست، یك مسئول بوروکرات بتدریج آسان‌گیر میشود و بیشتر به کارآئی وسیله‌ها (مانند: سازمان، مقررات، آئین‌نامه‌ها، جابجا کردن مسئولان در سلسله مراتب نظام اداری) معتقد میشود و به علت درگیریها و گرفتاریهای روزمره، هدف غائی فعالیت‌ها عملا در درجه دوم اهمیت قرار میگیرد و بامشکلات و پیچیدگیهای بیشتر و جدی‌تر روبرو میشود، بنابراین همهٔ عوارض چنین برداشت بوروکراتیك در دوران رشد شتابان ما نیز نمایان شده است.

۴ـ۴ از آنجا که رشد سریع و شتابان همزاد و همراه است با جهشهای ژرف اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی، افزایش سریع جمعیت شهرها، مهاجرت های غیرعادی روستائی، شکاف بیشتر بین درآمدهای شهری و روستائی، تراکم جمعیت در فضاهای محدود، بهره‌گیری شدید از منابع طبیعی و رقابت برای استفاده از منابع در زمینهٔ همه فعالیت‌های بخش‌های سه‌گانه اقتصاد، در نتیجه: عدم تعادل منطقه‌ای، عدم تعادل بین جامعه شهری و جامعه روستائی، عدم تعادل در منطقه شهری و مناطق زیر نفوذ شهرهای بزرگ (تهران، اصفهان، شیراز، مشهد، تبریز)، تشدید نابرابریهای اجتماعی، تراکم شدید در تمام زمینه‌ها و در تمام سطوح جامعه (بنادر، راهها، ترافیك، مدارس،شهرها،ادارات) عدم انطباق و کارآئی ظرفیت‌های فیزیکی و اجرائی با هدفهای پیش‌بینی شدهٔ رشد و توسعه و بوجود آمدن تنگناها و محدودیت‌های جدید آشکار و مشهود گردیده است.

۴ـ۵ بعلت اینکه برداشت و دید بخشی و برنامه‌ریزی بخشی و عمودی و بهره‌دهی سریع، حاکم برتصمیم گیری‌ها بوده است در نتیجه در مدیریت و مباشرت‌های اقتصادی و اجتماعی به بهم پیوستگی‌ها، میان بستگی‌ها، روابط کنشی و واکنشی و برداشت همه جانبه با نگرشی دراز مدت کمتر توجه شده است.

ﻫ ـ پیدایش نظریه عدم تمرکز و تمرکززدائی:

تنوع، دامنه، گستردگی و پیچیدگی مسائل ناشی ازرشد شتابان، بالا بودن آهنگ رشد، عدم کارآئی ظرفیت‌های اجرائی، تاخیرها، کمبودها در خدمات عمومی، سبب شد که دولت نسبت به گذشته، در برابر مسائل وبن‌بست‌های مهم‌تر و مبهم‌ترروابطی پیچیده‌تر، مردمی آگاه و متوقع‌تر و اجتماعی بزرگتر وپیشرفته‌تر قرار گیرد و یکباره سنگینی و مسئولیت عظیم تاریخی ضرورت تجدید سازمان و بنای اقتصادی و اجتماعی جامعه و برآوردن نیازهای مادی و معنوی میلیونها انسان را برشانه‌هایش احساس کند.

دشواری‌های ناشی‌از این‌واقعیت روزانه و عملی‌که در همه قلمروها و زمینه‌ها سرانجام در تهران نمودار میشد و وظایف‌دولت را سنگین‌تر میکرد، رهبری کشور و افکار عمومی را به جستجوی چاره کشید تا اینکه تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها بین مسئولان بیشتری در سطح مدیریت عمومی کشور مطرح شد و سرانجام نظریه عدم تمرکز در موارد زیر مورد توجه قرار گرفت:

ـ عدم تمرکز از طریق واگذاری مسئولیت و اختیارات بیشتر به استانداران

ـ عدم تمرکز از طریق ایجاد دفاتر برنامه‌ریزی و بودجه استانها، دفاتر فنی استانها، استانی کردن قسمتی از بودجه‌عمرانی و اداری

ـ فکر انتقال پاره‌ای از سازمانهای مرکزی به استانها (عدم تراکم)

اما عدم تمرکز تنها بصورت افزایش اختیارات استانداران نتوانسته است راه حل اساسی باشد زیرا استانداران نمایندگان

قدرت مرکزی هستند و با انجمن‌های ملی و نمایندگان مردم در سطح محلی گفت وشنود ندارند و مدیران کل استانهـا نیـز همچنان بصورت بخشی و عمودی با وزارتخانه یا سازمان مرکزی خودکار میکنند.

گرچه عدم تمرکز از طریق ایجاد دفاتر برنامه‌ریزی و تا حدودی از طریق دفاتر فنی استانها ظرفیت‌های غیر قابل انکار فیزیکی و اجرائی و نیروی انسانی در سطح استانها بوجود آورده است ولی طرز عمل این دفاتر به‌گونه‌ایست که خود آنها از هم اکنون به‌بن‌بست رسیده‌اند زیرا طرحهائی که اجرا میکنند کوچك، متفرق، ناپیوسته و مجزا هستند و طرحهای جامع استان هم که تهیه شده‌اند **جمع متفرق طرحهای کوچك و پراکنده هستند** و نتوانسته‌اند تصمیم‌گیری و اجرا را در سطح استان عملی سازند و زمینه را برای عدم تمرکز در سطح استانها فراهم آورند.

هـ۱ هدف‌های تمرکز و تمرکززدائی

بنای یك جامعه متعادل، استوار و پایدار براساس مسئولیت مشترك عبارتست از:

- ایجاد تعادل ملی، منطقه‌ای، میان منطقه‌ای
- استحکام، یکپارچگی و استقلال ملی و هویت ملی
- ایجاد رفاه اجتماعی
- و سرانجام: شکوفائی فردی و جمعی

هـ۲ قلمروهای تمرکز

- برنامه‌ریزی‌های ملی در تمام زمینه‌ها باید با نگرشی جامع، بهم پیوسته و یکپارچه و دراز مدت و با توجه به‌تعادلهای بخشی، میان بخشی، منطقه‌ای و میان منطقه‌ای صورت گیرد و این موضوع جز بشیوهٔ متمرکز و براساس انتخاب‌ها و داوریها در سطح ملی امکان‌پذیر نیست.

- انتخاب‌ها و داوریهائی که در سطح ملی و با نگرش دراز مدت صورت میگیرند جز باتکیه برشناخت منابع ملی و ویژگیهای منطقه‌ای و نظرخواهی عمومی و توزیع جغرافیائی و

متعادل بخشهای سه‌گانه اقتصاد مقدور نیست.

اما این توزیع جغرافیائی و متعادل بخشهای سه‌گانه‌اقتصاد بدون توجه به اصل بهم‌پیوستگی جامعه شهری و جامعه‌روستائی عملی نیست زیرا:

- بخش اعظم شهرها روی فضاهای روستائی ثروتمند و متراکم و دارای منابع کافی گسترش می‌یابند و بدین ترتیب این دو جامعه اکثر اوقات مکمل یکدیگر میشوند و گاه نیز از نظر استفاده از منابع به شدت رقیب یکدیگر میگردند و بنابراین تنها با یك داوری ملی می‌توان این وضعیت «مکمل بودن» را توسعه داد و به «رقابت‌ها» سازمان بخشید.

- و سرانجام: این انتخاب‌ها و داوریها دربارهٔ برنامه‌های زیربنائی و بنیان‌ساز یعنی طرحهائی که آینده را میسازند نمی‌توانند فقط و تنها تابع عوامل و قانون کوربهره‌دهی فوری باشند مانند: بنادر، شاهراهها، راه‌آهن، ایجاد نیروگاهها، انتقال نیرو، فرودگاهها، استقرار صنایع ذوب‌آهن، پتروشیمی، گاز، مس و غیره.

ه-۳ قلمروهای عدم تمرکز

قلمروهای عدم تمرکز تمام سطوح تصمیم‌گیری، اجرایی و سازمانی را در برمیگیرد.

- عدم تمرکز در سطوح تصمیم‌گیری

در سطح استان:

- چون استاندار نماینده قدرت مرکزی است می‌تواند درچارچوب ثبات سیاسی امروزکشور و بدون احساس‌خطر کردن، مسئولیت‌ها و اختیارات وسیع‌تری داشته باشد و وزراء ومسئولان سازمانهای مرکزی می‌توانند تمام اختیارات خود رابااستثنای قسمتهائی که با مجموعهٔ برنامه‌ریزی ملی ارتباط پیدا میکند به استانداران واگذار کنند.

- انجمن‌های استان و شهرستان در کنار استانداران و فرمانداران می‌توانند بمثابه مجالس محلی عمل کنند و استاندار و فرماندار ملزم به گفت وشنود با آنها خواهند بود.

ـ هروزیر و مسئول سازمان مرکزی می‌تواند تمام‌اختیارات خود را باستثنای قسمتهائی که با مجموعهٔ برنامه‌ریزی ملی در بخش و سازمان مربوط بستگی پیدا میکند به مدیرکل ومسئول استان واگذار کند (پروانه تاسیس صنایع، حفر چاهها، برنامه‌های خانه‌سازی، راهها، بهداشت، آموزش و پرورش و غیره).

ـ دفاتر برنامه‌ریزی و بودجه و فنی استانها بعنوان نهاد‌های برنامه‌ریزی، بودجه‌ای و فنی در کنار استانداران، مدیریت‌های کل استان و شهرداریها می‌توانند وظایف عمده زیر را ایفا کنند:

ـ به عنوان نماینده و رابط برنامه‌ریزی ملی با نگرشی درازمدت مسئول پیاده کردن و انطباق برنامه‌های ملی و پنجساله برشرایط خاص استان باشند و در چارچوب رهنمودهای کلی برنامه‌های ملی طرح جامع استان را تهیه کنند ـ طرحی که کلیه پروژه‌های بزرگ و کوچك استان را در برمیگیرد ـ و همچنین برنامه‌های بخشی و بین بخشی راکه مربوط به‌وزارتخانه‌ها و سازمانهای مرکزی میشوند در سطح استان هماهنگ و به‌هم مرتبط کنند و مدام ناظر حفظ هم‌آهنگی این برنامه‌ها باشند.

ـ همکاری با تمام شهرداریهای استان بمنظور کمك به آنها در اجرای سیاستهای شهری که در سطح ملی انتخاب شده‌اند و همکاری با شهرداریها در برنامه‌ریزی و اجرای طرحهای خاص شهری.

ـ همکاری با سازمانهائی که برای تمرکز خدمات درسطح جامعه روستائی بوجود می‌آیند زیرا به علت ویژگیهای خاص جغرافیائی جامعه روستائی، چنین همکاری درسطح برنامه‌ریزی استان به خوبی امکان‌پذیر است.

درسطح انجمن‌های ملی:

در چارچوب ثبات سیاسی کشور انجمن‌های ملی وخصوصا انجمن‌های شهر می‌توانند به سازمانهای واقعی تصمیم‌گیری و نظارت و به ویژه به نقش پاسخگو به افکار عمومی در آیند. (تصویب طرحها و بودجه شهرداریها، انتخاب و واگذاری کار

به شهردار، نظارت براجرای طرحها و فعالیت‌های شهردار و تعویض شهردار. تصویب مالیات و عوارض محلی و تجهیز منابع مالی محلی).

ـ انجمن‌های ملی و شهرداریها به‌هنگام تهیه برنامه‌های ملی دراز مدت تا آنجا که مربوط به استان و شهر آنها میشود باید طرف گفت وشنود قرار گیرند و حق داشته باشند که اظهار نظر بکنند و باین ترتیب به سرنوشت طرحهائی که در منطقه نفوذشان اجرا میشود علاقمند شوند باین صورت که:

. اگر اجرای یك طرح اثرات مستقیم و غیرمستقیم منفی برتراکم شهری، ترافیك، محیط زیست، بافت شهری و تجهیزات آن میگذارد حق داشته باشند که از این واحد اقتصادی وطرح، مبالغی به عنوان عوارض محلی دریافت دارند. (البته این عوارض نباید بر کالاهای تولید شده وضع شود مانند سیمان، پارچه، صنایع تبدیلی و غیره).

ـ اگر اجرای یك طرح اثرات مستقیم بررونق اقتصادی و اجتماعی محل میگذارد شهرداری در تجهیزاتی که برای‌استقرار آن در شهر و منطقه نفوذ آن لازم است می‌تواند نقش و سهم فعالی از نظر مالی وفنی واجرائی به‌عهده بگیرد و بدین‌سان اصل مشارکت ملی در سطح هرشهر تحقق می‌پذیرد و انجمن‌های ملی از بی‌تفاوتی امروز خارج می‌شوند.

ـ تامین قسمتی از بودجه شهرداریها از طریق بودجه ملی بمنظور برقراری تعادل نسبی در سراسر کشور.

بدین ترتیب انجمن‌های ملی و دفاتر برنامه‌ریزی و فنی به عنوان نهادهائی که در سراسر کشور گسترده شده‌اند بـا امکانات مالی و سازمانی و انسانی خود در چارچوب هدفها و برنامه‌ها و سیاستهای ملی دراز مدت که برای جامعه شهری‌کشور تعیین شده است می‌توانند به مراجع تصمیم‌گیری و نظارت بر اجرا و انتظام دادن به توسعه امور جامعه شهری مبدل شوند و وسیله و اهرمی فعال برای مشارکت مردم گردند و عدم تمرکز مفهوم عملی پیدا کند.

در سطح جامعه روستائی:

در چارچوب برنامه‌ریزی ملی و بانگرشی درازمدت کلیه خدمات باید در سطح جامعهٔ روستائی تمرکز یابد و باین مفهوم بزرگترین و وسیع‌ترین و گسترده‌ترین عدم تمرکز در سطح ملی انجام گیرد. به‌بینیم انگیزه‌هـــای اساسی چنین «ضرورت تاریخی» در این مرحله از تکامل وتحول جامعه ایران کدامند؟

ـ جامعه روستائی ایران را که از قرنها پیش به خواب فرو رفته باید بیدار کرد زیرا با همه تلاشهائی که انجام گرفته است هنوز جامعه روستائی در قبال «اصلاحات ارضی»، کمکهای مالی و اعتباری گوناگون و اقدامات ترویجی، رفاهی و اجتماعی آنچنان که باید واکنش شدید و متحرکی نشان نمی‌دهد و افزایش سطح تولید کشاورزی و حیوانی که هدف اساسی وبنیادی «خودکفائی» ملی است کافی نیست.

ـ هدف نهایی اصلاحات ارضی، سازمان دادن و اصلاح «جامعه روستائی» است یعنی کمك به روستانشینان بـــه عنوان تولیدکنندگان اصلی بخش یکم اقتصاد (کشاورزی) و همچنین به عنوان افرادی که به فعالیت‌های بخشهای دوم (صنایع و معادن) و سوم (خدمات) کشیده میشوند.

ـ ساخت‌ها، سازمان اجتماعی و اقتصادی جامعه روستائی در گذشته زیر سلطه کشاورزی و دامداری بوده است. اما توسعه فزایندهٔ بخشهای گوناگون اقتصادی، تکامل تکنیك‌ها و شیوهٔ زندگی و وسایل ارتباطی سبب شده است که اهمیت فعالیت‌های غیرکشاورزی در جامعه روستائی افزایش یابد بطوریکه اکنون بخش کشاورزی تنها یکی از ابعاد این فعالیت‌ها را تشکیل میدهد. با این‌وصف واقعیت اینست که جز در موارد استثنائی (در بعضی مناطق متراکم کشاورزی متصل به شهرهای بزرگ) در دهه‌های آینده، فعالیت‌های کشاورزی و دامداری همچنان بعد اصلی جامعه روستائی محسوب خواهد شد و بدین ترتیب ساخت‌ها و سازمان اقتصادی جامعهٔ روستائی همچنان تحت تاثیر بخش یکم‌باقی‌میماند.

بنابراین اگر سازمان واحدی باید مسئول اصلاحات،

نوسازی و تجدید سازمان امور روستائی و جامعهٔ روستائی گردد این سازمان باید بادستگاه مسئول بخش یکم (وزارت کشاورزی) ارتباط نزدیك و دائمی داشته باشد و سایر دستگاههای بخشی (وزارتخانه‌هائی که فعالیت‌هایشان با جامعه روستائی ارتباط پیدا میکنند) و دستگاه‌های میان بخشی (سازمان برنامه و بودجـــه و وزارت کشور) باید کارهایشان از طریق دستگاه مسئول بخش یکم اقتصاد (کشاورزی) درسطح جامعه روستائی متمرکز، یکپارچه و هماهنگ شود.

ـ چون در جامعه روستائی ابعاد فضائی، انسانی، جغرافیائی و تولیدی آن اهمیت بیشتری دارد وبهم‌پیوسته هستند اگر طرح‌های بخشی مانند صنایع کوچك غذائی، بهداشت، راه وترابری، برق و آب و خانه‌سازی و آموزش وپرورش وخدمات رفاهی بخواهند در سطح جامعه روستائی بطریق عمودی و با نظارت بخش‌های اقتصادی و سازمانهای مرکزی مسئول اجرا شوند هم اجرای آنها به‌درازا میکشد وهم گران تمام میشود بنابراین کلیه خدمات در زمینه‌های مختلف فعالیت‌های بخشی باید بابرداشت یك پارچه در سطح روستاها متمرکز شود و این تمرکز خدمات در سطح جامعه روستائی عظیم‌ترین و پردامنه‌ترین عدم تمرکزیست که در سطح کشور انجام می‌گیرد و وسیع‌ترین قشر اجتماعی جامعه ایران (۵۲ درصد جمعیت کشور طبق سرشماری اخیر) درگیر این عدم تمرکز می‌شوند و مشارکت عمومی تحقق می‌یابد. باین منظور باید تمام بودجه‌ها، اختیارات و مسئولیت بخشهای اقتصادی و دستگاههای مرکزی به مسئولان جامعه روستائی واگذار شود و انتظام و مباشرت و اجرای طرح‌ها بوسیله آنها انجام گیرد.

این عدم تمرکز در سطح جامعه روستائی هم امکان‌پذیر است و هم معقول:

ـ امکان‌پذیر است زیرا طرح‌های بخشهای غیرکشاورزی در سطح جامعه روستائی همانطور که گفته شد گروه انبوهی از طرحهای کوچك هستند که اجرای آنها بوسیله بخشها و از طریق عمودی دشوار است وگران تمام میشود و تفویض بودجه و اختیار اجرای آن به مسئولان عمران روستائی مهم نیست زیرا

بخشها کارهای مهمتری دارند که انجام دهند.

ـ معقول است زیرا انتخابها، داوریها و برنامه‌ریزی در سطح جامعهٔ روستائی با انتخاب‌ها، داوریها و برنامه‌ریزی مطلوب در سطح استان و منطقه انطباق پیدامیکند و میان وابستگی‌ها بین فعالیت‌های مختلف روستائی بمراتب کمتر از میان‌وابستگی‌ها در سطح مناطق شهری و جامعه شهری است.

در قلمروهای تمرکز و عدم تمرکز وزارتخانه‌ها ودستگاه‌های مرکزی مسئولیت برنامه‌ریزی ملی، بخشی و بویژه «**میان‌بخشی**»(۱) و «**میان منطقه‌ای**»(۲) را با نگرشی دراز مدت به‌عهده خواهد داشت و «**برنامه‌ریزی بخشی**»(۳) «**و عمودی**»(٤) فعلی باید جای‌خود را به «**برنامه‌ریزی میان‌بخشی**»(٥) و «**افقی**» (٦) بدهد زیرا رشد و توسعه اقتصادی کشور ما بمرحله‌ای از تکامل آن رسیده است که دیگر نمی‌توان دربارهٔ امکانات، مسائل، گرایش‌ها و برنامه‌های آینده یك بخش اقتصادی جدا از سایر بخشها و بدون توجه به وابستگی آنها بیکدیگر داوری کرد و تصمیم گرفت.

از آنجا که سالیان دراز ساخت سازمانی وزارتخانه‌ها و دستگاههای مرکزی برپایهٔ یك برنامه‌ریزی بخشی و عمودی و تصمیم‌گیری متمرکز (مفهوم مشابه فونکسیونالیزم) ریشه و قوام گرفته است‌برای اینکه برنامه‌ریزی افقی و میان بخشی به‌واقعیت عملی تبدیل شود باید در ساخت سازمانی کلیه وزارتخانه‌ها و دستگاههای مرکزی متناسب با برداشت جدید تغییر بنیادی به وجود آید و وظایف واحدهای ستادی و مرکزی وزارتخانه‌ها دگرگون شود (تا حدودی مانند تغییراتی که در تجدید سازمان

1- intersectorielle
2- inter-Regional
3- Planification Sectorielle
4- Planification Verticale
5- Planification intersectorielle
6- Plenification Hovizental

اخیر وزارت بهداری و بهزیستی در وظایف معاونت‌های آن داده شد). و به عبارت دیگر باید «ساخت‌های موجود» را از نوساخت.

هم اکنون بعداز تهران در مراکز استانها عوامل انسانی کارآمد و ظرفیت‌های سازمانی و خدماتی قابل ملاحظه‌ای وجود دارد و بدنبال مسئولیت و اختیار تصمیم‌گیری که وزیران و مسئولان مرکزی به مسئولان استانی واگذار می‌کنند باید تعداد زیادی از نیروی انسانی و کارشناسان وزارتخانه‌ها و دستگاههای مرکزی به مراکز استانها انتقال یابند تاظرفیت‌های انسانی، سازمانی و خدماتی موجود استانها قدرت، کیفیت و کارآئی بیشتری پیدا کنند و بدینطریق است که اختیار و تصمیم‌گیری در سطح استانها مقدور و ممکن میگردد و عدم تمرکز ازصورت گفتار به کردار در می‌آید. چنانچه در دورهٔ برنامه ششم چنین ظرفیت‌های انسانی، سازمانی و خدماتی در سطح استان‌ها ایجاد شود عملی‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین گام در راه عدم تمرکز برداشته خواهد شد.

یادآوری مهم:

هرنوع شتابزدگی در عدم تمرکز بصورت تفویض مسئولیت، اختیار وتصمیم‌گیری فوری در سطحی پائین‌تر از مراکز استانها، فکر عدم تمرکز را به مفهومی بوروکراتیك و میان‌تهی وشعارگونه و جدا از واقعیت عملی و روزانه تبدیل می‌کند زیرا در سطوح شهرستانها و بخشها ظرفیت‌های انسانی، سازمانی و خدماتی کافی وجود ندارد.

البته این حقیقت به هیچوجه مانع از آن نیست که کار پیاده کردن طرح عدم تمرکز در سطح شهرستانها وبخشها از هم‌اکنون آغاز نشود، برعکس باید تلاش کرد که در دورهٔ برنامه ششم ظرفیت‌های انسانی، سازمانی و خدماتی بتدریج در سطح شهرستانها و بخشها تقویت شوند و زمینه را برای قبول مسئولیت، اختیار و تصمیم‌گیری عملی و واقعی در برنامه هفتم آماده سازند.

عدم تمرکز در سطوح اجرائی و سازمانی

در سطوح گوناگون تصمیم‌گیریها، قلمروهای تمرکز و عدم‌تمرکز مشخص گردید. اکنون به‌بینیم که قلمروهای تمرکز و عدم تمرکز در سطوح اجرائی کدامند.

در سطح ملی

اجرای کلیه طرحهای زیربنائی وبنیان سازمانند شاهراهها، راه‌آهن، بنادر، فرودگاهها، طرحهای بزرگ صنعتی، محورهای توسعه و شبکه‌های مخابراتی و غیره که سراسر کشوررا می‌پوشانند در سطح مرکز و هربخش اقتصادی با توجه به امکانات اجرائی کشور سازمان داده میشود و آن قسمت از این طرحها که طبیعتشان با فعالیت‌ها و امکانات اجرائی استانی، منطقه‌ای و محلی تطبیق میکند به سازمانهای استانی، منطقه‌ای و محلی‌واگذار میشود و بقیه همچنان در مرکز و بوسیله سازمانهائی که برای این یا آن طرح بخصوص ایجاد شده‌اند اجرا و نظارت میشود.

در سطح جامعه شهری

در جامعه شهری جمعیت، فعالیت‌ها، خدمات، زیربناها و تجهیزات شهری بسیار اهمیت دارد. اگر در نظر بگیریم که براساس اولین نتیجه‌گیریهای سرشماری اخیر در حدود ۱۵٫۷ میلیون نفر جمعیت کشور ما را شهرنشینان تشکیل میدهند (در حدود ٤٨ درصد جمعیت کل کشور) و خوش‌بین باشیم که آهنگ متوسط افزایش جمعیت در سالهای آینده مانند دهۀ گذشته باشد در ۲۵ سال آینده جمعیت شهری ایران در حدود ۳۸ تا ٤۲ میلیون نفر خواهد شد.

با توجه به محدودیت منابع آب و خاك این جمعیت‌شهری را در کجا و چگونه باید مستقر ساخت؟

بدون یك سیاست شهری که در سطح ملی و متمرکز برنامه‌ریزی شده باشد ممکن نیست که بتوان فعالیت‌های‌عمرانی، زیربنائی، خدماتی، صنعتی و تجهیزات شهری را در سطوح گوناگون شهرهای بزرگ، متوسط و کوچك و مناطق زیرنفوذ

آنها جهت و سازمان داد و پی‌آمدهای مستقیم و غیرمستقیم و القائی رشد شهرها را برجامعه شهری و جامعه روستائی کشور هدایت کرد چنین داوری و برنامه‌ریزی ملی، میان‌بخشی و منطقه‌ای درهرفرصتی و به‌هرمناسبتی ضروریست زیرا به عنوان نمونه داوری دربارهٔ انتخاب محل صنایع نمی‌تواند جدا از امکانات منابع زیربناها، تجهیزات و خدمات و تسهیلات شهری ومنطقه‌ای صورت گیرد.

از طرفی چون ملاك و ضابطه اختصاص و توزیع بودجه برای جامعه شهری (شهرهای بزرگ، متوسط و کوچك) و مناطق شهری عملا با ظرفیت‌های جذب و اجرائی و کارآئی بستگی پیدا میکند و این واقعیت که ظرفیت‌های اجرائی و فیزیکی در سطوح شهرها و مناطق گوناگون خیلی متفاوتست هرسال سهم شهرهائی که از ظرفیت و امکانات و حتی مساعدت بیشتر طبیعت برخوردارند و دارای تحرك بیشتری هستند افزایش می‌یابد و پدیده‌های کنونی تراکم جمعیت و فعالیت‌ها تغییر بنیادی نخواهد کرد و نابرابری‌های موجود میان شهرها و مناطق و سطوح خدماتی آنها زیادتر خواهد شد و سرانجام عدم تمرکز در این زمینه بویژه بسود شهرها و مناطق ممتاز تمام خواهد شد و غنی را غنی‌تر خواهد کرد.

بنابراین با توجه به چنین برداشت ملی دربارهٔ سیاست شهری باید کوشید که ظرفیت‌های اجرائی و سازمانی در سراسر کشور توزیع گردد بدین ترتیب که سرنوشت اجرای کلیه طرحهای شهری در شهرها و طرحهای منطقه‌ای و پاره‌ای از طرح‌های زیربنائی در مراکز استانها و حتی شهرستانها معلوم شود البته باستثنای طرحهائی که بنابه طبیعتشان مناطق مختلف جغرافیائی و منطقه‌ای‌را دربرمی‌گیرند «مانند شاهراهها، راه‌آهن، بنادر و غیره» و یا جنبهٔ تخصصی پیچیده‌ای دارند (مانند صنایع بزرگ مادر: ذوب آهن و نظایر آن) و یا به اجبار بایددرنواحی جغرافیائی خاصی اجرا شوند (مانند صنایع گاز و پتروشیمی و بنادر) که بهرصورت جنبهٔ ملی دارند و برساختمان جامعه اثر

میگذارند ولی در محل‌های معینی از کشور پیاده میشوند.

با چنین سیاستی ظرفیت‌های اجرائی بخش دولتی وبویژه بخش خصوصی که ناظر وآگاه برتصمیم گیریهای استانی ومحلی میشوند بتدریج به استانها سمت پیدا میکنند و نقش بخش‌دولتی در این زمینه از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار میشود.

عـــدم تراکم

از نظر سازمانی علاوه برجنبهٔ عدم تمرکز در سطوح تصمیم گیری و اجرائی موضوع «عدم تراکم» مطرح میشود باین صورت که در قلمروهای تمرکز، عدم تمرکز و سطوح گوناگون تصمیم گیری و اجرائی آن در وزارتخانه‌ها و دستگاههای مرکزی واحدهای ستادی و سازمانهای وابسته بسیاری وجود دارند که بنا به‌روند برنامه‌ریزی بخشی و عمودی طی سالیان دراز در مرکز «متراکم» شده‌اند و اکنون موقع آنست که این واحـــدها و سازمانهای مرکزی به استانها و مناطق انتقال داده شوند و «عدم تراکم» گسترده‌ای در سطح کشور بوجود بیاید مانند بسیاری از سازمانها و ادارات کل وزارتخانه‌های کشاورزی، صنایع ومعادن، راه و ترابری و حتی فرهنگ وهنر.

چنین عدم تراکمی مکمل عدم تمرکز در سطوح گوناگون میشود زیرا از یکطرف تراکم‌های نخست را در تمام زمینه‌ها به میزان محسوسی کاهش میدهد و از طرف دیگر با انتقال این نوع واحدها و سازمانها به استانها سطح ظرفیت های نیروی انسانی کارآمد و خدمات را در استانها و شهرستانها افزایش میدهد.

جنبهٔ دیگر این افزایش ظرفیت این است که در سطح استانها آنچنان ظرفیت و قدرتی در سطوح تصمیم گیری واجرائی و سازمانی بوجود می‌آید که می‌تواند اولا با وزارتخانه‌هـــا و دستگاه‌های مرکزی گفت‌وشنود برقرار کند و براساس ایـــن گفتگوها قادر است در زمینه‌های تصمیم گیری در سطح ملی، اطلاعات مفیدی در اختیار مرکز بگذارد و ثانیا در زمینه‌های اجرائی وظایف مهمتری را بعهده بگیرد.

روشن است که اجرای هشیارانه چنین طرحی مانع خواهد شد که مراکز استانها به «تهران‌های جدیدی» تبدیل شوند.

تمرکز و عدم تمرکز در سطح شرکتهای دولتی

در این مبحث منظور شرکتهائی هستند که بصورت غیر بازرگانی و یا بازرگانی اداره میشوند مانند شرکتهای ملی: نفت، گاز و پتروشیمی ، ذوب‌آهن، صنایع فولاد، مس، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شرکتهای وابسته به‌آن و دخانیات و غیره.

این شرکتها که منابع اصلی تامین درآمدهای دولت و ثروت ملی هستند در عین‌حال از مصرف‌کنندگان بزرگ این درآمدها میباشند و طرحهائی که در سراسر کشور اجرا میکنند برسیمای شهری، اجتماعی، اقتصادی و تعادل‌های منطقه‌ای و ملی کشور اثر نمایانی برجای میگذارند.

حقیقت این است که مسئولان، نهادهای برنامه‌ریزی و سازمانی استان‌ها و مناطق در موضعی نیستند که بتوانند با این نوع شرکتها دربارهٔ طرحهائی که در استانها و مناطق مختلف اجرا میکنند به گفت‌وشنود به‌نشینند و بنابراین تشخیص‌ضرورت انتخاب و اجرای طرحهای آنها و ایجاد هماهنگی برای فعالیت‌های این نوع شرکتها و دستگاهها باید در سطح برنامه‌ریزی ملی صورت گیرد.

طرحهای این شرکتها بدو گروه تقسیم میشوند:

۱ـ طرحهائی که مربوط به صنایع مادر میشوند (مانند ذوب آهن و نظایرآن). در مورد اینگونه طرحها نمی‌توان فقط به اصول بازدهی سریع و بهره‌دهی کافی و قانون کوربازارتکیه کرد زیرا طرحهای بنیان‌سازی هستند که ستون فقرات ایران آینده را تشکیل میدهند.

۲ـ طرحهائی که جنبه بازرگانی آن دربازار ملی و بین‌المللی اهمیت فراوان دارد. این نوع طرحها در تمام شرکتهای دولتی وجود دارند و قسمت اعظم طرحهائی که سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و شرکتهای وابسته به آن اجرا میکنند

در این گروه قرار میگیرند.

در مورد اینگونه طرحها باید اصول بازدهی و بهره‌دهی بازرگانی و قوانین بازار رعایت شود تا هم بتوانند بصورت طرحها و شرکتهای خودکفا در آیند و هم اینکه در ارتباط با بخش خصوصی در موضعی مشابه و رقابتی عادلانه قرار گیرد.

واقعیت این است که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از این شرکتها هزینه‌ها و زیانهایشان را جزء بودجه عمومی دولت قرار میدهند و بدین ترتیب باصل کارآئی و خودکفائی در فعالیت‌های تولیدی آنها توجه اندکی میشود و بتدریج به زائده‌های بوروکراتیك دولتی تبدیل میشوند و سطح کیفیتشان پائین می‌آید و قیمت تولیداتشان نامتعادل میگردد و چنین حالتی بطور مستقیم و غیرمستقیم برفعالیت‌های تولیدی بخش خصوصی نیز اثرات نامطلوب میگذارد.

راه حل منطقی این است که به‌هنگام تصمیم‌گیری نهائی دربارهٔ تشکیل این نوع شرکتها و طرحهای اجرائی آنها اعتبارات دولت بصورت سرمایه و سرمایه در گردش تامین گردد و در اختیارشان گذاشته شود و حمایت مالی و بودجه‌های دولت از آنها کاملا قطع گردد و سپس به بازار رقابت با یکدیگر و رقابت با طرحهای بخش خصوصی هدایت داده شوند تا در میدان زندگی اقتصادی و عمل موجودیت خود را توجیه و تثبیت کنند.

مفاهیم مدیریت، تمرکز و عدم تمرکز دربارهٔ این نوع طرحها باید بگونه‌ای باشد که در مورد فعالیت بخش خصوصی اعمال می‌شود ولی از آنجا که فعالیت‌های این دو گروه طرح جنبهٔ تولیدی و تبدیلی دارد پس ازبرنامه‌ریزی در سطح شرکت باید به واحدهای تولیدی در سطح اجرائی همه نوع مسئولیت، اختیار و تصمیم‌گیری داده شود.

خلاصه و نتیجه

- برداشت متمرکز در سطح تعیین هدفها، انتخاب‌ها و داوریهای ملی و منطقه‌ای با نگرشی دراز مدت که تمام‌مدیران، مسئولان و مباشران و مجریان بخش دولتی و خصوصی براساس

اقناع بپذیرند و احترام بدارند و رعایت کنند.

ـ برداشت غیرمتمرکز و هماهنگ شده و انتظام یافته عملیات و برنامه‌ها در طرحهای اجرائی منطقه‌ای و محلی، با مشارکت و موافقت انجمن‌های ملی، شهرداریها ومدیران بخش دولتی و خصوصی.

ـ یك برداشت منحصرا متمرکز سازمانهای مرکز را به اداره و مباشرت همه کارها میکشاند و بینش و دورنگری و رسالت مسئولان را از آنها میگیرد و در جزئیات غرقشان میکند.

ـ یك برداشت غیرمتمرکز نیز که متکی بریك مرکزیت قادر به انجام داوری نباشد، بسرعت منتهی به نابرابری وپراکندگی و هرج و مرج میشود و کارآئی را پائین می‌آورد و استان ومنطقه غنی را غنی‌تر و فقیر را فقیرتر میسازد و عدم تعادلها را بیشتر و عمیق‌تر میکند و سرانجام تعادل ملی را بهم میزند.

ـ بدین ترتیب عدم تمرکز بصورت یك ابزار و شرط مهم و وسیله انتظام بخشیدن و هماهنگ کردن یك برداشت جامع و یکپارچه رشد و توسعه اقتصادی در می‌آید.

ـ ضمن استحکام بخشیدن به قدرت مرکزی حدود مسئولیت‌ها و داوریهای مرکز روشن و مشخص می‌شود.

ـ مسئولیت‌ها و بویژه وسایل اجرائی سازمانها و فعالیت‌های غیر متمرکز شده در سطوح مختلف استانی، منطقه‌ای و محلی روشن می‌شود.

حسنعلی مهران

ابعاد سیاست پولی و

نقش سیستم بانکی در عصر انقلاب

در مسیر انقلاب شاه و ملت، جامعه بانکی همانند سایر بخشهای اقتصادی مواجه با دگرگونیهائی اساسی در وظایف و مسئولیتهای خود گردید. انقلاب نه‌تنها تحرك خاصی به فعالیتهای اقتصادی بخشید و موجب رشد بیسابقه ابعاد اقتصاد گردید بلکه‌در این فعالیتها تنوعی پدید آورد که تحول عمیقی رادرکیفیت خدمات اقتصادی ایجاب مینمود. در این رهگذر نظام‌بانکی کشور که یکی از مهمترین منابع عرضه خدمات اقتصادی است لازم دید تحولاتی اساسی در نقش خود بعمل آورد.

البته نظام بانکی از سرآغاز نهضت صنعتی ایران نقش فعالی در پهنه فعالیتهای اقتصادی بعهده داشت و بواسطه نبودن بازار متشکل سرمایه در ایران، بانکها نه‌تنها وظیفه اصلی خود را به عنوان عوامل بازار پول انجام میدادند بلکه درتجهیز منابع دراز مدت سرمایه‌ای نیز کمك موثری به صنایع نوزاد مینمودند. تجدید ارزیابی پشتوانه اسکناس در سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی وسپس ایجاد بانکهای تخصصی سرمایه‌گذاری که تنوعی در خدمات‌بانکی بوجود آورد یك نقش اساسی در تجهیز منابع مالی و تشکیل سرمایه جهت ایجاد صنایع جدید بازی کرد.

در آغاز انقلاب شاه و ملت سیاست پولی کشور کماکان متوجه تامین منابع مالی برای ادامه رشد صنعت و کشاورزی‌بود. در این زمان جامعه بانکی در اجرای اصل اول‌انقلاب یعنی‌اصلاحات ارضی و ازبین بردن رژیم ارباب‌ـرعیتی درتامین منابع لازم پولی و

مالی و کمک به‌ایجاد شرکتهای تعاونی روستائی وظایف خود را انجام داد و آنگاه با تاسیس بانک توسعه کشاورزی در سال ۲۵۲۸ قلمرو نقش خود را به‌عنوان جانشینی برای بازار سرمایه به بخش کشاورزی نیز توسعه داد.

سپس در آغاز عصر رستاخیز اصول نو انقلاب ابعادجدیدی به قلمرو سیاست پولی بخشید که زمینه بحث ما در این مقاله است.

در ابتدا باید گفت که منظور از «سیاست» اتخاذ مجموعه‌ای از تدابیر است که تحقق هدفهای معین و مشخصی را امکان‌پذیر میسازد. مسئولیت تنظیم و اجرای سیاست پولی کشور طبق قانون برعهده بانک مرکزی ایران است و هدف اصلی این سیاست حفظ ارزش پول و تعادل در موازنه پرداختها و تسهیل مبادلات بازرگانی و کمک به رشد اقتصادی کشور است. ضمنا بانک مرکزی ایران برای اجرای سیاست پولی دارای یک‌سلسله وظایف و اختیارات قانونی از قبیل تعیین نرخ رسمی تنزیل مجدد و بهره وامها ـ تعیین‌نسبت دارائی‌های بانکها به کلیه دارائیها یا به انواع بدهی‌های آنها و همچنین تعیین نسبت و نرخ بهره سپرده قانونی بانکها نزد بانک مرکزی است.

در ابتدای امر قلمرو سیاست پولی محدود بود و بانک مرکزی ایران عملا با اتخاذ روشهای معمول در سیاست پولی از قبیل تحدید حجم اعتبارات و یاگسترش حجم اعتبارات بنابه مقتضیات وقت، در حفظ ارزش پول و موازنه پرداختهااقدام میکرد و ضمنا با ایجاد مشوق باعث میشد منابع پولی به سوی بخش‌های مهمی از قبیل صنعت و کشاورزی تجهیز گردد.

البته باید در نظر داشت که توسعه سریع حجم عملیات اقتصادی طی دهه اخیر گسترش سریع خدمات و شبکه بانکی را ایجاب مینمود. مثلا با رشد فوق‌العاده حجم مبادلات بازرگانی بانک مرکزی ایران حجم پول و اعتبارات بانکی راتوسعه داد تا فعالیتهای اقتصادی دچار تنگنا نشود.

همچنین همزمان بارشد سریع اقتصادی کشور برتعداد بانکهای تخصصی و بازرگانی افزوده شد و بانکهای موجود نیز

شبکه شعب و نمایندگیهای خود را در سراسر کشورتوسعه‌دادند و در نتیجه در هرنقطه‌ای از کشور که فعالیت‌های جدید اقتصادی شروع میشد نظام بانکی با ایجاد خدمات بانکی مسئولیت‌های‌خود را درادامه رشد اقتصادی بعهده‌میگرفت.

توسعه حجم اقتصاد که در مدت زمان کوتاهی بوقـــوع پیوست تحولات زیر را بوجود آورد:

۱ـ حجم مبادلات بازرگانی داخلی و خارجی گسترشی ناگهانی پیدا کرد.

۲ـ افزایش امکانات مالی دولت لزوم اجرای برنامه‌هـــای رفاهی را با سرعت بیشتر ایجاب نمود.

۳ـ توسعه همه‌جانبه عملیات دولت که در جهت توسعـه اقتصادی و رفاه اجتماعی گام برمیداشت حجم عملیات مـــالی و بودجه دولت را با سرعت بیسابقه‌ای افزایش داد و ضمن بروز کردن تنگناهای زیربنائی توجه دولت را به توسعه زیـــربنای اقتصادی و اجتماعی کشور معطوف داشت.

٤ـ قلمروی سیاست خارجی بخصوص در زمینه همکاریهای اقتصادی توسعه پیدا کرد و ایران عملا بصورت یك کشور اعطاء کننده وام و کمکهای اقتصادی در آمد.

مجموعه این تحولات، اجرای سیاست پولی را در تمـام زمینه‌ها: حفظ ارزش پول و موازنه پرداختها و تسهیل مبادلات بازرگانی و کمك به‌رشد اقتصادی کشور ـ تحت تاثیر قرارداد.

۱ـ حفظ ارزش پول

به علت وضع خاصی که ایران به عنوان یك کشور صادر کننده نفت دارد و اینکه تحولات چند سال گذشته منتج از ایفای حقوق ملی از صدور نفت بوده است توسعه اقتصادی همگام با افزایش سریع منابع ارزی صورت گرفت و در نتیجه ارزش پول ایران در مقابل پولهای مهم جهان روبه‌استحکام‌بیشتری گذاشت و به‌همین جهت نیز بانك مرکزی ایران تسهیلات‌بیشتری برای معاملات ارزی فراهم نمود وهرنوع محدودیت را در این‌زمینه

از میان برداشت. اتخاذ این سیاست ارزی از طرف دیگر باعث تخفیف فشارهای تورمی در داخل شد و به‌حفظ ارزش پول در داخل نیز کمك کرد.

۲ـ بازرگانی خارجی و موازنه پرداختها

حجم دریافتها و پرداختهای ارزی کشور نیزتوسعه چند برابر پیدا کرد و پرداخت ارز برای واردات کالاها و خدمات از ۳میلیارد دلار در سال ۲۵۳۰ به متجاوز از ۲۱ میلیارد دلار در سال۲۵۳۵ رسید. با این احوال درآمدهای ارزی بنحوی افزایش یافت که باعث شد ذخائر پولهای خارجی و طلای کشور و دارائی‌های خارجی غیرپولی مانند سهام شرکتها افزایش فوق‌العاده پیداکند. طی همین مدت واردات کالا به کشور از ۸ر۴میلیون تن به ۱۵ میلیون تن در سال ۲۵۳۵ بالغ شد و علاوه برواردات کالاهای سرمایه‌ای و مواد اولیه صنعتی، مقدار معتنابهی از کالاهای کشاورزی و سایر مواد خوراکی از خارج وارد گردید و علاوه برآن حمایت‌های صنعتی تخفیف یافت. بسیاری از کالاهائی که در داخل ساخته میشود، هم‌اکنون وارد هم میشود تا تقاضای روزافزون مصرف را جوابگو باشد.

۳ـرشد اقتصادی کشور

تقاضا برای سرمایه‌گذاری در صنایع موجود و در رشته‌های جدید به جهت گسترش بازار مرتبا در حال رشد است ونظام بانکی نیز در تامین منابع مالی نقش خود را ایفاء میکند. در تمام این موارد سیاست پولی درصدد بود از ایجاد تنگنا جلوگیری کند و ضمنا ابزار اجرای این سیاست را تنوع بخشد. در این زمینه قوام تدریجی بازار سرمایه و لزوم اجرای اصل گسترش مالکیت واحدهای تولیدی، ارائه خدمات جدیدی را از طرف نظام بانکی ایجاب میکرد که در نتیجه نه تنها بانك مرکزی ایران بلکه سایر بانکها وظائف خود را با تحول جدید تطبیق دادند.

گسترش قلمروی سیاست پولی

در آغاز سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی، نظام بانکی در یک ارزیابی از سهم خود در توسعه کشاورزی کشور مفتخر است که خدمات گسترده و متنوع لازم را ارائه داده است ولی ضمنا باید قبول کرد که برنامه‌ریزی برای ارائه این خدمات اغلب به صورت بداهه و درتنگنای زمان صورت گرفته است. در نتیجه کیفیت خدمات بانکی می‌تواند و جا دارد که کماکان مطابق با شئون یك جامعه پیشرفته بالاتر رود. البته این موضوع در تمام رشته‌های خدماتی صدق میکند زیرا در چند سال گذشته توسعه کمی بقدری سریع بوده که فرصت چندانی برای پرداختن به توسعه کیفی پدید نیامده است ولی حال که اقتصاد کشور رو به توسعه متوازن گذارده است ،زمان آن فرا رسیده که نظام بانکی سعی وهم‌خود را به نسبت بیشتری مصروف توسعه کیفی خدمات خود بنماید.

برنامه‌ای برای توسعه کیفی خدمات

ارتقاء کیفیت خدمات را باید در تنوع ـ سرعت و دقت جستجو کرد. تا ده سال پیش یك بانك بازرگانی برای مشتریان خود اقدام به خرید وفروش سهام و اوراق قرضه نمی‌نمود ولی امروز این خدمت را اغلب بانکها انجام میدهند. ده سال پیش حجم چکهای صادره عهده شعب بانکها در شهرهای دیگر خیلی محدود بود ولی امروزه حجم این نوع چکها افزایش فوق‌العاده یافته است که البته متعاقب آن امروزه سیستم‌ارتباطات و مخابرات نیز توسعه پیدا کرده است.

توسعه کمی عملیات و خدمات بانکی خواه‌ناخواه موجب پدید آمدن تنوع و تخصص بیشتر در این خدمات میشود. اگر در آغاز انقلاب لازم بود بین بانکها تخصصی بوجود آید حال شاید لازم باشد هرواحد بانکی نیز در داخل تشکیلات خود قائل به تخصص بیشتری گردد تابنحو بهتری ازعهده ارائه خدمات بانکی برآید.

بنابراین یك عامل مهم در ارتقاء کیفی خدمات بانکی‌تنوع

بخشیدن به آن خدمات است. در این مورد باید در نظر داشت که هم‌اکنون عنصر تقاضا برای خدمات بانکی بطور طبیعی متنوع شده است. اگر ده سال پیش مشتریان بانك‌ها را بازرگانان و صاحبان صنایع تشکیل میدادند امروزه کشاورزان متخصص که مزارع مکانیزه را اداره میکنند و همچنین صاحبان حرف مانند پزشکانی که بیمارستان و کلینیك مجهز تاسیس می‌نمایند یـا سرمایه‌گذارانی که اقدام به ایجاد فروشگاههای زنجیره‌ای و یا تعمیرگاههای اتومبیل و یا شرکتهای حمل ونقل می‌نمایند نیز به صف مشتریان بانکهای کشور اعم از بازرگانی و سرمایه‌گذاری پیوسته‌اند. این مشتریان جدید نه تنها نیاز به وامهای سرمایه‌ای بلند مدت دارند بلکه باید از اعتبارات میان مدت وکوتاه مدت و اصولا از سایر خدمات بانکی برخوردار باشند.

ضمنا عنصر تقاضا برای خدمات بانکی از طرف مشتریان سنتی بانکها مانند بازرگانان و صاحبان صنایع نیز تنوع بیشتری یافته است. عملیات بازرگانی‌یك واردکننده امروزی خیلی‌پیچیده‌تر از عملیات همان شخص در ده سال گذشته است زیرا امروزه‌نحوه تامین منابع مالی داخلی و خارجی و همچنین نحوه سفارش جنس و حمل ونقل وتحویل او با گذشته در داخل وخارج فرق کرده است.

عامل دیگر در ارتقاء کیفی خدمات بانکی سرعت است. به‌همین جهت اغلب بانکها اقدام به نصب و استفاده از دستگاههائی ازقبیل تلکس،ماشینهای محاسب‌مدرن‌اداری وغیره‌نموده‌اند.ولی‌این تجهیزات می‌توانـــــد بطور گسترده در تمام شئون خـــدماتی مورد استفاده کلیه بانکها قرار گیرد.

عامل دیگر در ارتقاء سطح خدمات بانکی دقت است و در این مورد علاوه برلزوم اصلاح سیستمهای کنترل داخلی و روشهای حسابداری و مدیریت باید به عنصر انسانی نیز توجه کرد.

توجه به عنصر انسانی کلا به امر آموزش وتربیت کادر مربوط میشود برای استفاده از تجهیزات مدرن و روشهـــای پیشرفته باید کادر تربیت شده مجرب بوجود آورد. ایجاد روش‌های نوین اداری و حسابداری نیز نیازمند داشتن کادر مورد لزوم

در رده‌های بالا و متوسط است.

برای تربیت کادر بایدابتدا برنامه‌ریزی دقیقی به عمل آورد. این کافی نیست که یك یا چند آموزشگاه عالی یا متوسطه تاسیس نمود و بکارمندانی که در این آموزشگاهها تحصیل میکنند بورس داد و سپس آنها را با مزایای بهتری بکار گمارد. در درجه اول هرواحد بانکی باید نیازهای نیروی انسانی خود را با توجه به تنوع و سرعت و دقت مورد لزوم در خدمات خود برآورد کند وسپس اقدام به‌تربیت کادر مورد نیاز خود بنماید. ضمنا باید توجه داشت که بانکداری یك حرفه است و برنامه‌های آموزشی بانکی با توجه به‌حرفه‌ای بودن‌نیروی انسانی مورد استفاده بانکها باید تنظیم شود. حرفه‌ای بودن طبیعت کار درنظام بانکداری به‌نوبه خود ایجاب میکند که مقررات استخدامی و ترفیع وتشویق نیز با ضوابط حرفه‌ای و نه آکادمیك تطبیق نماید.

بطور کلی بانکها باید سه نوع برنامه آموزشی را دنبال نمایند: کوتاه مدت- میان‌مدت ـ دراز مدت. البته آموزش حین خدمت در تمام این سه نوع برنامه ملحوظ خواهد شد. با توجه به‌اولویت های فعلی بنظر میرسد که برنامه‌های کوتاه مدت آموزشی که تبلیغی از آموزش تخصصی و حین خدمت باشد باید مورد عنایت بخصوص بانکها قرار گیرد.

این برنامه در درجه اول شامل حال نیروی انسانی‌فعلی بانکها میگردد بطور مثال بانکها باید برنامه‌های مشخص و فشرده‌ای برای تعلیم تخصصی کارمندان خود ترتیب بدهند و ضمن ایجاد روشهای اداری و حسابداری جدید یا ضمن استفاده از ماشینها و تجهیزات مدرن ، نیروی انسانی مورد لزوم را در دوره‌های کوتاه مدت فشرده تعلیم بدهند و به‌کسانی که‌درتعلیمات فوق موفق میشوند مزایای متناسب و موقعیت های ترفیع بعدی را اعطاء کنند و به‌همین منظور در اجرای اوامر فرمانده انقلاب ایران برنامه گسترده‌ای با همکاری بانك مرکزی و کانون بانك‌ها و موسسه علوم بانکی ترتیب یافته است تا

طی پنج سال آینده کلیه کادر موجود بانک‌ها را برای کسب مهارت بالاتر و افزایش سطح بهره‌وری آموزش دهد.

تحرک جامعه ایران در عصر رستاخیز آن چنانست که هیچ نوع سکون و عقب ماندگی را تحمل نمیکند. جامعه بانکی کشور تا حال توانسته است‌وظایف خود را در مسیر انقلاب به خوبی انجام دهد ولی ادامه توفیق‌آن نیازمند کوششهای بیشتری در آینده است.

کاظم ودیعی

رستاخیز روستائی ایران

نظری به اقتصاد تاریخی

پیش ازاینها روستاهای ایران گنجینه‌هائی مقفل بودند که کلید آن جز در ید بزرگ زمین‌داران نبود و نظام تولید وزندگی اقتصادی ده در سازمانی سیاسی واجتماعی با مداری بسته جریان داشت.

ده نخست برپایه وحدت جغرافیائی قلمرو خود پدید آمد و ویژگی هرده درآن بودکه هم از لحاظ اقتصادی وهم از لحاظ گذران و اداره امور اجتماعی متکی بخود بود. و هرده برپای خود می‌ایستاد واین استقلال ذاتی ناشی از وحدت جغرافیائی به وی قدرتی درونی ولو بسیار محدود می‌بخشید.

نفوذ حکومت‌ها در ده ناچیز بود و این نفوذ چه بیواسطه و چه با واسطه از لحاظ اداری جز تا پشت دروازه ده نمی‌رسید. چرا که ده در قلمرو حقوق خصوصی بود ودخول به‌آن جز باجازت بزرگ زمین‌دار ده‌سالار ممکن نمی‌شد، این بودکه هم او اضافه تولید روستائی را مستقیما یا با واسطه‌ای بنام مباشر بسود خود بیرون می‌کشید و سهمی در بیرون دروازه ده‌به حکومت می‌فرستاد، بعبارت دیگر مالك در دست حکومت و مباشر در دست مالك ابزارهای مکنده ارزش‌های افزوده و تولید روستائی بودند.

این فشار بیرونی را روستا و روستائیان بدو صورت می‌کاسته و ازخود حالتی اندفاعی نشان می‌دادند که یکی توسل به شیوه‌های کولکتیویزم روستائی بود و دیگر استمداد از جریان‌های

فکری و مذهبی به شیوه‌ای بس ابتدائی.

کولکتیویزم روستائی قادر شد از طریق ابداع نسق زراعی واشتراك‌مساعی خانوارها در کاشت وداشت وبرداشت و در ایجاد تاسیسات عمومی نه‌تنها کمبودهای داده‌های طبیعی را چون آب و خاك ازطریق فی‌المثل مشاع داشتن آنها و گردان ساختن قطعات زمین جبران کند بلکه فشار حکومت و مالك را تعدیل و این فشار را در داخل جامعه خود سرشکن نماید(۱).

اگر فئودالیزم ایرانی از دیرپاترین بوده است این بیشتر بدان سبب است که کولکتیویزم روستائی فشار برونی فئودالیزم و حکومت‌های منبعث از آنرا اگرنه خنثی ـ تعدیل می‌کرده است و به‌همین دلیل جامعه روستائی در حفظ انواع تعاون سنتی و کولکتیویزم خود تاآنجا کوشیده که حتی انقلابات مذهبی نیـز هرگز نظام اورا به‌خلاف دین ومذهب او دگرگون نکرد وبعکس جامعه روستائی از اهرم عقیدتی و مذهب تازه برای‌دگرگون ساختن فشار حکومتی ارباب و رعیتی استفاده کرد و بعض سقوط‌های سیاسی را تسریع نمود بی‌آنکه نهضتی دهقانی رسما راه انداخته باشد و مذهب تازه جز بعداز دوقرن به‌نظام داخلی روستاها آنهم از طریق حکومت‌های ایرانی فرصت توجه نکرد، چراکه عربستان طبیعتی متفاوت از ایران داشت(۲).

معهذا ده همیشه و در هرحال در معرض نوعی بهره‌کشی و استثمار قرار داشت و فقر ونارسائی‌های غذائی و لاجرم قضائی سایه‌انداز آن می‌بود.

تصویری که نویسندگان ایرانی و انیرانی معاصر وقرون سپری شده از فضای خانوار و جامعه روستائی وخود روستا بدست می‌دهند دوویژگی دارد یکی نشانگر فقر و نارسائی‌های مدهش و

۱ـ رجوع کنید به ۲۵۳۵ مقدمه برروستاشناسی ایران، فصل دهنادیانسق زراعی ـ کاظم ودیعی، چاپ‌دوم تهران ۲۵۳۳.

۲ـ اصول دهداری هم زمان با طاهریان و نویسندگانی چون مولف ارشادالزراعه با فقه اسلامی تطبیق داده شد. عربستان ذاتا واحه‌پرور بود. حتی‌کلمه روستا از فارسی به عربی رفت ورستاق‌شد.

دیگری نمایاننده و بازگوکننده فرهنگی سرشار وغنی و بعضا نبوغ‌آمیز (۱) اما درباب تکنیك ده در سطح‌شهر ازآن برخوردار بوده، معهذا جای گفتن دارد که ابداعاتی چون قنات و مخصوصا نسق‌زراعی‌یادهنادازآن‌هیچکس‌جزتوده روستائیان‌وزندگی‌کولکتیویزم آنها نیست. این جنبه غنی فرهنگ روستائی که شاید هنوز هم بتواند الگوهائی که جوامع صنعتی برای سعادتمند ساختن خود در جستجوی آنند بدست دهد، خود موضوع گفتاری دیگراست. همینقدر بس که روستاشناسان ایران بهمان اندازه در این زمینه باین نتیجه رسیده‌اند که محققان فرنگ و از آنجمله هانری مندراس وهمکاران وی در الگوهائی که برای بهبود بعض‌روستا- های فرانسه دادند.

تحولات زیربنائی جامعه ایران در نیم‌قرن اخیر:

درست‌است که دەدرمعرض بهره‌کشیهای‌بیرحمانه‌بود،اماعقایدو تغییر حکومت‌ها هرگز نتوانست جز مختصر تسکینی برای روستائیان فراهم دارد، چراکه حکومت‌ها خود منبعث از بزرگ زمین‌داران و خان‌ها بود واقتصاد روستائی و اقتصاد دامداری ایلی دو رکن وستون نگه‌دارنده حکومت‌ها بودند و اصحاب قدرت معنوی نیز کم‌توش وتوان‌تر از آن بودند که براین ستون‌های اصلی حکومت کنند. بهمین دلیل محال عقل می‌نمود و محال عقل است اگرتصور کنیم‌که اقداماتی چون آنچه را که وزرای مدبر غازان‌خان (۲)ها در طول تاریخ به‌نفع روستاها انجام می‌داده‌اند می-

---

۱- با توجه به نظم تاریخی رجوع کنید به تاریخ ایران اثر سایکس و همچنین اشارات شاهنشاه در انقلاب سفید بخاطر تصویری که از روستائی دیروز ایران بدست می‌دهند.

۲- رجوع کنید به تاریخ ایران نوشته پطروشفسکی وسه تن دیگر - ترجمه کریم کشاورز همچنین رجوع کنیدبه مالك وزارع، تالیف دکتر ا. ك. لمتون، ترجمه منوچهر امیری و هراثر معتبر تاریخی در باب‌عهد غازان‌خان که شامل اقدامات ارضی و روستاداری رشیدالدین باشد.

توانسته است ایران‌گیر شود، چرا که حکومت منبعث فئودال و خان و ایستاده برباج ارسالی آنها چگونه می‌توانست نظام ارباب و رعیتی و زندگی روستائی را بی‌آنکه تیشه به‌ریشه خود نزنـــد دگرگون سازد.

اینکار مستلزم تغییراتی بود در زیربنای اقتصادی ایران به نحوی که کاهش عواید ده تزلزلی در قدرت خزانه مملکت نیندازد و دریغ خان از اعزام نفر قشون حکومت مرکزی و وحدت ملی را تضعیف ننماید و این میسور نبود مگر آنکه منابع مالی و ارکان تازه‌ای در اقتصاد دوپایه‌ای ایران پدید آید.

ظهور صنایع کارخانه‌ای و حـــرکت پیش‌راننده صنایع استخراجی موجب پدید آمدن دوستون تازه اقتصادی برای ایران شد و تصدیق کنیم که تنها نیم‌قرنی است ایران بهره‌مند ازاقتصادی چهاررکنی است وبخلاف گذشته در این مدت فرصت خون‌رسانی از چهار رگ اصلی (اقتصاد، کشاورزی، و دامی و کارخانه‌ای و استخراجی) به اجزاء و اندام جامعه و سازمانهای خویش یافته است. نخستین بهره‌کشی از این شرایط وامکانات تازه رهائی از نیروی نظامی سنتی ایلات و مطامع خان‌های آنها از طریق ایجاد ارتش شهنشاهی وملی خود و دومین آن رهاندن روستائیان وخود حکومت از قدرت دیرینه پای و روستائی‌کش و حکومت میراثی فئودالیسم تاریخی خود بود.

این بود سرآغاز رستاخیز روستائی ایران که طلایه این یکی از (۲۴۹۲) با تقسیم زمین بین ایلات و عشایر و نیمه‌روستائیان ایلام وسیستان و بلوچستان محسوس افتاد ولکن حرکت آغـازی اصیل با تقسیم اراضی شاهی در ۲۵۱۵ و سپس تصمیم قاطع و بزرگ تاریخی باندای انقلاب شاه و ملت و اجرای قانون اصلاحات ارضی آشکار وعملی گردید.

دهه اول انقلاب، دهه رستاخیز بزرگ روستائی ایـران است. ایران به چهار دلیل این رستاخیز را آغاز کرد بشرح زیر:

۱ـ ضرورت تامین غذای بیشتر برای جمعیت بیشتر

۲ـ ضرورت تامین تولید بهتر بـــرای جامعه‌ای مترقی‌تر

۳ـ ضرورت تامین مواد اولیه بیشتر برای صنعتی جدیدتر
۴ـ ضرورت تامین عدالتی حتمی‌تر به جبران بی‌عدالتیهای قــرون
برای جامعه روستائی و به‌عبارت دیگر عدالتی قانــونی و واقعی برای جامعه‌ای بیدارتر.

رستاخیز در پژوهش‌ها و آموزش‌های روستائی

بدست دادن فهرست عددی توفیقاتی که در این جهـات بدست آمده کار آسانی است. هرکس می‌تواند آمارهای لازم را از مراجع مربوط تهیه کند. اما صحیح‌تر آنستکه هرکس حداقل به پژوهشی مختصر در نزدیك‌ترین ده خود بپردازد.

براین قیاس یعنی براساس پژوهشهای منظم علمی آنچه در دانشگاه تهران صورت گرفته سندهائی قابل اعتماد و اتکاءهستند، چرا که در پژوهشهای دانشگاهی از هرگونه بزرگ‌نمائی و توسل به براهین غیرعلمی احتراز جسته شده. بیفزائیم که هم‌در این ده سال بیش از پنج‌هزار ده وسیله دانشگاهیان موردمطالعه قرار گرفته و به‌آسانی می‌شود ادعا کرد که در هیچیك از اعصار چنین حرکتی علمی و چنین توجه پژوهشگرانه‌ای نسبت به روستا و جامعه روستائی مبدل نشده است، آنچه در کار محققان دانشگاهی قابل ستودن بود اینستکه هرگز تحقیقات خود را پایان یافته تلقی نکرده، از اینرو تعداد صفحات چاپی کتب روستائی درقبال‌مدارك و تحقیقات موجود اما چاپ نشده بسیار ناچیز و نسبتی جز درحدود $\frac{۱}{۱۰۰۰}$ ندارد.

این حزم و احتیاط پژوهشگرانه از آن جهت است که مسائل مربوط به تحولات روستائی گرچه سریعا متحول شده‌اند، اما اقدامات وعملیات برای آنکه بخوبی جای افتند محتاج زمان‌اند. توفیقات سیاسی و اجتماعی ایران در عرصه روستاها هم از سالهای اول انقلاب سفید قابل درك وسنجش بود، اما اثرات بنیانی آن مستلزم عبور از یك دوره انتقالی است. بنابراین در مقابل روش محققان عالیمقام اما عجول بیگانه که بسیاری از آنها کمتر دیدند

و بسیار نوشتند روش محققان ایرانـــی بسیار جستند و کمتر پراکندند، طی این ده سال قابل تحسین است، بهرحال بیرون از اسناد و مدارك رسمی، ایران در دهه گذشته شاهد رستاخیـــزی پژوهشی در کار روستاها بوده است که شمار فهرست عمومی آنها از چهارصد جلد فزون است.

اما در کار آموزش‌های مربوط به علوم روستائی نیـزدر دهه گذشته توفیقات وسیع یافته‌ایم و مدارس تازه و دروس تازه ایجاد کرده‌ایم که‌امروز گرچه طبیعی می‌نماید اما آنکس که به نوشتن تاریخ آموزش در ایران جدید بپردازد ناگزیر فصل مبسوطی به آموزشهای مسائل روستائی اختصاص باید بدهد. تا چند سال پیش دروس دانشگاهی و دبیرستانی ما به‌کل با مسائل روستائی بیگانه بودند و در تمام دانشگاه مایك دو درس آنهم از طریق کشاورزی به امور ده توجه می‌کرد. امروز در سراسر کشور آموزش‌های روستائی در سطح فوق‌لیسانس و لیسانس و پائین‌تر از آن و آموزش‌های وسیع حین‌خدمت درمسائل روستائی به مردم و دانش‌آموزان و دانشجویان و کارکنان دولت داده می‌شود، یعنی که ما دست به‌پرورش طبقه‌ای زده‌ایم که با ناموس تخصصی خود بعد از این بهترین مبشران مسائل علمی روستاها خواهند بود و این با توجه به کاربرد سریع علم در روستاها خود نشانـــه رستاخیزی است.

ویژگی توجه دانشگاه به مسائل روستائی در این بود که نخست به کار پژوهش‌های روستائی پرداخت و سپس کار آموزش مسائل روستائی را آغاز کرد و این شاید بهترین نوع تجهیز علمی برای تدریس است.

رستاخیز در نهادهای روستائی

دهه گذشته دهه ایجاد نهادهای تازه در قلمروهای روستائی است، اینکار با شکست هرم قدرت در ده آغاز شد و به برقراری نوعی دموکراسی ارشادی از طریق سپاهیان و مبشران عمـران منتهی گردید. دهه گذشته دهه برهم خوردن و دگرگون شدن

سیمای مالکیت در روستاهاست. جداول سنتی وزارت کشاورزی که در آن ایران میان ۷ نوع مالکیت روستائی تقسیم می‌شد (۱) سیمائی از مالکیت روستاها بدست می‌دهد که تنظیم مجدد آنها دیگر ممکن نیست، چرا که انواع مالکیت‌ها در تملك زارع‌صاحب نسق و کشاورز صاحب زمین کنونی خلاصه و حل شده است. این تحول بنیانی به‌دنبال‌خود تحول نهادهای روستائی را موجب شد که مظاهر آن عبارتند از:

- انجمن‌های ده
- تعاونیهای چند منظوری روستائی
- تعاونیهای تولید کشاورزی
- شرکتهای سهامی زراعی
- واحدهای سهامی زراعی
- خانه‌های فرهنگ روستائی
- خانه‌های انصاف
- سپاهیان دانش و ترویج و بهداشت
- گروههای سیار روستاها

بی‌توسل به اعداد و ارقامی که در اختیار همگان آمده حتی اگر شبکه نهادهای تازه فوق هنوز ایران‌گیر نشده باشند رستاخیز نهادی روستاهای ایران‌مقابل ماست.

چرا که اینك روستاهای ما حرکت خود را اکثر درجهت دگرگون ساختن نهادها آغاز کرده‌اند و هریك از این نهادها بهرصورت که تاسیس و توسعه یابد هسته پراکنش علم‌تکنولوژی جدید و دموکراسی در روستاها خواهد بود. این نهادهاروستاساز و عمران‌گر خواهند بود حتی اگر دیر وسخت جای افتند.

۱ـ رجوع کنید به مقدمه بر روستاشناسی ایران از نگارنده ـ جداول مربوط به انواع مالکیت ـ همچنین به جدول معروف وزارت کشاورزی در باب وضع مالکیت دهات که درسالهای قبل از ۴۰ تهیه شده است.

رستاخیز در رفاه روستائی

هدف غائی نهادهای جدید روستائی فراهم ساختن مقتضیات هرچه بیشتر کاهش میان سطح زندگی روستاها و شهرهاست، این اختلاف به روزگار ما حتی به مقیاس جهانی بدون تامل برایـــن رژیم و یا آن رژیم سیاسی و اقتصادی منتهی به نوعی استثمار شهر از ده شده، بنابراین افتخار تمدن معاصر باید در این باشد که هرچه بیشتر این اختلاف سطح زندگی و رفاه بین شهر وده را بکاهد. ما در دهه گذشته، گامهائی بلند در این‌سو برداشته‌ایم بررسی‌ها و پژوهشهانشان می‌دهد که عوامل رفاه طی این مدت در روستاها از حداقل ۷ به حداکثر ۳۲ رسیده‌اند، بنابراین متوسطی در حدود ۱۶ تا ۲۰ عامل رفاهی برای هرروستا بدست می‌دهند هرچند نمی‌توان ادعا کرد که به هدف‌های رفاهی خود در همـــه روستاها رسیده‌ایم اما یقین است که نهادهای زندگی‌ساز روستادار ما دیر یا زود براهی که افتاده‌اند از حداکثر سرعت و بازدهی خود جامعه روستائی را برخوردار خواهند کرد (۱).

رستاخیز در منابع معیشت روستائی

تولید بیشتر تنها هدف روستاهای کنونی ایران نیست، باغداری و دامپروری، زراعت و صنایع روستائی همـان مبانی سنتی اقتصاد روستائی‌اند، اما جهت‌گیری‌های آغاز شده اینـک روی برآن دارند که هیچ ماده خامی به سادگی از دروازه ده خارج نشود و روستاهای هرمنظومه با تشکیل واحدهای بزرگـ هرچه بیشتر مواد تولیدی خود را بصورت تغییر وتبدیل یافته، بخارج بفرستند، بنابراین باید نشانه‌های رستاخیزی را در انواع معیشت و منابع مربوط به آن در کنار مزارع و حومه روستاها رفته رفته جستجو کرد. علاوه براین واحد جغرافیائی ده قـــادر است در تمام شوون خود را صنعتی کند و علاوه برصنایع سبك و حتی به صنایع غذائی و صنایع استخراجی و استخراج منابـع

۱ـ رجوع کنید به گفتار نگارنده و سمینار مسائل محیط انسانی در سال ۱۳۴۹ دانشگاه تهران.

معدنی درمحدوده خود بپردازد، این کار هم‌الان شروع شده است وکارگاههای جدیدقالیبافی واستخراج‌بعض‌منابع‌سنگ‌وزغال‌سنگ در حومه روستاها بدست خود روستائیان و سرمایه‌گذاری در کار تاسیس بعض کارخانه‌های ساده و حفر چاه عمیق و نظائر آن نشانه‌ی آغازی براین مدعاست، معهذا همه منابع ده در منابع طبیعی و تولیدات زراعی و دامی وصنعتی آن نیست، نیروی عظیم انسانهای ساکن روستاها بسی والاتر وگرانبهاتر از منابع و ذخایر صرفا مادی است ورستاخیز فکری و روحی آنها خالق بسیاری از معیشت‌های تازه خواهد بود که‌در حالت عادی هرگز تصور آن نمی‌رود.

رستاخیز فکری و روحی روستائیان

خفتگی روانی و دماغی را چه چیزجز اصلاحات ارضی می‌توانست برهم زند. باز گرداندن زمین به آنکسی که زمین را می‌کاشت شخصیت انسانی روستائی را بهوی بازگرداند و قوای دماغی وی با قبول تمام مراحل کاشت و داشت و برداشت و اندیشیدن به مسئله بازده و بازاریابی از طریق تامین یك اضافه تولید وی را آماده قبول مسئولیت‌های تازه کرد.

اینك روستائی ما یك انسان مسئول است. انسانی است که رسالت خود را حس می‌کند، می‌داند که باید قبول مسئولیت کند، چه از لحاظ اقتصادی وچه از لحاظ اجتماعی، و بنیادها و نهادهای تازه روستائی را از طریق اشتراك مساعی با همکاران‌خود اداره کرده و به‌ثمر رساند. وی در همه چیز یك ده سهیم است و مبانی یك دموکراسی اجتماعی را در بطن تعاونی‌های روستائی خود می‌پرورد. حق دارد که در همه چیز جامعه خود دخالت کند، به نوسازی ده و به کردن زمین و بذر و تامین اعتبارات لازم و مکانیزاسیون زراعی بیندیشد و برای یك ترقی و توسعه واقعی فکر کند و سرمایه نهد ولو آنکه مختصر وناچیز باشد، این سهام ناچیز که وی امروز با آن تعاونی کم‌بنیه خود را می‌سازد مبنای یك سیستم اعتباری واقعی آینده او و فرزندان او خواهد

بود. این انجمن‌های ساده و کم‌تشریفاتی را که امروز بمدد راهنمائی و ارشاد دولت برپا می‌کند پایه اداره امور ده بدست خود وی در آینده نزدیك خواهدبود واین بذروکود وتراکتوری‌را که امروز به‌کمك مروجان هنوز هم ناشیانه بکار می‌برد وگاهی برایش این ناشیگری گران تمام می‌شود اساس یك زراعت مکانیزه و یك اقتصاد سالم روستائی آینده خواهد بود.

روستائی امروز علیرغم اجحاف صنعت با صنعت نمی‌جنگد بلکه فرآورده‌های آن را بکار می‌برد و به قیمت گرانی هم که شده به صنعت روی می‌کند و از آن می‌آموزد. درست است که گاه بعنوان مصرف‌کننده موجودی بی‌پناه در برابر غول صنعت حمایت شده نوپا قرار گرفته، اما وی بزودی با اندیشیدن به امر بازاریابی، کالای کم‌بها و آسیب‌پذیر خود را به همان صنعت با بهای مناسب خواهد فروخت.

چنین روستائی دیگر در لاك خود نمی‌خزد ودر دنیا را بروی خودنمی‌بندد، او به‌تسخیر بازارها میپردازدوفرزندانش که‌همان روستازادگان دانشمندند باشغال مناصب و مشاغل مهم برمی‌خیزند و سدهای طبقاتی را شکسته راه را برای برابری ده و شهر از لحاظ درجه رفاه و سطح زندگی می‌گشایند. شبکه راههای فرعی به شبکه راههای شوسه و اسفالته و راه‌آهن‌ها و اتوبانها متصل و انوار معرفت به‌همین نسبت باقصی نقاط ایران خواهد تـــابید.

نشانه‌های امیدبخش دگرگونیهای جامعه ما در پیشانی اندیشمند روستائی تازه با کتاب وقلم آشنا شده حك شده و نه برجبین دیوارهای نئون زده شهرهای دروغین که حتی یك روز بی‌مدد روستاها روی پای خود ایستادن نتوانند.

رعایا زارع شدند و زارعین کتاب می‌خوانند و با کشت نو و نوسازی آشنا می‌شوند و می‌اندیشند و قبول مسئولیت می‌کنند ومسائل و مشکلات خود را حس کرده مقابل آنها می‌ایستند. اینست نشانه واقعی اثرات اصلاحات ارضی که از رعیتی زارعی و از زارعی انسانی صاحب فکر و بارسالت و نه‌ذلیل و زبون ساخته و ایران را سربلند و جامعه‌ای را مرفه می‌دارد.

و اما دهه اخیر خیزگاه تاریخی حوادث فوق‌العاده بنیانی دهه‌های بعد خواهد بود، چه چیز بنیانی‌تر از اینکه ما در دهه‌های بعد نسبت روستانشینان و شهرنشینان را وارون به‌بینیم. ایرانی را تجسم کنید که در آن حداقل ۷۰ درصد جمعیت شهرنشین و وابسته به صنعت و تجارت و خدمات مربوط باشند و ۳۰درصد جمعیت و کمتر از آن معاش خود را ازاقتصاد روستاها برگیرند سپس روستاهائی را تجسم کنید که درآن خوش‌نشین‌ها یا جذب اقتصاد روستائی شده‌اند و یا به‌جذب مناطق صنعتی درآمده‌اند روستاهائی را تجسم کنید که در آن بیکاری پنهان و آشکار وجود ندارد. روستاهائی را تجسم کنید که درآنها تولید بحداعلی بازده ممکن و سطح زندگی رفاه در آنها بسطح زندگی و رفاه شهری حداکثر نزدیکی را یافته‌اند. روستاهائی را تجسم کنید که در آن مسائل آب و آبیاری مفاهیم ومسائلی چون بدکاشتی وکم‌کاشتی، بدکاری وکم‌کاری، کم‌آبی وخشم طبیعت آنچه براثر بی‌ورزشی و بی‌ابزاری محصول را می‌خورد و تباد می‌دهد وهمچنین مفاهیمی چون وام کوتاه مدت چندین هزار ریالی و سلف‌خری ونظایرآن از فرهنگش برافتاده باشد.

دهه گذشته خاستگاهی بود برای ساختن چنین روستاهائی که بدان نتوانیم رسید مگر با تربیت وخلق نسلی از مدیران عمیقا آموزش یافته، کاردان، روستاشناس و چندارزشی.

مهناز افخمی

عصر ما، آغازگر مشارکت سیاسی زنان

مشارکت سیاسی زنان (به‌مفاهیم‌امروزی) پدیده‌ای است متعلق به قرن بیستم. قبل از آن، در تمام طول تاریخ، نیروی سیاسی زنان اصولا نادیده انگاشته می‌شد و غالبا راه اعمال‌قدرت سیاسی زنان اشراف‌زاده این بود که نظریات و آراء سیاسی خود را بوسیله پدران و همسران و برادران و بطور کلی نزدیکان با نفوذشان تحقق بخشند. در واقع، زن‌ها، در اعصار گذشته تاریخ، بطور استثنائی و نادر، در سیاست نقشی داشته‌اند یعنی تعداد زنانی که خود صاحب نقش و تاثیر مهم سیاسی بوده‌اند به اندازه‌ای محدود است که تاریخ از آنان تقریبا همچون موجودات غیرواقعی و افسانه‌ای یاد می‌کند (۱).

۱ـ بدون آنکه ادعا شود زن در جامعه ایران همواره مقام و حقوقی کاملا همسنگ و همپای مرد داشته است ولی بـــا شواهدو دلائل فراوان می‌توان به ذکر این نکته پرداخت که مقام اجتماعی زن‌ایرانی دراعصار بسیار دوراز بسیاری‌جوامع متمدن‌دیگر برتر و بالاتر بوده است، مثلا در همان هنگام که هندوان، زنان را پس از مرگ شوهرانشان زنده در آتش میافکندند (و ایــن سنت تا این اواخر نیز رایج بود) و یا آنطور که از ارسطو نقل میکنند، آن حکیم معروف می‌گفته است (نسبت زن به مرد، نسبت غلام به مولای او و نسبت بدن به روح است) و یا از افلاطون روایت میکنند که در طبقه‌بندی موجودات جهان درمانده بود زن

←

به تدریج و با گذشت زمان که تصور عمومی نسبت به «مشارکت سیاسی» تغییر کرد و این نوع مشارکت که حق انحصاری مردان اشرافزاده بود، بعنوان حقی برای تمام‌مردان شناخته شد راه برای ورود زنان به سیاست نیز هموار گردید. نهضت‌هائی که در قرن نوزدهم در انگلستان و آمریکا آغاز شد، در این زمینه کارساز بود. در آخرین دهه قرن نوزدهم، نخستین کشوری که به زنان حق رای داد، «زلاندنو» بود. سایر کشورها یکی بعد از دیگری به زنان حق رای دادند تا امروز که فقط در نه کشور که در حدود نیم درصد از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند، زنان هنوز از حق رای محروم مانده‌اند.

توجه به این نکته ضرورت دارد که داشتن «حق رای» به‌تنهائی، مشارکت سیاسی زنان را تضمین نمی‌کند چون تصویر دیرینه زنان به عنوان عناصر غیرفعال و دنباله‌رو، چنان در اذهان عمومی مایه گرفته که حتی برای خود زنان هم به‌صورت نوعی سنت پذیرفته شده در آمده است و دربسیاری موارد از دیدگاه آنها طبیعی و برحق هم به نظر می‌رسد. به همین علت، بایدبرای تعیین درجه مشارکت سیاسی زنان در یك جامعه مفروض، به جز «حق رای» به مسائل دیگری توجه کرد. از جمله آنکه باید دید زنان درآن جامعه تا چه اندازه در تصمیم‌گیری‌های تعیین کننده در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی دخالت دارند و میـــزان آگاهی

را در کجا جای دهد و قرنها پس از ایشان یعنی در قرن ششم و در انجمن علمی «ماکون» که برای حل معضلات فلسفی و مذهبی مسیحیت تشکیل شده بود این مسئله مطرح گردید که‌آیا اصولا زن مانند مرد دارای روح جاوید هست یا خیر؟ در سرزمین ما بهرتقدیر چنان امکاناتی بود که گهگاه زنان به عالیترین مقامهای مملکتی و از جمله پادشاهی دست یافتند چنانکه مثلا در عصر ساسانی دو ملکه بنام پوراندخت و آذرمیدخت برتخت شاهنشاهی ایران نشستند و یا در حماسه بزرگ ملی خــود «شاهنامه» با نام زنانی روبرو میشویم که همپای مردان دلاوریها و از خودگذشتگی‌های بسیار از خود نشان دادند.

سیاسی آنان در چه حدود است؟ بطور کلی در دنیای امرز با آنکه ۹۹½ درصد از زنان صاحب حق رای هستند، تعداد و تاثیر آنها در مجامع و انجمن‌های انتخاباتی و محافل تصمیم‌گیری سیاسی، چندان مطلوب نیست. حتی در ممالکی که تا نود درصد از زنان واجد شرایط، در انتخابات شرکت و از حق رای استفاده می‌کنند، نسبت داوطلبین سمتهای انتخابی و همچنین نسبت انتخاب شدگان زن به مرد در سطح بسیار پائینی قرار دارد. مثلا در آلمان فدرال فقط ۳۸ کرسی از ۵۱۸ کرسی در پارلمان آن کشور متعلق به زنان است. در مجلس ملی فرانسه از ۴۹۰ نماینده، فقط ۹ نفر زن هستند. در ایتالیا از ۶۳۰ نفر وکیل، تعداد ۵۴ نفر زن هستند. فنلاند، یعنی اولین کشوری که درسال ۱۹۰۶ حق انتخاب شدن را به زنان اعطا نمود، در انتخابات سال ۱۹۷۵ نشان داد که تا چه اندازه هنوز از مرحله مشارکت واقعی و کامل زنان دور است. در این سال فقط ۴۵ نفر از ۲۰۰ نماینده مجلس از میان زنان انتخاب شدند، یعنی کمتر از ۲۵ درصد از انتخاب شدگان زن بودند در صورتیکه اکثریت مردم فنلاند، زن هستند. در ایالات متحده آمریکا، زنان بطور قابل توجه از سطوح بالای مشاغل دولتی حذف شده‌اند. در کنگره آمریکا به‌خصوص، این غیبت آشکار است. زیرا زنان که ۵۱٫۳ درصد از جمعیت ایالات متحده آمریکا و ۵۲ درصد از مجموع رای دهندگان را تشکیل می‌دهند، فقط ۲½ درصد از کرسی‌های کنگره را اشغال کرده‌اند. بنابراین شاید نظریه خانم «بلابزوگ» که میگوید «نمایندگان کنگره آمریکا، در حقیقت نمایندگان تمام مردم آمریکا به شمار نمی‌آیند» چندان بی‌اساس نباشد. (مقایسه ارقام مشابه در کشور ما کاملا امیدوارکننده است).

مشارکت زنان از طریق مشاغل انتصابی همچنین همواره بسیار محدود بوده است. مثلا انتصاب زنان به سمت وزارت پدیده بسیار تازه‌ای است که حتی اکنون هم به‌ندرت اتفاق می‌افتد و در خیلی موارد، زنان به عنوان نمونه و استثناء، به مشاغل سطح بالا دست یافته‌اند. ولی اخیرا رهبران سیاسی متوجه نیروی زنان

بعنوان یك گروه نفوذ عظیم سیاسی شده‌اند و در برنامه‌های خود، آنها را به‌حساب می‌آورند و وعده‌ها و نویدهائی مطرح میکنند. و مسئله ایجاد امکانات مساوی برای زنان را بنام بخشی از ایدئولوژی و برنامه کار خود مورد توجه خاص قرار می‌دهند و برمسائل مورد علاقه گروههای زنان تاکید میکنند و طبیعتا پس از پیروزی در انتخابات، چند زن را در پست‌های مهم سیاسی و در مقام‌های عالی تصمیم‌گیری می‌نشانند. برای مثال: «والری ژیسکاردستن» در فرانسه، پس از پیروزی در انتخابات، چهار زن را به سمت وزارت منصوب کرد. «هلموت اشمیت» در آلمان غربی، پس از پیروزی در انتخابات به دوزن، پست وزارت داد. جیمی‌کارتر رئیس جمهوری آمریکا، پس از آنکه با پشتیبانی و حمایت زنان، انتخابات را برد، دو زن را به‌کابینه وارد کرد و بدین ترتیب برتاثیر و اهمیتی که آراء زنان در پیروزی او داشت تاکید نمود. درست به‌همین علت، زنان در کابینه‌های ایتالیا و سوئد نیز وارد شده‌اند و در ده کشور دیگر جهان، لااقل یك وزیر زن در کابینه وجود دارد.

اصولا در میان کارمندان دولت همه‌جا در پائین‌ترین گروهها تعداد قابل ملاحظه‌ای از زنان به خدمت مشغولند ولی در بالاترین رده‌ها فقط چند زن به عنوان نمونه یا استثناء انجـام وظیفه میکنند. حتی در ممالکی که در زمینه مشارکت زنان پیشرفت قابل ملاحظه‌ای پدید آمده است مانند آمریکا و سوئد، همین روند مشاهده میشود.

در آمریکا سه چهارم سه گروه پائین استخدامی رازنان تشکیل میدهند در حالیکه در بالاترین گروه از هر صد نفر فقط دو نفر زن هستند.

در سوئد هشتاد درصد شاغلین پائین‌ترین رده‌ها و فقط سه درصد شاغلین در بالاترین رده‌ها را زنان تشکیل میدهند.

در کشورهائی که انتصابات جدید در کابینه به نفع زنان تغییر کرده است، برنامه‌های آموزشی و رفاهی مربوط به زنان سریعتر تحول یافته است و از این حیث، زنان با برنامه‌هـای

مترقی‌تری مواجه شده‌اند و انتظار میرود در آینده نزدیك، تعداد بیشتری از رشته‌های آموزشی که تاکنون صددرصد مردانه بوده است، مورد توجه و استقبال زنان قرار گیرد. برهمین اساس رویهمرفته می‌توان گفت که شرایط سیاسی، اقتصادی حاکم بردوران ما چنان است که اراده عمومی نسبت به مشارکت زنان را تقویت می‌کند و تصویر سنتی زن را در اذهان عمومی می‌شکنند.

علاوه برآنچه گذشت، سازمان ملل متحد، در جهت بالا بردن سطح آگاهی ملت‌ها به حقوق زن و اهمیت مشارکت او نقش شایان توجهی داشته است. اعلام سال جهانی زن و برنامه‌های مربوط به آن و اینکه در بیشتر ممالك جهان، بالاترین مقام‌های سیاسی، ریاست عالیه کمیته‌های برنامه‌ریزی سال زن را به عهده گرفتند برتحرك و کوششی که در زمینه افزایش مشارکت سیاسی زنان در جهان معاصر به چشم می‌خورد، افزود.

با وجود این مشاغلی که به زنان داده میشود بیشتر در زمینه‌های سنتی و درارتباط با آموزش، رفاه و یا فرهنگ و هنر است ولی در این زمینه هم تغییراتی بوجود آمده است که آینده شغلی متنوعتری را برای زنان نوید میدهد. مثلا درکشورهای غربی، سه زن حضور دارند که در مشاغل مهم سیاسی که تاکنون در حیطه نفوذ مردان بوده است خدمت می‌کنند. درایتالیا خانم «تینا انسلمی» در سمت وزیر کار کشوری که بطور مستمر، با اعتصابات و اغتشاش‌های کارگری دست‌بگریبان است، به خوبی درخشیده است و در مدت کوتاهی که از انتصاب او می‌گذرد توانسته است اعتصاب کارگران ایتالیا و مسائل مبتلابه کارگران کشاورزی را تا حدود قابل توجهی حل نماید. در انگلستان خانم «مارگارت تاچر» رهبر حزب محافظه‌کاراست که در پارلمان انگلیس بعنوان رهبر اقلیت شرکت می‌کند. هرزمان حزب محافظه‌کار روی کار آید، طبعا خانم تاچر، نخست وزیر انگلستان خواهد بود انتصاب خانم «سودر» بعنوان وزیر خارجه سوئد یکی از انتصابات غیرسنتی است که در تاریخ تکامل مشارکت سیاسی زنان اهمیت خاصی دارد و نشان میدهد که

در سوئد، برنامه مربوط به مشارکت سیاسی زنان از پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. نام خانم «فرانسواژیرو» که قبل از تصدی وزارت فرهنگ فرانسه، بعنوان وزیر مشاور در امور زنان منصوب شده بود، از این نظر قابل ذکر است که فرانسه همواره در زمینه امور زنان محافظه‌کاری داشته و به‌همین سبب ایجاد پست «وزیر مشاور در امور زنان» حتی برای مدتی محدود در کابینه این کشور نقطه عطفی در برداشت کلی رهبران فرانسه در امور مشارکت زنان به شمار آمده است.

ضمنا در بسیاری موارد که زنان این عصر، موفق به احراز بالاترین مقام‌های سیاسی کشورشان شده‌اند این امر به‌آن‌دلیل بوده که مردی از مردان خانواده آنها قبلا در بالاترین مقامات سیاسی خدمت کرده و باعث شده است همسر یا دخترش در این امور تجربه بیندوزد و به آگاهی‌های لازم دست یابد وسپس جانشین خود او گردد. در سری‌لانکا، آرژانتین و هندوستان وضع بدین منوال بوده است. جالب توجه است، سه زنی که‌دراین ممالك به بالاترین مقام‌های سیاسی دست یافتند در حقیقت متعلق به کشورهائی هستند که زنان در آن‌ها مشارکت قابل توجهی نداشته‌اند.

نه فقط در کشورهای غربی، بلکه در ممالك سوسیالیستی نیز که فراوان از تساوی حقوق اجتماعی و سیاسی زن و مرد سخن میرود، نقش‌زنان درسطوح تصمیم‌گیری تاکنون محدودبوده است. در اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین، تعداد زیادی از زنان در مجامع انتخابی شرکت دارند. ولی اثر سیاسی این مشارکت قابل توجه نیست. زیرا قدرت اصلی در سطوح‌بالای تشکیلات حزبی متمرکز است که این سطوح هم در دست مردان است. بنابراین در ممالك سوسیالیستی علیرغم تعهد ایدئولوژیك آنها به مشارکت زنان عملا میزان این مشارکت چندان بیش‌از ممالك غربی و کشورهای در حال توسعه نیست. دراین کشورها، زنان در انجمن‌ها و کمیته‌های محلی صاحب نفوذ هستند، اما همینکه به رده‌های بالای قدرت حزبی می‌رسیم چهره مجامع

یکباره مردانه می‌شود. مثلا در اتحاد جماهیر شوروی، ۴۸ درصد اعضاء در تشکیلات حزبی استانها و ۸۰ درصد اعضاء انجمن‌های شهر، زن هستند در حالیکه در دفتر سیاسی حزب هرگز زنی عضویت نداشته است. در جمهوری خلق چین دو زن در دفتر سیاسی عضو بوده‌اند یکی همسر لین‌پیائـــو و دیگری همسر مائوتسه‌تونگ که هردو پس از مرگ شوهرانشان به‌شدت از عرصه فعالیتهای سیاسی حذف شدند. در جمهوری دموکراتیك آلمان و لهستان الگوهای مشارکت زنان بسیار شبیه به اتحاد جماهیر شوروی انتخاب شده است و در یوگسلاوی و بلغارستان وضع کم‌وبیش به همین شکل است.

در ممالك در حال توسعه، هنوز زنان به آن درجـــه از مشارکت که لازمه‌ی داشتن نقش پویائی در راه توسعه است دست نیافته‌اند. اما توجه و گرایش به مشارکت زنان، در سطوح رهبری این ممالك روبه افزایش است. زیرا هریك از این کشورها به محض آنکه در اثریك «انقلاب» یا «تحول» خواسته‌اند در راه توسعه گام بردارند، متوجه شده‌اند که ضرورت توسعه حضور نیمه دیگر جمعیت، یعنی حضور زنان در تمام رشته‌های مولد اقتصادی وبالطبع در تصمیم‌گیری‌های سیاسی‌را ایجـاب می‌کند. دریافت این حقیقت که بدون حضور زنان، نیل به توسعه امکان ندارد، خصیصه بارز انقلاب‌ها و تحولات معاصر است. به همین علت، رهبران کشورهای در حال توسعه برانگیخته شده‌اند که پیش از اجرای هربرنامه‌ای، به برنامه‌های مربوط به تجهیز و پرورش و آموزش زنان بپردازند. در این ممالك مردان آگاه حتی قبل از اینکه گروههای زنان، آگاه و متشکل شوند این سئوال را تکرار می‌کنند که: «چگونه می‌شود یك مملکت را در شرایطی که نیمی از جمعیت آن صرفا مصرف‌کننده است به درجاتی از توسعه و رشد رسانید؟»

برای یافتن پاسخ منطقی به‌این سئوال بوده که برنامه‌های آموزشی و رفاهی برای زنان در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بسیار مورد توجه قرار گرفته است و هرکدام از آنها که

به این مهم بیشتر پرداخته، در راه توسعه نیز از سرعت‌بیشتری برخوردار شده است. در بعضی از این کشورها براین زمینه اقدامات جالبی صورت گرفته که دست‌کم بعنوان یك تجربه‌مفید قابل توجه است. مثلا در جمهوری دومینیکن در سال ۱۹٦٦ طی یك اقدام بی‌سابقه دربیست و شش ایالت، همه استانداران از بین زنان انتصاب شدند. در پاکستان چون گمان این‌بودکه هیچ‌زنی فقط باتکاء خود نمی‌تواند منتخب مردم باشد چند کرسی در مجلس به زنان تخصیص داده شد که آنان را نمایندگان منتخب انتخاب میکنند. در جمهوری خلق چین سی درصد از اعضاء کمیته‌های محلی انقلابی باید از میان زنان برگزیده شوند.

بدین ترتیب‌آشکار می‌شود که، بطورکلی، درجهان امروز توجه به ضرورت حضور زنان در تمام شئون سیاسی و اقتصادی جامعه رو به اوج نهاده است.

در عصر حاضر، موضوع مشارکت زنان به هیچوجه به هدف‌های مربوط به‌نهضت‌های زنان ارتباطی‌پیدانمیکند بدینمعنی‌که نمی‌توان به «مشارکت زنان» فقط از دید حقوق بشر نگریست.

ضرورت این حضور از یکسو سیاسی است و از دیگر سو اقتصادی. به عبارت بهتر، جهانیان متوجه شده‌اند یکی از انواع وسائل اندازه‌گیری پیشرفت سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی یك ملت، میزان مشارکت سیاسی زنان آن ملت است.

آنچه که گذشت مبین این است که زنان تا اوائل قرن بیستم در زندگی اجتماعی نقش درخوری نداشته‌اند و حیطه فعالیت و عرصه ابراز شخصیت و کارآئی آنان «مگر در موارد بسیار نادر» محدود به داخل خانواده بوده است.

در قرن بیستم رفته رفته جنبش آزادی زنان نضج گرفت و مشارکت سیاسی آنان حداقل به صورت افراد رای دهنده گسترش یافت ولی هنوز آنچه آمارها و شواهد نشان میدهند درصد بسیار محدودی از زنان در تصمیم‌گیری‌های با اهمیت شرکت دارند، واقعیت‌ها گواهی میدهند که نقش زنان در کلیه جوامع و در سراسر جهان دستخوش تغییرات بنیادی است. انقلابی آغاز شده است که برگشت به گذشته‌ها را غیرممکن

میکند. این انقلاب مانند هردگرگونی تند و عمیق، باالتهاب و عدم اطمینان و مقاومت همراه است و بهرتقدیر این امری است که نه فقط برارتباط انسانها بایکدیگر بلکه برارتباط گروهها و جوامع اثر میگذارد.

دراین زمینه مهم است که بدانیم همانگونه که کشتزار- های کوچك و ابزار سنتی در صحنه کشاورزی جای خود را به مزارع بزرگ و ماشین‌هـــای عظیم میدهند و همانطورکـــه کارگاههای خانوادگی و انواع وسائل دست ساخته را کارخانه‌های غول‌پیکر و گروههای کار تخصصی و فرآورده‌های مـــاشینی جانشین شده‌اند، نقش زنان هم تحول می‌یابد و با اینکه آنچه در گذشته در قلمرو عادات و سنتها جریان داشته است بعض اوقات با افسوس در خاطره‌ها زنده میشوند، بوضوح می‌بینیم که ضرورت زمان و بهزیستی توده‌های مردم که می‌باید از حداقل امکانات یك زندگی درخور انسانها بهره‌مند باشند، ایجاب‌میکند که پاره‌ای شیوه‌ها و سنتها را، فدای احتیاجات اساسی‌تر و مهمتر بسازیم.

در گذشته «نقش» زنان در ارتباط با جوانب مختلف‌زندگی مشخص بود. نوزاد دختر از اول‌به نحو خاصی پرورش می‌یافت، خصائص اخلاقی خاصی در او تقویت میشد، به محض اینکه سخن‌گفتن وراه‌رفتن را فرامیگرفت درعین حال رفته رفته می- آموخت: سرنوشتش این است که مادر خوبی باشد ـ کارعمده‌اش اینست که خانواده را از نظر خوراك وپوشاك و نظافت افراد آن‌و نظم محیط فیزیکی خانه اداره کند و از هرنظر حامی و مکمل نقش مردی باشد که اسم خود، شیوه زندگی خود، و سرپرستی مادی و معنوی خود را به‌او مدیون می‌بود. برای موفقیت در این نقش چه بهتر که زیبا می‌بود چون زیبا بودن از اولین خصوصیات هرزن است، حساس و زودرنج و حسود ورقیق‌القلب و نرم و ملایم وغیرفعال می‌بود و میدانست چطور به‌مردان یعنی اول پدر سپس شوهر و پس از آن پسرش تکیه کند.

خصائص مردان درست در جهت مخالف این کیفیت و در قلمرو تکمیل وظایف زنان‌و در ارتباط با نقش آنان مشخص

شده بود. نمی‌شود انکار کرد که‌در این همه ظرافت و دقت در تقسیم نقش‌ها و این همه تاکید و فشار براستفاده از کلیه وسائل و روشها برای آموزش و تلقین این نقشها یك منطق خاص‌نهفته بود و درضمن نقش مردان و زنان هماهنگ و موزون ویکپارچه جلوه میکرد.

با تحول زمان و جامعه، با پیشرفت علم و دگرگونی‌روابط اقتصادی و اجتماعی، با افزایش سالهای زندگی و رهائی ازضرورت اشتغال تمام وقت در امور باروری و خانه‌داری آشکارا نقشی که برای زنان در نظر گرفته شده بود دیگر نمی‌توانست آنان راارضا کند. بتدریج افقهای حیات گسترده‌تر گشت، دیدها وسیعتر شد، انتظارات افزایش یافت، تا بدانجا که امروز گروههای‌فعال زنان میخواهند از مغز وفکر واستعداد و امکاناتی که خداوند در سطحی نه کمتر از مردان به آنان داده‌است درراه‌معنی‌بخشیدن بزندگی خود و جامعه خود استفاده کنند. هم‌اکنون در برخی موارد گروههائی از زنان گامهای نخستین خود را در این راه طولانی وپرماجرا برداشته‌اند. پیوند متقابل اندیشه و رفتارمبانی مستحکم نظام گذشته را متزلزل ساخته است. اثرات این‌تزلزل و ازهم پاشیدگی در شئون مختلف زندگی فرد و اجتماع آنقدر عمیق می‌تواند باشد که جا دارد بهترین مغزهای جامعه اعم از زن و مرد به‌آن بپردازند. باید به نظامی نو و سنجیده بیندیشیم.

باید بکوشیم تا انقلاب موجود جهت منطقی خود را پیدا کند و در یك مسیر صحیح، در هرجامعه مطابق با نیازها و ضرورت‌های آن جامعه ثمر بدهد. در این زمینه باید اول راههائی بیابیم که کلیه افراد بشر بتوانند از امکانات آموزش وپرورش مساوی بهره‌مند شوند. باید از اینکه گروهی را از دنبال کردن مشاغل و یا حرف خاص باز داریم چون به‌جنس خاصی متعلق هستند بپرهیزیم و به هرانسانی امکان دهیم که به مسائل روزمره زندگی داخلی خود بیندیشد و بپردازد و درضمن در اجتماع خود حرمت و شخصیتی احراز کند و به این اجتماع از هرطریق و در هررشته‌ای که فراخور استعداد و امکانات اوست خدمت نماید. برای خانواده‌ها امکانات رفاهی در نظر گرفته شود

و بچه‌ها بخصوص بتوانند هم از حضور ومحبت مادر و پدربطور مساوی بهره‌مند شوند و هم خود در تصمیم گیریها و انجام وظایفی که از عهده آن برمی‌آیند شرکت کنند. و جوامع، کودکان را به عنوان بزرگترین و غنی‌ترین منابع ملی بشمار آورند و پرورش آنان را از وظایف جامعه و نه از مسئولیتها و اختیارات فردی بشمارند.

در زمینه آموختن سواد به زنان کوشش گسترده‌تری بعمل آید. هم اکنون بیش از شصت درصد بیسوادان دنیا را زنان تشکیل میدهند حالیکه مشارکت سازنده درامور سیاسی بدون داشتن سواد بعنوان «وسیله مشارکت» غیر ممکن است.

باید برای زنان لایق امکانات دست‌یابی به تجربه‌های گونه‌گون در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی فراهم آید.

احزاب معمولا مناسب‌ترین مکتب اندوختن تجربه‌سیاسی هستند. متاسفانه در احزاب هم چه در غرب و چه در شرق‌زنان همانطور که پیشتر اشاره شد غالبا به مسئولیت‌های اساسی گمارده نمی‌شوند و غالبا تصمیم گیری‌ها توسط مردان انجام میشود.

پس لازم است که زنان در متن فعالیتهای سیاسی قرار گیرند و در زمینه‌های بنیادی و زیربنائی بکار گرفته شوند.

همه آنچه ذکر شد در گرو ایجاد یك تصویر منطقی و صحیح از نقش زن در جامعه است. تصوری‌که زنان از وضع خود دارند و آنچه جامعه به عنوان «جای زن» می‌شناسد همه باید تغییر کند تا زنان بخواهند و بتوانند و مردان بخواهند وبگذارند که مشارکت زنان بطرزی موثر و سازنده عملی شود.

در این زمینه وقت آن رسیده که از آینده‌نگری‌فرمانده بزرگ‌مان پند بگیریم. آنچه معظم‌له در هشت اسفند ۲۵۲۱ مقرر فرمودند براین اساس استوار بود که توسعه بدون مشارکت تمام افراد ملت امکان‌پذیر نیست. اگر نیمی از ملت مابی‌سواد، بی‌حرفه و ناآگاه باشند، جامعه مطلوب همیشه برای ما سرابی خواهد بود. در حال باید خاصه زنان آگاه و پیشرو وطن ما این تعلیم و هشدار شاهنشاهمان را از دائره نظر دور ندارند که سالها پیش از این فرموده‌اند:

«انقلاب ما وظیفه‌ای را که در مورد زنان ایرانی برعهده داشت، با آزادکردن آنان از قید زنجیرهای کهن و دادن امکان هرگونه فعالیت و پیشرفت بدیشان در همه شئون مادی و معنوی اجتماع ایران انجام داد. از این پس خود آنها هستند که می‌باید خویش را شایسته این آزادی و شایسته سنن دیرینه تمدن اصیل و انسانی ایران نشان دهند و تاریخ آینده را بدانسان که درخور گذشته ما است پی‌ریزی کنند و من ایمان دارم که زنان ایران این رسالت خویش را بخوبی انجام خواهند داد..

در زمینه آمار بین‌المللی به این نشریات مراجعه شود

۱ـ زن و سیاست ـ تلاش برای نمایندگی ـ بلابزوک ـ وستاادگار.

۲ـ تبعیض علیه‌زنان ـ صورتجلسات بررسی مسائل مربوط به مشارکت زنان در کنگره ممالك متحده آمریکا.

۳ـ زنان در سیاست ـ کاتلین نیولاند.

امیر شاپور زندنیا

چرا باید نیرومند باشیم؟

۱ـ پیش درآمد:

پیوسته این پرسش را می‌توان پیش کشید که چرا باید کشور ما و دیگر کشورهای جهان که در موقع و شرائط ماجای دارند نیروی نظامی بزرگ داشته باشند و هزینه‌ی سنگین نگهداری و تجهیز آن را تحمل کنند. بخصوص روشنفکر نمایان خیابانی، به روال روز که سخن از انسانیت کلی وصلح جهانی و نظم بین‌المللی میرود، میگویند با فلان مقدار از هزینه‌های نظامی می‌توان چه‌شماری بیمارستان و چه شماری آموزشگاه و چه شماری خانه ساخت، آنها از این‌حکومت‌ها خرده میگیرند که پول‌خزانه‌را که دسترنج نیروی انسانی جامعه است بخرید «آهن‌پاره» ویـژه میسازند.

چون کشور ما در سالهای اخیر، براثر دگرگونی‌های ژرف اجتماعی و به لحاظ امکان‌های گوناگون مادی که یافته است، به گسترش و نیرومندی ارتش ملی خود پرداخته، طبیعی است که با چنین پرسشها و چنان ادعاها روبرو باشد ـ خاصه که ما با کمبودهای اجتماعی فراوان روبرو هستیم که میراث دو سده هجوم فرنگی‌مآبی و استعمار است.

از این رو بی‌مناسبت نخواهد بود، دلیل‌ها و انگیزه‌هایی که بویژه در شرایط کنونی برای قدرت نظامی وطن ما وجود دارد، مورد بررسی قرار گیرد و عرضه شود. این امر اکنون که قدرت‌های بیگانه بخاطر سودهای ویژه خود، بگونه‌های مختلف

با نیرومندی نظامی ایران مخالفت نشان می‌دهند، بیشتر ضروری مینماید.

هدف نوشته‌ی حاضر بررسی انگیزه‌ها و نیازهایی است که هرجامعه (و جامعه‌ی ما) به داشتن قدرت مسلح دارد. چرا که گوئی هنوز این اصل پا برجاست:

«زیست سزاوار زیر آذرخش سرنیزه است»

۲ـ پیوندی میان جهان خرد وکلان:

فراموش نکنیم که به‌گفته‌ی فرزانگان پیشین جهان خرد (عالم صغیر ـ Microcosm) و جهان کلان (عـالم کبیر ـ Macrcosm) با یکدیگر به‌این سان پیوستگی دارند که جهان خرد محاط در جهان کلان است وهرقانون که در جهان کلان‌جاری است، برآن نیز فرمان‌رواست.

یکی از اصولی که برجهان کلان فرمان‌روایی دارد اصل گسترش نمودها (Phenomonom) است ـ بنابراین اصل، هرنمودی براثر نیروی درون ذات خود میل به گسترش دارد و براثر این میل به نمودهای پیرامون خود فشار می‌آورد. نمودهای همسایه که، مورد فشار آن نمـود قرار می‌گیرنـد خود نیـز دارای همان نیروی درون ذاتی هستند ـ با این توجه که بسته به پیری وجوانی نمودها نیروی ذاتی آنها یکسان نیست و کم یابیش است. نتیجه آن میشود که هرنمود ضعیف‌تر براثر فشار نمود نیرومندتر در هم فشرده خواهد شد و بخشی از زیست ـ جـای (Lebemsraum Living-space)خود را تسلیم نمود فشارنده و متجاوز خواهد ساخت.

برجهان کلان قانون روانی نیرو فرمان‌روایی دارد. به‌زبان دیگر، مانند قانون فیزیکی ظروف مرتبطه، نیرو، در خلاء قدرت (تهی‌گاه نیرو) گسترش می‌یابد و آن را پر میکند.

جامعه‌های انسانی ـ از قبیل جامعه‌های ملی ـ در برابر جهان کلان، جهان خرد بشمار می‌آیند. پس برآنها نیز همین

قانون میل به گسترش و میل به انتقال نیرو حکمفرماست ـ یعنی این جامعه‌ها یا در حال تجاوزند یا در حال دفاع و حالت پایداری میان آنها موقتی است.

نمونه‌ای در اثبات این امر قول آن محقق امریکائی‌است که گمان دارد، در چهل وپنج سده تاریخ جامعه‌های انسانی فقط سی وشش سال ـ یعنی کمتر از یك درصد زمان خالی از جنگ بوده است.

معنای این امر گفته‌ی سراینده‌ی ایرانی است که:
«حاضر به جنگ باش اگر صلحت آرزوست»

۳ـ وهمی بنام حقوق بین‌الملل:

بدورانی که ما زندگی میکنیم سخن از «نظم بین‌المللی» و «عدالت بین‌المللی» و «صلح عمومی» و «انسانیت کلی» ورد زبانها است و همین اوهام بسیاری از مردمان ـ حتی بسی از دولتمردان ـ را باور آمده است تا با تکیه برآن از نیرومندی نظامی جامعه‌ها خرده بگیرند و در مخالفت با آن و درکاهش آن به مسابقه پردازند.

ولی، اگر به‌این‌گفته «لودویگ‌ گومیلویچ» توجه‌کنیم‌که سرچشمه‌ی تشکیل دولت چیرگی (غلبه) است و بنیاد چیرگی نیرومندی، به آنجا میرسیم که، بپذیریم، «نظم‌بین‌المللی» فرآورده‌ی توازن نیروهای جهانی است. مثلا اگر می‌بینیم کشورهای جهان معمولا مصونیت سفیران و نمایندگان یکدیگر رارعایت می‌کنند، براثر آن است که همگی گروگان‌هایی متقابلا به عنوان سفیر و نماینده، نزد یکدیگر دارند.

از روزگار باستان بنیاد هرنظام که فراسوی جامعه‌های دولتی و میان جامعه‌های دولتی وجود داشته است و امروز وجود دارد همین توازن متقابل نیروهاست. هرکجا که این توازن نباشد نظم را، این یا آن دولت، زیر پا مینهد ـ هم سفیر را میکشند هم اموال شهروندان بیگانه را بــه غارت می‌برند یا مصادره می‌کنند. آن مجموعــه‌ی نظامات بیــن‌المللی کــه «حقــوق

بین‌الملل عمومی» نام گرفته است، از زمانی ریشه دارد که استعمارفرنگان در جهان آغاز شد. «گروسیوس» وقتی به تدوین حقوق بین‌الملل پرداخت که تقریبا سده‌ای از آغاز استعمارگری اسپانیا و پرتغال و هلند میگذشت. امروز نیز معمولا علمدار تحمیل قاعده‌های حقوق بین‌الملل عمومی ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها هستند. هرگاه قدرت‌های کوچك از اصول حقوق بین‌المللی جانبداری میکنند یا می‌خواهند چنان اصولی را به کرسی نشانند تنها زمانی توفیق می‌یابند که سود قدرتی یا ابرقدرتی با آن اصل یا اصول تامین شود.

در بحثی میان یکی از هموطنان خردمند ما بـا هنری کیسینجر استاد دانشگاه و وزیر خارجه پیشین ایالت‌های متحد امریکا در دانشگاه عالی فرماندهی این نکته مطرح شد و در برابر گفته‌ی آن هموطن ایرانی که «حقوق بین‌الملل عمومی حقوق اقویا است»، کیسینجر ناچار خاموشی گزید.

می‌بینیم پندار حراست حقوق ملی بیاری حقوق بین‌المللی، بی‌پشتوانه‌ی نیرومندی نظامی، فریبی بیش نیست.

اگر ما نیروی نظامی داشته باشیم و این نیرو در میدان‌های جهانی از وزن واعتبار شایسته برخوردار باشد، می‌توانیم برای تامین منافع ملی خویش از اصول حقوق بین‌الملل بهره گیریم و به‌آن تکیه کنیم. ولی، بی‌نیرومندی نظامی حتی کشوری حقیر هم می‌تواند مدعی حاکمیت و تمامیت ما شود وهرپاره‌خاکی که بتواند از قلمرو ما بگسلد. مگرنه در صد وپنجاه سال گذشته ما زیر تجاوز بسی از حقیران جهان قرار گرفتیم و آن زمان که نیروی بسنده نداشتیم وطنمان از این تجاوزها پاره پاره شد؟

حقوق بین‌الملل بشرط آن شایسته و سودمند است که با نیرومندی به‌آن دست یازیده شود ــ وگرنه این حقوق کجابود زمانی که یهودان، تازیان فلسطین را اخراج کردند، اموالشان‌را مصادره کردند و هرکجا توانستند قتل عامشان کردند؟ این‌حقوق کجا بود زمانی که مردم مجارستان را که استقلال ملی می‌خواستند قتل عام کردند و کجا بود زمانی کـه هزاران تانك، سرزمین چکسلواکی را زیر زنجیرهای خود میکوفتند وکجا

بودزمانی که باران بمب‌ها برشهرهای ویتنام فرو میریخت؟

٤ـ ابزار سیاست ملی:

نیرومندی نظامی ابزار اعمال سیاست‌های ملی است و سیاست‌های ملی آن خط مشی‌ها و روش‌ها و تدبیرها است که برای نگهداری، پیشبرد و گسترش جامعه‌ی ملی برگزیده میشود یا لازم است. «کلاثوزه‌ویتز» فیلسوف نظامی آلمانی، از این‌رو، جنگ را «ابزار منطقی سیاست ملی» میشمارد و می‌نویسد جنگ دنباله‌ی سیاست است بطریق و با وسایل دیگر ـ یعنی با اعمال خشونت که ابزار آن نیروی نظامی است.به عبارت دیگرسیاست، پوشاندن چنگ و دندانی است که جامعه‌های انسانی علیه یکدیگر تیز کرده‌اند ـ بیخود نیست که یکی از مظاهر دیپلماسی دستکش سفید دیپلمات‌ها است. این دستکش سفید برای پوشاندن چنگال‌های تیز است. آنچنان که، «هابز» انگلیسی می‌گوید: «هرانسانی گرگ انسان دیگر است»

(Homo Homimi Lupus)

«لنین» که خود مرید نوع مارکسی «سوسیال داروینیسم» **(Social -Darwinism)**است و به جنگ پیوسته اضداد باور دارد قول «کلاثوزه ویتز» را چنین وارونه میکند:

«سیاست ادامه‌ی جنگ است ـ اما، با طرق و وسایل دیگر» یعنی با دستکش‌های سفید.»

«سون‌تزه» فیلسوف چینی در سده‌ی پنجم پیش از میلاد نوشته است: سیاست اعمال اراده ملی است بی‌دستیابی به‌خشونت. برای همین میگوید: «دست یافتن به کمال هنر جنگ عبارت ازاین است که بتوان دشمن را بدون جنگ به‌تسلیم وادارنموده». همچنین وی میافزاید: «جنگ برای کشور موضوعی است دارای اهمیت حیاتی که با مرگ وزندگی وهستی ونیستی آن بستگی مستقیم دارد....».

به اینجا میرسیم که ارتش نیرومند بازدارنده جنگ است

و بیاری آن می‌توان به «سیاست» دست‌یازید. از ایـــن است که، نیرومندترین سلاح امروز ـ یعنی سلاح هسته‌ای ـ را «سلاح بازدارنده» (Deterent) می‌خوانند ـ زیرا، جنگ راچنان گران می‌کند که انجامش سودمند نیست.

اکنون به‌بینیم نیرومندی نظامی و درجه‌ی نیاز به آن را چه عناصری تعیین می‌کند؟

موقع جغرافیایی سیاسی (ژئوپلیتیك Geopolitic)، هدف‌های پیشرفت و گسترش ملی، افتخارها و دست‌آوردهای گذشتگان ملت، ترکیب اجتماعی و نظام سیاسی همگی در میزان نیاز به نیرومندی ملی موثر میافتد.

در مورد وطن ما ایران، البته ژئوپلیتیك اثر فزونتری دارد که در اینجا به آن اشاره خواهد شد.

اثر موقع جغرافیائی ایران برنیازهای نظامی

می‌دانیم که موقع جغرافیایی قلمرو زندگی ملتهای جهان، برای آنها الزامهای ویژه‌ای فرا می‌آورد که هم سیاسی استو هم نظامی، هم اقتصادی است وهم‌اجتماعی.

دانشی که اثر موقع جغرافیایی را برسیاست ملتهای جهان مورد بررسی قرار می‌دهد ژئوپلیتیك نام دارد.

شك نیست که سیاست مستقل ملی ایران وبه تبع آن، مسایل و نیازهای امنیت ملی وطن‌ما از موقـــع جغرافیایی‌مـان متاثر شده است و خواهد شد.

از نظر جغرافیایی وطن ما دارای «موقع چهارراهی» است ـ یعنی برسر راه پیوستگی خاور و باختر و شمال و جنوب سه قاره جهان قرار دارد.

اصطلاح موقع چهارراهی، اصطلاحی است «متعدی» ـ یعنی از نظر آنان که از خاور وباختر یا شمال و جنوب به‌ایران توجه، داشته باشند، این عنوان به قلمرو وطن ایرانی داده می‌شود. اما از نظرخود ما ایرانیان، وطن‌مان «موقع کلیدی» دارد

و این اصطلاحی است «لازم» ـ زیرا ماموریت تاریخی مردم‌ایران آن بوده است که این موقع را به سود صلح و امنیت خودشان و جهان نگهبان باشند و نگذارند قدرتهای مهاجم ـ از هیچ‌سو ـ به‌این میدان راه یابند ـ چه رسد که از آن بگذرند.

هرزمان ایران نیرومند بوده است، تـوانسته است راه مهاجمان را ببندد و صلح و امنیت آسیای جنوب باختری وآسیای مرکزی و هند و عربستان را نگهبان باشد و نگهدارد.

اما، هرگاه ایران دچار پراکندگی و سستی بوده است، مهاجمان رخنه کرده‌اند و نظم و ثبات و صلح این منطقه‌های جهان را از میان برده‌اند.

به تاریخ خودمان بنگریم:

ایران نیرومند دوران هخامنشی، راه بند هجوم وحشیان شمالی به آسیای مرکزی وآسیای جنوبی وآسیای جنوب‌باختری بود و در سایه آن دولت مشترك‌المنافع جهانی مردم حبشه ومصر ولیبی و کارتاژ (تونس کنونی) و یونانیان و مقدونیان، فینیقی‌ها و تازیان و یهودان، کلدانیان و آشوریان و سکاها و هندیان، در صلح و آرامش و آسایش در کنار اقوام ایرانی، بسر می‌بردند.

دولت شاهنشاهی اشکانی هجوم چینیان را به جنوب وهجوم اقوام اورال ـ آلتایی را به‌خاور وباختر و جنوب راه‌بست و ازتجاوز رومیان به سوی خاور جلوگیری کرد.

دولت شاهنشاهی ساسانی، این ماموریت تاریخی را ادامه داد و مانع هجوم زردپوستان به جنوب و باختر و خاور و مانع هجوم تازیان به شمال و خاور ومانع تجاوز رومیان به خاور شد ـ حتی از این فراتر رفت و راه تجاوز حبشیان را به‌عربستان و راه تجاوز مردم سیلان را به‌دکن گرفت و اقیانوس هند را از تجاوز دزدان دریایی و رومیان و چینیان ایمن داشت (به تاریخ «جنگهای ایران و روم»، ترجمه محمد سعیدی، از اثر پروکوپیوس، بنام «تاریخ جنگها»، از انتشارات شورای عالی نظام، در تهران، مراجعه شود).

دولت صفوی همین ماموریت تاریخی را برعهده داشت و به انجام رساند ـ یعنی از تجاوز ترکان عثمانی به خاور واز

تجاوز پرتغالی‌ها و هلندی‌ها به شمال و جنوب منطقه ما مانع شد.

سپس نوبت به نادرشاه رسید که راه روسان و ترکان را به جنوب و خاور بست، آن‌گاه زندیه آمدند و هلندی‌ها و انگلیسی‌ها را از جنوب ایران و عثمانی ها را در باختر ایران از تجاوز باز داشتند.

می‌بینیم که هرزمان دولت ایرانی نیرومند بوده است. نقش نگهبانی صلح وآرامش و ثبات را در قلمروهای پیرامون خود برعهده گرفته است.

اما هرزمان کشور ما دچار سستی شده مهاجمان مقدونی و تازی و ترك و مغول و به زمانهای معاصر مهاجمان فرنگی به منطقه ما تجاوز کرده‌اندو دست انداخته‌اند.

بهرحال ـ باید گفته شود که منطقه ما، به برکت نیروی درونی و برونی ملت کوه‌پیکرایران مستعمره مستقیم استعمارگران فرنگی نشد ـ جز زمانی کوتاه که انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بخشهایی از آن را به‌صورت حمایت و قیمومیت و تنها یك نقطه یعنی عدن را به صورت مستعمره داشتند.

این رویداد نیز زمانی صورت پذیرفت که ایران‌نیرومندی نظامی خود را از دست داده از روسیان وانگلیسی‌ها ما راشکست افتاده بود.

این نکته را باید پیوسته مدنظر داشت، باشیم که موقع کلیدی ایران آن را کلیددار چهارراه سه قاره آسیا و آفریقا و اروپا کرده است.

باز، همین موقع جهان‌خواران را برآن می‌دارد تا برما بتازند و بخواهند کلیددار را از آن خود کنند.

به‌وصیت‌نامه منسوب به پترکبیر بنگریم که سیاست روسیه را ـ چه به زمان تزارها و چه به زمان ما ـ ساخته است و هدایت می‌کند:

«... من تعلیمات زیر را از خود باقی گذارده بازماندگان و اخلافم‌راتوصیه می‌کنم که آنها را مورد توجه، قرار دهند و در نظر داشته باشند:

۱ـ بردولت روس‌واجب است که ارتش را همیشه مانند

شمشیر آخته حاضر به جنگ دارد... و درزمان صلح... لوازم جنگ را آماده و تجهیزات کامل ارتش را چنان که باید وشاید فراهم دارد... همچنین در حین جنگ باید برای زمان صلح‌چنان مستعد باشد که عنان جنگ وصلح را در اختیار خود نگهدارد تا برای ازدیاد قدرت و نفوذ و منافع خود بکار برد.

. . . . . .

. . . . . .

. . . . . .

۹ـ نزدیك شدن به اسلامبول و هند را حتی‌المقدور برخود لازم و واجب شمارید چون هرکس‌که براسلامبول دست یابد ممکن است برتمام دنیا مستولی شود. بنابراین لازم است‌جنگهای پی‌درپی و بی‌انقطاع با دولت ترکیه و دولت ایران ایجاب کند... برشما لازمتر از هرچیز است که به‌ضعف و نابودی دولت‌ایران کوشش وتقلا کنید و هرقدر ممکن شود خود رازودتر به خلیج فارس برسانید...» (نقل از جلد دوم تاریخ ایران‌ـ نوشته سرپرسی سایکس ـ ترجمه فخرداعی).

می‌بینیم که حتی به زمان انقلاب بـالشویکها هم این نقشه از یاد نرفت (بفرض آن که وصیت‌نامه هم مجعول باشد) و روسها بعداز انقلاب از آن ادعـاهایی صرف‌نظر کردنـد که از دست داده بودند وگرنه قرارداد ترکمن‌چای و گلستان در آنجا که به‌تصرف سرزمین‌های ایران مربوط می‌شد بقوت خود باقی ماند. نخستین کشوری هم که مورد هجوم قرار گرفت ایران بود و تجزیه گیلان مطرح شد که با قیام پهلوی یکم این طرح سر نگرفت.

پس از جنگ جهانی دوم نیز مسئله آذربایجان پیش آمد که به چند وچون آن همگان آگاهیم و زمان آنقدر نگذشته است که دقایق ماجرارا از یاد ببریم، درباره هریك از این‌نکته‌ها مطالب بسیاری می‌توان نوشت که از حوصله این مقال خارج‌است.

از این مرور تاریخی به نکته دیگری می‌رسیم و آن این که هرزمان دنباله‌رو سیاست دیگران نبوده‌ایم، در سیاست‌تاریخی و ماموریت نگهبانی و کلیدداری خود کامیاب بوده‌ایم.

۶ـ رابطهٔ توانایی نظامی با امنیت ملی:

چون برای حفظ امنیت ملی قدرت نظامی ضرورت دارد شناسایی بنیادهای آن نیز ضروری است.

ظاهرا قدرت نظامی به‌شمار سپاهیان و ابزار جنگی آنها و به درجه تکامل‌آن ابزار جنگی وابستگی دارد.

ولی این صورت قضیه است. فرض کنیم بزرگترین شمار سربازان و تانکها و هواپیماها وموشکها وتوپها و ناوها دراختیار دولتی باشد. اما بی‌آن‌که بتوان این نیروها را تدارك مستمر رساند و با مقیاس و شتاب لازم حرکت داد، در عمل می‌توانند زبون نیروهای بس کوچکتری شوند که از تدارك و تحرك‌بیشتر برخوردارند.

ناپلئون بناپارت گفته است: ارتشها برشکم خودحرکت می‌کنند. مراد ن است که ارتش گرسنه نمی‌جنگد.

به همین سبب بود که پیش از قیام پهلوی یکم در سوم اسفندماه ۲۴۷۹ که نیروهای نظامی ما فاقد جیره ومواجب مرتب بودند و بجای مواجب، **آجر و ذغال دریافت می‌کردند**، یا در خیابان‌های تهران و شهرهای بزرگ هیزم می‌شکستند، حتی توانایی سرکوبی راه‌زنانی چون نایب‌حسین و ماشاءالله‌خان کاشی را پشت دروازه‌های تهران نداشتند.

بگذریم ـ مبانی قدرت نظامی را می‌توانیم چنین خلاصه کنیم:

۱ـ روحیه نیرومند و یکپارچگی ملی

۲ـ آموزش سیاسی ـ نظامی

۳ـ داشتن امکانهای تدارك خواربار و وسایل رزمی و مهمات به‌حد مطلوب

٤ـ داشتن امکانهای تحرك در همهٔ بعدهای محتمل حرکت نظامی

۵ـ داشتن شبکه اطلاعاتی داخلی و خارجی نیرومند

۶ـ امنیت درونی

۷ـ داشتن نیروی انسانی به‌شمار مطلوب و باتخصص‌های متناسب

۸ـ داشتن ساز وبرگ (وسایل) رزمی به‌شمار متناسب با نیازهای ژئوپلیتیکی

۹ـ داشتن وحدت فرماندهی

۱۰ـ داشتن هدف‌های مشخص

۱۱ـ داشتن طرحهای متناسب با هدفها و وسایل

عناصر یاد شده را می‌توانیم به دو دسته مادی ومعنوی تقسیم کنیم و در همه حال باید بیاد بیاوریم که، عناصر معنوی در دفاع ملی اهمیت فزونتری دارند.

در جنگهای ایران و انگلستان (رجوع شود ـ به دو کتاب ـ جنگ محمره نوشته سروان «بهنت» ترجمه حسین سعادت نوری چاپ ۲۵۰۷ در شرکت سهامی چاپ و جنگ ایران و انگلیس در محمره در مجموعه «چند تاریخچه» از احمد کسروی) در سده نوزدهم، با وجود شمار بیشتر افراد و وسایل، نیروهای ایرانی شکست خوردند ـ زیرا عناصر روحی دفاع ملی در ایران آن روز بسیار ضعیف بود.

مساله دیگری که باید به‌آن توجه شود، درجه خودبسانندە (خودکفا) بودن هرجامعه است‌ازنظر تامین عناصر مادی کشورـ هایی که نتوانند سلاحهای اصلی لازم را برای دفاع خودبسازند، تا آنجا که برای گرفتن این سلاحها از قدرتهای خارجی نیازمند باشند، تحت تاثیر سیاست آن قدرتها قرار می گیرند.

نمونه‌خوب این امر را در کشاکش یهودان و تازیان در آسیای جنوب باختری و آفریقای شمال خاوری می‌بینیم. کشورـ های تازی‌زبان بیشتر به سلاحهای روسی متکی بوده‌اند و اسرائیل تا حدودی به سلاحهای آمریکایی و قبلا فرانسوی. در نتیجه هردو از فشار قدرتهای صادر کننده سلاح متاثر بودند و در جنگهای ۱۹٦۷ و ۱۹۷۳ نتوانستند تا حداعمال سیاستهای‌ملی خود پیش بروند. اسرائیل که‌در ۱۹٦۷ از این لحاظ از کشورهای تازی‌زبان خود بسانندە‌تر بود،در برابر فشار فرانسه مقاومت کرد و در اعمال سیاستهای خود کامیاب‌تر شد. اما در جنگ ۱۹۷۳ که تکیه اسرائیل برسلاحهای آمریکائی بود دیدیم که باوجود محاصره سپاهیان مصری در دوسوی آب راه سوئز، نتوانست‌به

هدف مسلم خودش که اسیر کردن سپاهیان مصری بود، توفیق یابد - زیرا باتهدید آمریکا به قطع فوری مهمات روبروشد.

از همین نظر بود که پهلوی‌یکم پس از پیروزی در کودتای سوم اسفندماه ۲٤۷۹ ضمن ایجاد نیروی واحد نظامی به تشکیل صنایع اسلحه‌سازی فرمان داد که در آن تفنگ و مسلسل و فشنگ و مواد منفجره مورد نیاز ارتش ایران‌ساخته می‌شد و قرار بود توپ و خمپاره‌اندازه و گلوله توپ و خمپاره و نارنجك دستی هم بسازد و صنایع هواپیماسازی با ساخت بدنه هواپیما ایجاد شده بود.

اگر طرحهای آن شاهنشاه در این زمینه عملی می‌شد ایران از نظر سلاحهای آن زمان دارای خودکفایی می‌بود. امروز نیز کوشش‌هایی که به امر فرماندهی جامعه ما برای گسترش صنایع نظامی کشور می‌شود، همه با این هدف است و از نظر مهمات‌سازی وسلاحهای سبك تقریبا به‌خودکفایی نظامی رسیده‌ایم.

از نظر حرکت وتدارکات، روی‌داد سوم شهریور ۲۵۰۰ نشان داد که ارتش ما وضع مطلوبی نداشته است.

اما امروز، خود من که در ظفار شاهد عملیات ارتش شاهنشاهی بوده‌ام دیدم که از خوزستان و فارس وتهران‌خواربار و مهمات لازم برای نیروی اعزامی، با هواپیما و به‌مقدار فراوان فرستاده می‌شد و کوچکترین درنگی درشبکه تدارکاتی ولجستیکی ارتش ما بنظر نمی‌رسید. سربازان ما درخود جبهه خوراك و مهمات چند روزه با خودداشتند ودر پایگاههای محلی ذخایر بسی بیشتر از نظر مهمات وخواربار وجود داشت. هلیکوپترها میان پایگاههای محلی و رزمگاهها، بطور روزانه کار حمل و نقل را انجام می‌دادند و هواپیماهای عظیم حمل ونقل، ارتباط منطقه جنگی ظفار را به پایگاههای تدارکاتی ایران در فاصله سه‌هزار کیلومتری، بطور مستمر و روزانه حفظ می‌کردند.

از نظر روانی تشکیل حزب‌فراگیرنده ملت زیر نـــام رستاخیز ملت ایران که امروز ۷ میلیون تن از هموطنان ما در کانون‌های آن شرکت دارند - می‌تواند زیربنای ساختمان‌روحی جامعه ما برای مقابله با دشمنان ایران قرار گیرد و با آموزش

همه‌جانبه سیاسی ـ اجتماعی مردم ما را به‌هدف و سیاستهای ملی مومن سازد و مشکلها و کمبودها و تنگناها را برای آنها بشمارد وتوجیه کند، به نحوی که یك نیروی پایداری ملی ـ ازروستا تا دانشگاه و کارخانه واداره ـ مرکب از همه زنان و مردان و پیران و جوانان ایران بوجود آید. روزی که این‌مراد حاصل شود ـ و شاهنشاه آریامهر در دعوت خویش از هموطنان ایرانی، به یازدهم اسفندماه ۲۵۳۳، برای پیوستن به حزب فراگیرنده رستاخیز ملت ایران، همین امر را یکی از هدفهای آن اعلام فرمودند، ایران، برای رویارویی با جنگهای این زمان که به‌گفته ژنرال «لودندورف» باید آنها را جنگ تام **Totalwar** نامید، آمادگی کامل خواهد داشت وبرای‌هیچ مهاجمی، حمله به‌کشور ما که فردفرد مردمان آن آماده جنگ شده‌اند، مقرون به صرفه نخواهد بود.

البته از نظر مادی، لازمه خود بسانده بودن نظامی، خود بسانده بودن صنعتی وکشاورزی است. پس از جنگ پروس و فرانسه در سده نوزدهم، رسم برآن بود که «ضریب فولاد» را معرف قدرت نظامی هرکشور می‌شمردند (یعنی نسبت تولیدفولاد به جمعیت هرسرزمین). امروز البته باید ضریبهای دیگری را در نظر گرفت که میانگینی از «ضریب تکنولوژی» (تکنیك‌سازی ـ فن‌آفرینی) و ضریب مربوط به صنایع فلزی، ماشین‌سازی، ابزارسازی، ساخت وسایل نقلیه، تولید نیرو، تولید خواربار (کشاورزی) و صنایع الکترونیك و شیمیایی باید باشد.

۷ـ پیوند سیاست خارجی با امنیت ملی:

بطورکلی موقعهایی را که برامنیت ملی ما اثر می‌گذارد می‌توان چنین فهرست کرد:

۱ـ موقع و روابط ابرقدرتها

۲ـ موقع و روابط ابرقدرتها و کشورهای کرانه‌ای اقیانوس هند

۳ـ موقع و روابط کشورهای آسیای جنوبی و آسیای جنوب‌باختری و شمال خاوری آفریقا و آسیای مرکزی

٤ـ موقع و روابط همسایگان ما در مرزهای خاکی شمال و خاور و باختر

٥ـ موقع و روابط کشورهای کرانه‌ای خلیج فارس و دریای عمان

از نظر حساسیت و داشتن اثر نزدیك باید دراین‌فهرست، از شماره پنج تا شماره‌یك به‌ترتیب، اهمیت قایل شویم.

بزبان دیگر، نزدیکترین مساله برای امنیت ملی مسا مسایل خلیج فارس و دریای عمان است و دورترین آن‌دگرگونی‌ـ های سیاست ابرقدرتها و دگرگونی موازنه نیرو میان آنهااست.

از نظر تناسب قدرت نیز مقابله با مسایل خلیج فارس امکان پذیرتر از مقابله با مسایل دیگر است و دخالت وموثر بودن ما در توازن نیرو و در روابط ابرقدرتها امکان کمتری‌از دیگر موارد دارد.

اگر به خطوط سیاست خارجی خود نظر افکنیم می‌بینیم که فرماندهی عالی جامعه ایرانی همه این موارد را در نظرداشته است و در درجه نخست آنها راه حل سیاسی اندیشیده، در درجه دوم تدبیرها و امکانهای نظامی برای آن فراهم کرده است.

اما از یاد نبریم که در همه این موارد، چون کشور ما اصل استقلال ملتها را پذیرفته استو با دیدی ملی‌گرا وانسانی به مسایل جهان می‌نگرد، هدف سیاستهای ما «حضور» بوده است نه «دخالت» ـ یعنی ما هیچگونه سیاست تهاجمی نداریم.

شاهنشاه آریامهر در مصاحبه‌هایی که خبـــرنگاران و نمایندگان رسانه‌های گروهی ایران و جهان با معظم‌له داشته‌اند، مکرر اشاره فرموده‌اند که برای ایران حفظ امنیت خلیج فارس اهمیت حیاتی دارد و اگر هم کشورهای منطقه حاضر نباشند در دفاع ازخلیج فارس‌همکاری کنند، ایران به تنهائی وظیفه خود را در این زمینه انجام می‌دهد. درست بهمین دلیل ایران درسالهای اخیر تلاش کم‌نظیری برای گسترش نیروی دریائی خودکرده است.

البته با گسترش نیروی دریایی ایران، حضور ما در اقیانوس هند نیز عملی شده است و این حضور، همراه با اعلام

سیاست غیراتمی شدن آن و نیز اصرار ایران‌برای پایان یافتن حضور و دخالت ابرقدرت‌ها در آن، مورد تائید عموم کشورهای کرانه‌ای اقیانوس هند قرار گرفته است.

البته نیروی دریایی ایران می‌تواند و باید نقش اساسی را در گشوده نگه‌داشتن دهانه خلیج فارس و راههای دریایی خاوری و باختری اقیانوس هند، جهت صدور نفت ایران و نفت دیگر کشورهای منطقه ما که امکان ایجاد قدرت دریایی بزرگ ندارند، برعهده گیرد.

به همین سبب، برای عملیات دور این نیرو، ساختن ناو-هایی که توانایی بردن هواپیما و هلیکوپتر دارند، مورد نظر بوده است زیرا هیچ ناوگانی بی‌پوشش هوایی خود، نمی‌تواند دور از مرزهای وطن به عملیات رزمی بپردازد.

در مورد کشورهای همسایه ایران، طبیعی است هرتغییری در توازن نیروهای آنها با یکدیگر و با مامی‌تواند برسیاستهای ایران اثر گذارد. کوشش ایران برای برقراری صلح میان یهودان و تازیان و اعزام واحدهای نظامی ایران برای شرکت در نیروی صلح ملل متحد در ارتفاعات جولان نمونه‌ای از علاقه ایران است.

زیرا ـ هرجنگ دامنه‌دار درمنطقه سبب خواهد شد ابرقدرتها در آن دخالت کنند و در چنان حالتی، خواه ناخواه پای کشور ما به‌معرکه گشوده می‌شود. اگر ایران از غیرهسته‌ای شدن منطقه وازصلح میان هند و پاکستان و از روابط دوستانه میان افغانستان و پاکستان جانب‌داری می‌کند به همین نیت است. اگر ایران اصرار دارد کشورهای منطقه به مسولیتهای دفاعی خود توجه کنند و خود در راه نیرومندی نظامی بارسنگینی بردوش گرفته است، از آن است که نگذاریم در منطقه زندگی خودمان خلاء قدرت (تهی‌گاه نیرو) بوجود آید.

زیرا قانون ظروف مرتبطه در جهان سیاست نیز درست است و فرمان‌روایی دارد ـ قدرت سیال است و هرتهی‌گاهی را قدرتهای مجاور آن پر می‌کنند. اگر در منطقه ما قدرتهای‌غریبه نفوذ کنند، روشن است که برما فشار خواهند آورد و خواهند

خواست اراده خود رابرما تحمیل کنند.

فرنگان از زمانی که به استعمار جهان آغاز کردند، می‌دانستند برای نفوذ در منطقه ما باید ایران را ضعیف و زبون سازند. لرد کرزن دولتمرد انگلیسی در کتاب «ایران و قضیه ایران» به حکومت انگلستان توصیه می‌کند که از ضعیف کردن ایران هرگز خودداری نکند و در این راه بکوشد، زیرا ایران نیرومند مانع تجاوز استعماری آنها بود. امروز نیز ابرقدرتها خواستار نیرومندی ما نیستند و هریك به‌نحوی می‌کوشند ازاین کار جلوگیری کنند.

در سطح جهانی ایران از «آشتی تجزیه‌ناپذیر» جانبداری می‌کند. ما معتقدیم آشتی دولتهای دارای نظامهای مختلف نباید محدود به مناطق معینی باشد تا در نقاط دیگری‌دستشان برای تجاوز و زورگویی بازبماند ـ اگرآشتی است باید در سراسرجهان باشد و باید همه حکومتها تعهد کنند از تجاوز به یکدیگر ـ چه مستقیم وچه غیرمستقیم (مثلا با تحریك، خراب‌کاری ومرج‌گرایی درون کشورها) ـ بپرهیزند. صلح جهان زمانی به راستی پایدار است که هیچ اقدام خصمانه ـ نه‌آشکارونه‌پنهان، نه مستقیم و نه‌غیرمستقیم ـ میان دولتهای جهان صورت نپذیرد.

ولی اصل احترام متقابل و سیاست عدم تعرض که ایران از آن پیروی می‌کند، تنها درصورتی که ما قدرت نظامی قابل ملاحظه داشته باشیم از سوی دیگر کشورها، در قبال ما، رعایت خواهد شد.

آزمونهای سالهای اخیر نشان داده است که حتی کوچکترین دولتها، اگر ببینند راه گشوده است و قدرتی در برابر ندارند به تجاوز و زورگویی می‌پردازند.

چون سیاست خارجی ما در پنج زمینه یاد شده و در مقیاسهای مرزی، منطقه‌ای وجهانی، وظایفی برعهده گرفته است و اصولی را بنیاد خود ساخته است که نزدیك‌بینی سیاسی را نفی می‌کند ـ ناچاریم نیرومندی نظامی خود را چنان بیافزائیم که امنیت ملی ما، درهرپنج زمینه یاد شده، تا آنجا که به‌توانایی ما وابستگی تواند داشت، محفوظ بماند.

۸ـ ایران تا چه اندازه باید نیرومند باشد؟

میزان قدرت نظامی هر کشور متناسب با سه موضوع‌اصلی باید در نظر گرفته شود:

۱ـ هدفهای ملی آن کشور

۲ـ هدفهای ضد آن کشور از سوی دیگر کشورهای جهان

۳ـ وضع ژئوپلیتیك آن کشور.

هدفهای ملی ما روشن است و آن حفظ استقلال و تمامیت ایران وگشوده نگهداشتن دروازه‌های بازرگانی بیرونی و حفظ آرامش و نظم وامنیت درونی کشور ما است.

از این گفته روشن می‌شود که نیروهای‌تامینی ایران سه وظیفه اساسی دارند که باید آن رادرسه قلمرو انجام‌دهند:

۱ـ درون کشور ایران

۲ـ روی مرزهای ایران

۳ـ فراسوی مرزهای ایران

کشورما به‌چند لحاظ مطمح نظرمتجاوزان بیگانه‌قراردارد:

۱ـ به لحاظ فرمان‌روایی برموقع چهارراهی آن که در توازن جهانی نیروها اثر می‌گذارد.

۲ـ به لحاظ دعاوی دولتهای ساخته استعمار فرنگان نسبت به برخی قلمروهای وطن ما.

۳ـ به لحاظ اهمیتی که چشمه‌های عظیم نفت ما بـرای اقتصاد جهان دارد.

درست به این دلایل، ما نه تنها دشمنـــان بـــالقوه‌ای داریم، که باید در شرایط معین انتظـار دشمنی مستقیم و آشکار و در هرشرایط انتظار دشمنی غیرمستقیم و پنهانی آنها را داشته باشیم.

آناتول فرانس در کتاب خود بنام جزیره پنگوئن‌ها می‌نویسد: هرارتشی باید بپندارد که نخستین ارتش دنیا است و اگر جز این تصور کند، باید آن‌رامنحل کرد.

بی‌توجه به غلو ریشخندآمیز آن فرزانه فرانسوی، باید بگوئیـم:

برای ما به ویژه این نکته مهم است که‌ارتشی‌بسیارنیرومند

داشته باشیم ـ زیرا در حدود ۷۰۰۰ کیلومتر مرز وبیش‌از یك میلیون وششصد هزار کیلومتر رویه زمینی داریم وفضای جوی قابل هجوم غیرهسته‌ای ما، حجمی معادل ۴۹۰۰۰ میلیون کیلومتر مکعب دارد

بنابر ایـــن دست کم بـــاید نیروی مسلح مـــا آن چنان در دریا و هوا و زمین نیرومند باشد که ضمن حراست فضای جوی و رویه زمین درونی ایران، بتواند رسالت‌های ملی و صلحجویانه خود را در منطقه به مرحلـه اجرا در آورد و از جانبی نیز باید بتواند در آن سوی خلیج فارس و دریای عمان به دوستان ما یاری دهد.

در پایان مطلب، شایسته است به این بخش از مرامنامه حزب‌مان درباره اصول سیاست خارجی و روابط بین‌المللی ایران که ملهم ازنیات بلندفرماندهی وطنمان است اشاره‌ای داشته‌باشیم.

در سیاست بین‌المللی ایران... تحکیم مبانی اعـلامیه حقوق بشر و هرگونه کوشش بخاطر تحقق خلع سلاح عمومی از هدفها و خط‌مشی‌های اصلی است، تا زمانی که این مقاصد و آرمان‌ها جامهٔ عمل نپوشیده است و صلح وامنیت اطمینان‌بخشی در جهان، استقرار نیافته تقویت نیروی دفاعی ایران و پشتیبانی از آن برای حفظ استقلال وتمامیت ارضی و دستاوردهای انقلابی کشور مورد تائید و تاکید قاطع است و به‌عنوان یك رسالت و فریضه بزرگ ملی و میهنی شناخته‌میشود.

آ ـ منابع دری:

۱ـ مصاحبه های شاهنشاه آریامهر در سال ۲۵۳۵.

۲ـ «جنگهای انقلابی چیـــن» ـ نوشته ژنرال چوتـــه، نی‌جونگ‌چن، هسیائو هوا ـ ترجمه به دری توسط «نوذر».

۳ـ شاهنشاه پهلوی ـ نوشته حبیب‌اله‌نوبخت چاپ مجلس.

۴ـ دوره «مجموعه» ـ نشریه ناسیونالیستها شماره‌های ۵و ۶ و ۷ـ مهر وآبان وآذر ۱۳۳۴ (۲۵۱۴).

۵ـ تاریخچه ارتش شاهنشاهی ـ مهنامه ارتش‌شاهنشاهی اسفندماه ۱۳۴۹ (۲۵۱۹).

۶ـ «هنرجنگ» نوشته سون‌تزو ـ ترجمه از محمود کی چاپ تهران ـ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ (۲۵۳۲).

ب ـ منابع خارجی:

1- The Defense Monitor

نشریه «مرکز اطلاعات دفاعی» واشنگتن ـ شماره‌های اکتبر و ژوئیه ۱۹۷۶

2- Makers Of Modern Strategy

زیر نظر «ادوارد میدارل» چاپ ۱۹٤۳ در دانشگاه«پرینستون»

3- Arns and Strategy

نوشته «لائورنس مارتین» ـ چاپ ۱۹۷۳ درموسسه «وایدن فلد-اند ـ نیکولگسن» لندن.

4- «On Wer»

نوشته «کارل فن کلائوزه‌ویتز» ـ چاپ نخست ترجمه به‌انگلیسی در ۱۹۰۸ به وسیله موسسه «گراهام».

5- Military Balance (1975-76)

نشریه سالانه مرکز مطالعات‌استراتژیك لندن

6- Financial - Tines

روزنامه شماره ۲۳ فوریه ۱۹۷۷.

7- The Influemce Of Sea Power Upon History 1660-1783

نوشته: آدمیرال آلفرد تایرماهان ـ چاپ ۱۸۹۰ ـ در «بستن».

اسماعیل مفیدی

سیری در سیاست خارجی ایران
(تا اوایل قرن نوزدهم)

مقدمــه

در گذشته دور، کشور ایران در موقع جغرافیائی خاص و باتکای ویژگی‌های قومی و ملهم از زبان، مذهب وفرهنگ ملی و آشنا به‌فنون اداری و نظامی ومطلع از اوضاع و احوال دیگر ملل، یکی از بنیان گذاران موفق امپراطوریهای بزرگ جهان و از درخشانترین فرهنگهای بشری بود و همواره در کنار مراکز بزرگ تمدن بشری نظیر یونان و مصر وچین و رم نقش قدرت بزرگ را در تحولات تاریخی ایفاء مینمود.

تحولات و دگرگونیهای تاریخ جهان از زمان حمله اعراب تا اواخر قرن نوزدهم میلادی از قدرت و شوکت و ثروت ملی ایران کاستند. حمله اعراب تا حدودی به استقلال فکری و آزادی عمل ایرانیان صدمه زد و آنان را واداشت بصور گونه‌گون قرنها در حفظ نهادهای فرهنگی و بازگرداندن استقلال به تلاش همه‌جانبه دست‌یازند. جنگهای صلیبی کلا برای ایران زیان‌بخش بود خواه موقعی که اعراب براثر فتوحات قدرتمند شدند و خواه زمانی که اعراب بدنبال جنگهای صلیبی بخواب عمیقی فرو رفتند و از اوضاع جهانی بی‌اطلاع ماندند. رخنه اقوام مختلف ترك مسئله اختلاط‌های پیچیده قومی و زبانی و فرهنگی ایران را بوجود آورد. حمله مغول استقلال سیاسی ایران را از بین برد و ایران بصورت یکی از ممالك زیر سلطه امپراطوران مغول (چنگیز و

هلاکو و امیرتیمور) در آمد. هنوز ایران کاملا از سلطه اقوام مغول و ترکمن درنیامده بود (اوائل صفویه) که خود را در برابر دو غول عظیم جدید دید از یکسو سقوط قسطنطنیه (۱۴۵۳)(۱) واستقرار دولت عثمانی در آسیای صغیر وانتقال مقام خلافت از مصر به قسطنطنیه (۱۵۱۶) موجودیت ایران را تهدیدمینمودزیرا انضمام ایران به‌قلمرو خلافت یکی از نقشه‌های سلاطین عثمانی بود (مثل سلطان سلیم و سلطان مراد چهارم) از سوی دیگر، اروپائیان پس ازیك‌دوره تحولات عصر رنسانس(۲) و رفورم(۳)های مذهبی خود را برای استعمار جهانی آماده میکردند. ترقیات علمی وفنی اروپا خصوصا در زمینه کشتی‌سازی و فنون جدید نظام و اهمیت یافتن جنگ دریائی و از بین رفتن قدرت سروری و یکه‌تازی ارتش‌های زمینی، ناگهان تعادل نسبی دیرین را ازبین برد و میان ایران و ممالك اروپائی از لحاظ نظامی عدم توازن بوجود آمد. این عدم توازن که از اوائل استقرار سلسله صفوی (ابتدای قرن شانزدهم میلادی) آغاز گردید در طول بیش ازسه قرن آثار شومی برای ایران بجای گذاشت زیرا ایران دیگر آن قدرت بحری که بتواند با کشورهای اروپائی در خلیج‌فارس بجنگد و پیروز گردد نبود (بیرون راندن پرتغالیها از بندرعباس

۱ـ بعلت ارتباط مسائل ایران با ملاحظات بین‌المللی و ضرورت استمرار وقایع، در این سلسله مقالات، سنه‌ها را برحسب تاریخ میلادی آورده‌ایم.

۲ـ منظور تجدید حیات علمی و هنری اروپا در پایـــان قرون وسطی است وچون نهضت رنسانس مفهومی بمراتب مهمتر از تجدید حیات‌علمی و هنری داشت واژه رنسانس را بکاربردیم.

۳ـ رفورمهای مذهبی همان اصلاحاتی است که براثر ضعف و فساد در دربار پاپ و تردید مسیحیان نسبت به لازم‌الرعایه بودن دستورها و نصایح پاپ در قرن ۱۶ میلادی بوقوع پیوست و این رفورم موجد تحول فکری وعقیدتی عمیقی است که مفهومی بمراتب مهم‌تر از اصلاحات مذهبی دارد و به‌همین علت ما همان واژه رفورم را بکار بردیم.

و جزیره هرمز ۱۶۲۲ و لشکرکشی نادر برای حفظ سرحدات ایران در خلیج فارس (۱۷۳۷) و اشغال موقت بصره (۱۷۷۶) توسط زندیه در شرایط خاص انجام گرفته است)

از قرن شانزدهم اروپا با سرعت مراحل ترقی راپشت سر میگذاشت حال آنکه ایران بسبب گرفتاریهائی که داشت از روند کلی ترقیات دور ماند و درنتیجه در خلال تاریخ بیش از سه قرن مسائلی بروز کرد که ایران را از دیگر ممالك پیشرفته جهان جدا کرد و عمده این مسائل عبارتند از:

۱- نداشتن بحریه کافی برای دفاع از سرحدات ایران و انجام تجارت بین‌المللی بطور مستقیم و مستقل.

۲- نداشتن تحقیقات علمی دقیق ونو وصنایع جدید.

۳- ضعف پیوستگی و روح همکاری اجتماعی

٤- نداشتن قواعد و اصول مادی و غیرشخصی برای حفظ دوام قدرت سیاسی.

٥- جنگهای مذهبی و جنگهای داخلی در ایران که سبب تضعیف قدرت نظامی ایران گردید و یك‌نوع دید وهمی وشخصی در ایرانیان نسبت به‌وضع جهان بوجود آورد. در حالیکه اروپا از زمان راجربیکن وگالیله و دکارت خود را برای پذیرفتن حقیقت علمی آماده میکرد، ایران تا حدودی از علوم مادی و مسائل دنیوی دور ماند و بیشتر به‌علوم ماوراءالطبیعه علاقمندگردید اروپائیان قسمت اعظم منابع وقدرت خود را صرف علم و امور مادی کردند و در راه فرهنگ مادی به پیشرفتهای عظیم نائل آمدند و ایران از این راه دور ماند.

٦- عدم آشنائی ایرانیان بافن اداره وحکومت و مدیریت براساس ضوابط مورد نیاززمان.

۷- اروپا بتدریج نهضت رنسانس ورفورم‌های مذهبی و انقلاب فکری و انقلاب صنعتی وانقلاب سیاسی را یکی بعداز دیگری پشت سرگذاشت و فکر مردم اروپا تحول یافت، ولی ایران در تمام این مدت گرفتار مشغله‌های محلی خود بود.

در جهت مقابله بـا استعمار جـدید صنعتـی از اواخر قرن ۱۹ میلادی، به علل گوناگون ، ایرانیـان کم‌کم

از خواب غفلت بیدار شدند و از آن پس نهضت آزادیخواهی وضد استعماری آغاز گشت، در حدود یك قرن این جنبش، با فراز ونشیب‌های فراوان، ایران‌را تکان‌داد. همه طبقات ملت‌از روشنفکر و روحانی و بازاری و سرباز وکشاورز وکارگر در این نهضت بزرگ ملی شرکت کردند و رهبری چندتن از زمامداران لایق این جنبش را از کوره‌راههای سیاست‌های استعماری بیرون کشید.

این جنبش تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عظیمی را بدنبال داشت.

در تمامی این مراحل آمادگی و سازندگی دیپلماسی ایران نقش بسیار حیاتی را ایفاء نموده است؛ مطالعه و سیری در تحول سیاست خارجی ایران در این دورهٔ بیداری، کاری است‌بس مفید وبس مشکل. ازیکسو سلسله تحولات سیاست خارجی‌ایران از لحاظ تاریخی بنحوی است که نمی‌توان تاریخ را ناگهان در یك نقطه برید وازیك نقطه مشخص این تحولات را آغاز نمود و به انجام رسانید زیراکه ظهور تحولات فکری را نمی‌توان دقیقا با معیار زمان سنجید و همینطور این تحول فکری هنوز پایان نیافته است که بتوان در ماهیت وغایت‌آن حکم کلی‌داد. از سوی دیگر چون بخواهیم واقع‌بین و جهان‌بین باشیم نباید مسائل ایران را صرفا از دیدگاههای انتزاعی بنگریم. وضع ایران را در جهان در هرزمان بایستی درنظر گرفت تا بتوان تاثیرعوامل موثر وشرایط مساعد بین‌المللی را در مسیر تحولات سیاست خارجی ایران بازشناخت. مسائلی نظیر استعمار، انقلاب صنعتی، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و شکست نقشه‌های استعماری لرد کرزون در قبال ایران (۱۹۱۹) وتجزیه امپراطوری عثمانی و جنگهای جهانی و نهضت ضد استعماری ملل جهان و اضمحلال تدریجی امپراطوری استعماری انگلیس و جنگ جهانی و انقلاب چین و جنگ سرد، ملی شدن نفت وبحران انرژی و دتانت ودیگر وقایع بزرگ بین‌المللی در این سیر تحولات‌بدون تردید اثر داشته‌اند که شایسته نیست اهمیت آنها را از یادببریم.

با توجه به آنچه اختصارا گفته شد یك سلسله مقالات گوناگون و پیوسته بیکدیگر درباره علل تغییرات و چگونگی

تحولات دیپلماسی ایران در دوران بیداری ایران و مقدمه آن، لازم است که امیدواریم در فرصت‌های دیگر به‌ارائه‌آنها توفیق یابیم.

غرض اصلی از این سلسله مقالات شناخت روند کلی و گرایش‌های بزرگ تاریخی از دیدگاه مسائل ملی و ملاحظات بین‌المللی خواهد بود.

ملاحظات بین‌المللی و مسئله ایران

براثر حمله اعراب و تاسیس امپراطوری اسلامی وجنگهای صلیبی و حمله عظیم مغول و نهضت رنسانس و کشف سرزمین‌ها و قاره‌های جدید و آغاز عصر استعمار بشیوه اروپائی و انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه و ظهور ناپلئون و جنگهای‌ناپلئونی مسائل و امور کشورها از صورت محلی و منطقه‌ای بیرون آمد و جنبه جهانی بخود گرفت.

با حمله اعراب به غرب آسیا و افریقا و اروپا و شبه قاره هند و جزایر اقیانوس هند و خاور دور، امپراطوری بزرگ‌اسلامی در سطح جهانی بوجود آمد یعنی ممالك وملل گوناگون تحت لوای اسلام در قلمرو امپراطوری اسلام قرار گرفتند و مرکزیت عقیدتی و ایدئولوژیك در مقام خلافت (در دمشق و بغداد وقاهره) متمرکز بود. ملل و ممالك مختلف اسلامی با وجودی که همگی از نوعی خودمختاری در امور اداری وکشوری برخوردار بودند مدتها با اعتقاد بین‌المللی اسلام به رتق وفتق امور محلی می‌پرداختند و در سطح بین‌المللی تحت سلطه امپراطوری عرب به سر می‌بردند. پس از چندی جنبش‌های ناسیونالیستی (بیش از پیش از همه در ایران) در ممالك تحت‌سلطه عرب به اشکال گوناگون مذهبی و سیاسی بروز کرد و با معتقدات شیعیان وحدت سیاسی امپراطوری عرب به خطر افتاد. در دوران قدرتمندی امپراطوری عرب، ملل تحت انقیاد بیشتر برحسب ملاحظات مذهبی بین‌المللی خود در سیاست جهانی عمل میکردند.

در جنگهای صلیبی (۱۲۹۱ـ۱۰۹۶) اقوام و ملت‌های گوناگون با رعایت ملاحظات مذهبی و سیاسی، در سه قاره

اروپا و آسیا و افریقا، بصورت دو قدرت بزرگ مسیحی و مسلمان در برابر یکدیگر قرار گرفتند و معمولا فرماندهی واحدی را برای انجام عملیات جنگی قبول کردند. تماس میان ملل متعدد از اقصی نقاط جهان، دید آنان را وسیع‌تر کرد و میان ممالک در روابط خاص برقرار گردید. ملل اروپا تحت لوای مذهب مسیح بطور موقت اختلافات خود را فراموش کردند و فرانسوی و آلمانی و ایتالیائی وانگلیسی با اشتراك مساعی در طرحهای نظامی برای بازستاندن سرزمین بیت‌المقدس تلاش نمودند. مسلمانان در آسیا و دریای مدیترانه و افریقا با وجود بعدمسافت، بخاطر ملاحظات جنگ مقدس اسلام (جهاد) نیروهای خود را صرف حفظ و تقویت ممالك امپراطوری اسلام در برابر مسیحیت نمودند و ایرانی و عرب و ترك سلجوقی بهم پیوستند و سرانجام نبرد بزرگ تاریخ بنفع مسلمانان پایان پذیرفت (۱۲۹۱).

در زمانی که جنگهای صلیبی مراحل نهائی خود را پشت سرمیگذاشت چنگیزخان مغول از درگیری ملل شرق و غرب استفاده نمود وبا هجوم بی‌امان و بی‌سابقه خود قسمت اعظم قاره آسیا و قسمتی از قاره اروپا را لرزاند و درنتیجه فتوحات‌چنگیزخان اولین امپراطوری جهانی مغول تاسیس گردید (۱۲۲۷ـ۱۲۰۶). تیمورلنگ (۱۴۰۵ـ۱۳۶۹) امپراطوری دیگری بروی ویرانیهای مغول بوجود آورد. امپراطوری مغول و امپراطوری عرب و کشور-های مسیحی اروپا برای مواجه شدن با وضع‌جدید جهان بتفکر و اندیشه پرداختند، اروپای شکست خورده از جانب مسلمانان و عقب رانده شده توسط مهاجران مغول در شرق اروپا به فکر درمان کردن زخمهای خود افتاد و در صدد برآمد تا با تجهیز نیروها و تحصیل قدرت بیشتر مجددا جنگهای صلیبی را از سر بگیرد و انتقام شکست‌های گذشته را بازستاند. پیروزی نظامی مسلمانان در جنگهای صلیبی آنان را از فعالیت باز داشت و غرور و عظمت، تن‌پروری را در آنان تشویق کرد وطولی نکشید که ناگهان خود را در معرض نابودی در برابر موجهای بعدی حملات و لشکرکشی‌های مغول دیدند و بغداد مرکز خلافت‌عباسی بدست هلاکو بسال ۱۲۵۸ ویران شد. امپراطوران مغول پس از

یك سلسله فتوحات نظامی بفکر دلجوئی از ملل تحت انقیاد برآمدند و به‌اصول حکومت برملل بیگانه علاقه‌مند شدند و بیشتر هم خود را صرف حفظ امپراطوری وسیع خودنمودند. ممالك وملل تحت سلطه مغول منجمله ایران پس از یکدوران وحشت و ویرانی‌های فراوان در جستجوی یافتن راهی برای نجات خود بودند.

اروپائیان بدنبال شکست در برابر مسلمانان به جوش و خروش افتادند و در اندیشه علل شکست خود فرو رفتند و نسبت به قدوسیت و صحت نظر و فرمانهای پاپها تردید کردند و در صدد یافتن علل پیروزی نظامی مسلمانان برآمدند و آموختن مجدد علوم و فنون وهنرها و شناخت واقعی جهان یعنی پذیرش واقعیات و طرد تدریجی موهومات و اعتقاد به اعتبار امور دنیوی و اعتقاد به‌اصل آزاد بودن انسان در تعیین سرنوشت خود و ضرورت رفورم مذهبی و پیشرفت درفنون اداره وحکومت و حسابرسی را راه نجات اروپا تشخیص دادند. رنسانس نتیجه اولیه کوششهای ملل مسیحی اروپا بود.

سقوط قسطنطنیه (۱٤٥۳) بدست ترکان عثمانی سبب انتقال دانش و مهاجرت دانشمندان یونانی و رومی امپراطوری روم شرقی به اروپا گردید و شاهزادگان مترصد اروپائی از ورود آنان بدربارهای خود استقبال کردند. معلومات‌و احساسات‌مهاجران مزبور در آنزمان در پیشبرد مقاصد اروپائیان نقش مهمی را ایفاء نمود. اروپائیان از جنگهای صلیبی آموخته بودند که تحرك نظامی اعراب بیشتر به‌علت تفوق نیروی دریائی آنان بوده است و به این جهت تقویت نیروی دریائی و ضرورت نوسازی در صنعت کشتی‌سازی را ناگهان احساس کردند. براثر توسعه کشتیرانی دانش‌های دریائی گسترش یافت و بازرگانی دریائی در سطح بین‌المللی امکان‌پذیر شد و بدنبال تحقیقات جغرافیائی ـ نجوم و مسافرتهای دریائی سرزمین‌ها و قاره‌های جدید کشف گردید. دست یافتن به منابع عظیم قاره امریکا امتیازی بود که اروپائیان از اوائل قرن شانزدهم میلادی بدان راه یافتند. این امر تا حدودی مشکلات اقتصادی و سیاسی ومذهبی اروپا را کاهش

داد. جنگهای صدساله میان فرانسه و انگلیس (۱۴۵۳ـ۱۳۳۷) قبلا سبب ظهور جنبش‌های ناسیونالیستی در اروپـــا شده بود، رفورم‌های مذهبی (کالون ولوتر) در کلیسای مسیحی (کـــه بر اثر شکست در جنگهای صلیبی و رواج فساد در دربار پاپ و مخالفت کلیسا با نوآوریهای علمی و هنری بوجود آمده بود) به تدریج از شدت وحدت ملاحظات مذهبی کاست و پایان جنگهای مذهبی اروپا (قرارداد وستفالی ۱۶۴۸) به ملل اروپا امکان داد تا جمیع نیروهای خود را صرف امور دنیوی و مادی نمایند. آرامش نسبی که از اواسط قرن ۱۷ میلادی در اروپا برقرار گردید محیطی مساعد برای رشد علوم و صنایع و هنرها بوجود آورد و دانشمندان اروپائی با تکیه برعلوم جدید و به‌سائقه‌حس کنجکاوی و علاقه‌مندی به درك حقیقت و اعتقاد به واقعیت، به پیشرفتهای عظیمی در نجوم و جغرافیا و شیمی وفیزیك و طب و اقتصاد و سیاست وعلوم وفنون نظامي نائل آمدند و ظهور و گسترش صنعت چاپ سبب شد دانش‌های مزبور در دسترس همگان قرار گیرد و از اواسط قرن ۱۸ میلادی آثار این‌جنبش علمی و فنی و هنری به‌شکل‌اختراعات واکتشافات پی‌درپی جلوه‌گر شد. نخستین ماشین اختراع و انقلاب صنعتی آغاز گردید. ماشین نیروی فعال اروپائیان را چندین برابر افزایش داد و در طرز فکر ونیز در سیاست و اقتصاد و امور نظامی آنان اثر فوق‌العاده مهمی از خود بجای گذاشت و اجمالا امور دنیوی مسائل و ملاحظات صرفا مذهبی را تحت‌الشعاع قرار داد. در همین گذرگاه مردم اروپا را اندیشه ثروتمندی و رفاه تسخیر کرد. فلاسفه و نویسندگان از مدتها پیش مردم اروپا را برای قبول اصول‌جدید زندگی آماده کرده بودند. رعایا به شهروندان صاحب حقوق وامتیازات اجتماعی و سیاسی بدل شدند. دول اروپائی بمنظـور کسب ثروت بیشتر و افزایش قدرت نظامی و همینطور بقصد کسب وجهه بیشتر در انظار بین‌المللی، به‌فکر اشغال و استعمار سرزمین‌های دیگران افتادند و بدینصورت موج استعمار بکمك پیشرفتهای علمی و صنعتی و نظامی آنان روبگسترش نهاد وخلاصه اروپا با قدرت برتر میرفت تا تمام جهان را زیر سلطه خود در

آورد و نظام خود را عالمگیر کند. این تحولات عظیم دگرگون شدن ترکیب اجتماعی کشورهای اروپائی را نیز سبب شد. سرانجام طبقهٔ متوسط باتکای هوش و حسابگری و تجارت پررونق خود موفقیت‌های چشمگیری تحصیل کرد و انقلابی براه انداخت (انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹) تا بتدریج اشراف‌منشی را از میان بردارد و خود جای آنرا بگیرد. شورش طبقات متوسط احساسات ملی را در سراسر اروپا تقویت نمود.

ملل اروپا که خود را از قیود مذهبی و حکومتهای استبدادی آزاد می‌دیدند تمامی کوشش و نیروی خویش را صرف رفاه مادی ساختند و لاجرم فرهنگ مادی در اروپا رواج یافت و نویسندگان وفلاسفه سیاسی خواستار برقراری آزادی و حقوق غیرقابل تعرض و انتقال افراد شدند. از سوی دیگر دولتها برای ارضای خواست‌های مردم باقدامات متعددی در داخل و خارج کشور دست زدند. در داخل کشورها: اصول حکومت آزاد پذیرش عام یافت. در خارج از مرزها تلاش برای کسب قدرت بیشتر بصورت جنگهای طولانی چه در قاره اروپا و چه در مستعمرات ادامه یافت و در این راه چندین کشور (انگلستان و فرانسه و روسیه و پروس و اتریش) بعنوان قدرتهای بزرگ در جستجوی کسب سروری براروپا و جهان نقش پیشتاز رایافتند ظهور ناپلئون بناپارت و موفقیت‌های نظامی فرانسه برای مدتی اوضاع را به نفع فرانسه تغییر داد. ابتدا در جریان وقایع اینطور استنباط میشد که فرانسه می‌تواند نخست براروپا مسلط گردد و آنگاه در اندیشه فتح جهان باشد. پیروزیهای ناپلئون وضع جدیدی در اروپا بوجود آورده بود بطوریکه قدرتهای دیگر اروپا مجبور شدند برای رفع خطر ناپلئون دست به‌ایجاد اتحادیه‌های نظامی بزرگ بزنند، در این گیرودار از سالهای آخر قرن ۱۸ میلادی و اوائل قرن ۱۹ میلادی سیاست عمومی اروپا ایجاب کرد که این ممالك در نبرد بزرگ اروپا، دیگر کشورها را بدنبال خود بکشند تا در صورت ضرورت از امکانات محلی آنها خصوصا به جهات سوق‌الجیشی استفاده کنند. ایران ازجمله این ممالك بود که تا آن زمان از روند کلی و سیر تحولات

اقتصادی، اجتماعی وسیاسی عقب مانده بود و اینك ناگهان خود را در برابر سه قدرت بزرگ (روسیه و انگلیس و فرانسه) می‌دید. اما بجهات مختلف ایران در آن زمان آمادگی اشتراك در سیاست عمومی دولتهای بزرگ را نداشت.

علل انحطاط قدرت ایران تا اوائل قرن نوزدهم

علل اصلی انحطاط و عقب ماندگی ایران از جریانات و تحولات جهان پیشرفته را می‌توان در عوامل زیر خلاصه کرد:

۱ـ با آنکه ایرانیان درنهضت رنسانس بطور غیرمستقیم نقش داشتند، این نهضت بموقع اثر خود را در ایـــران بجای نگذاشت در نتیجه ایران از تحولات علمی و صنعتی و هنری و نظامی اروپا دور ماند.

بعلت اختلافاتی که میان‌امپراطوری روم شرقی و دول اروپائی به لحاظ مذهبی و سیاسی وجود داشت نهضت رنسانس بیشتر در اروپای جنوبی در کشورهای ایتالیا و فرانسه و اسپانیا متمرکز شده بود و بعدها بسمت شمال اروپا حرکت کرد ولی در بسط رنسانس بسمت شرق اروپا موانعی بوجود آمد.

از عصر مادها به‌بعد ایرانیان همواره در مسیر تحولات بزرگ دنیای غرب (یونان، روم وبیزانس و ونیز) قرار داشتند ولی حمله مغول و استقرار ترکان سلجوقی در آسیای صغیر و شرق مدیترانه و بالاخره سقوط قسطنطنیه (۱٤٥۳) و استقرار دولت عثمانی (مقر خلافت از ۱٥۱٦ ببعد) و خصومت میان دولت عثمانی و ایران مانع محکمی بین ایران وغرب بوجود آورد و همین امر سبب شد که ایران از چگونگی اوضاع اروپا دوربماند.

ملل مسیحی اروپا در مراحل اولیه علاقه‌ای به انتقال علوم ـ صنایع و هنرهای خود به جهانیان نداشتند و بطوریکه خواهیم دید قرنها از ایجاد نیروی دریائی ممالك دیگر منجمله ایران بانحاء گوناگون جلوگیری بعمل آوردند.

به‌علت ضرورت مبارزات مذهبی برای حفظ استقلال و موجودیت ایران در برابر دولت عثمانی، ایرانیان در زمانی که اروپا بنیاد یك برداشت علمی را میریخت، مجبور بودند با دید

صرفا معنوی بمسائل بنگرند و همین امر سبب گردید که ایرانیان از بسیاری از تجلیات زندگی مادیگری عقب بمانند و از تماس دائمی با ملل مسیحی خودداری نمایند ودرصدد دستیابی‌به«بدعت‌های علمی و هنری برنیایند.

۲ـ پس از استقرار دولت عثمانی در آسیای صغیر شبکه روابط عادی تجاری ایران و اروپا متلاشی شد و راههای تجاری خشکی آسیائی ناگهان متروك گردید و سیاحان و تجار پرتغالی و هلندی و انگلیسی وفرانسوی از طریق دماغه امیدنیك به اقیانوس هند راه یافتند و ازطریق دریا و خلیج فارس عهده‌دار امور صادراتی و وارداتی ایران شدند. تماس میان ایران و غرب از طریق دریا بیشتر جنبه تجارت استعماری داشت. ایران که از بحریه قوی برخوردار نبود و کشتی‌های اقیانوس‌پیما نداشت نمی‌توانست کالاهای ساخت خود را مستقیما و مستقلا به بازارهای اروپا عرضه کند. باین دلیل ایرانیان در مسیر تحولات اقتصادی اروپا قرار نگرفتند. شناخت اروپا ازطریق امپراطوری‌عثمانی امکان‌پذیر نبود و اعراب نیز اطلاعات ناچیزی از اوضاع پس از رنسانس اروپا داشتند و زمامداران ایران نمی‌توانستند از طریق منابع و کتب اعراب در مسیر اوضاع اروپا قرار گیرند.

۳ـ ایرانیان از یکسو بعلت طرز فکر انفرادی(۱) خود، با آنکه در اکثر رشته‌های علمی بموقع به پیشرفتهای شایانی نایل آمده بودند نتوانستند دنباله کار یکدیگر را بگیرند و اصل تداوم و تکامل علمی را بپذیرند و با دانشمندان اروپا تماس برقرار نمایند. ایرانیان بدلائل خاص، علوم و دانستنیهای خود را تا آخر عمر برای خود محفوظ میداشتند و از انتقال آن بدیگری امتناع میورزیدند وچه بسا که در نتیجه با مرگ عالم علم او نیز از بین میرفت (مثلا کشفیات احتمالی شیخ بهائی همچنان جزء اسرار تاریخی است). از سوی دیگر، صنعت چاپ بسیار دیر به ایران راه یافت و تااین اواخر نوشتن کتاب در نسخه‌های

۱ـ این طرز فکر بویژه‌از دورهٔ مغول وسعت ودامنه یافت. مراجعه شود به مقاله «مشارکت» در همین شماره (اندیشه‌های رستاخیز).

متعدد کار خطاطان بود (به‌همین جهت بسیاری از کتب تاریخی و مهم ایران مفقود شد و به‌علت اهمیت و انحصار از موزه‌های کشورهای اروپائی و امریکائی سر در آورد و امروزه بایستی با صرف مبالغ هنگفت از ممالك مزبور کسب اجازه کرد و از آن منابع عکس‌برداری نمود تا احتمالا از آن استفاده به عمل آیـــد).

٤ـ بسبب دید غیرواقعی و غیرعلمی نسبت به‌امور جهان از اواخر دوران صفویه ایرانیان در آموختن و فکر کردن بـه مسائل آینده دور مملکت غافل ماندند و سستی و انحطاط فکری درعصری‌که اروپا باشتاب به‌پیش میرفت برای ایران بسیارگران تمام شد.

حالیکه اروپائیان پس از تجربیات تاریخی تلخ این اصل را قبول کردند که بایستی برای نیل به‌هدفهای خود وسائل‌لازم را فراهم کنند و لزوم تطبیق وسائل با هدفهای مورد نظر، آنان را به ضروریات زیر واقف گردانید:

ـ ضرورت کار جمعی و یکپارچگی ملی،

ـ ضرورت رعایت اصول اقتصادی در محاسبات به منظور حداکثر استفاده از امکانات و موقعیت‌ها (اصل صرفه‌جوئی)،

ـ ضرورت سازماندهی‌و برخورداری از فن اداره،

ـ ضرورت ایجاد دوائر دولتی غیرشخصی بشکلی کــه با مرگ مدیر اوضاع ناگهان عوض نشود،

ـ ضرورت پیوستگی اقتصاد و سیاست و ارتش بایکدیگر،

پس از درك این ضروریات، کشورهای اروپائی به فکر تاسیس دولت‌هائی مبتنی برخصوصیات ملی(Nation – State) برآمدند. زبان ملی هرکشور بسرعت رواج یافت بشکلی که تمامی مردم انگلیس بزبان انگلیسی و تمامی مردم فرانسه به زبان فرانسه می‌نوشتند و تکلم میکردند.

دولتهای اروپائی ارتش منظم و مجهز به‌آخرین سلاح‌های روز بوجود آوردند واز آن برای کسب قدرت و ثروت استفاده نمودند، دوائر و سازمانهای حکومتی دوام سیاسی وبقای حاکمیت کشورهـــا را تضمین کرد. در ایران در آن زمـــان

یکدستگی بتمام معنا وجود نداشت و زبانهای متعددی در ایران راه یافته بود و حتی زمانی که در امپراطوری عثمانی زبان رسمی فارسی بود زبان رسمی دربار ایران ترکی بود. طوایف مختلف و ایلات هرچند وقت یك بار برای کسب قدرت، آتش جنگهای داخلی را روشن میکردند و نیروهای ملی را بیهوده صرف کشت‌و کشتار مردم وحیف‌ومیل کردن ثروت مملکت مینمودند و وقتی طایفه‌ای بقدرت میرسید سعی در نابود کردن قدرت دیگرطوایف میکرد و حتی گاهی برای آنکه فرزندان و برادران وخویشاوندان دور ونزدیك مزاحم قدرت فعال مایشاء سلاطین نشوند، بسیاری از آنها (بیشتر از زمان رخنه ترکان و حمله مغول ببعد)نزدیکان خود را از بین می‌بردند و در نتیجه بهنگام مرگ جانشین‌مناسبی برای خود بجای نمی‌گذاشتند. جنگهای داخلی و جنگهای مذهبی طولانی چند صد ساله ایران و عثمانی سبب گردید که برای ایران خاصه در مواقع خطر نیروی مدافع و کارسازی باقی نماند.

ناتوانی ایران در مقابله با مقتضیات سیاست عمومی اروپائیان (در دوره مورد مطالعه)

ایران بطور ناگهانی در برابر ضربات کوبنده سیاست عمومی دول بزرگ اروپا قرار گرفت و این برخورد آنچنان غیرمنتظره و سهمگین بود که ایران نتوانست خود را باواقعیات زمان تطبیق دهد.

ایران از لحاظ ژئوپولیتیك در منطقه‌ای از قاره آسیا قرار داشت که همه ملل اطراف آن از لحاظ پیشرفت علمی و فنی کم وبیش در یك حدود قرار داشتند و شناخت بعضی از فنون و استعدادهای خاص قومی ایرانیان و دیگر عوامل‌مساعد بین‌المللی باعث شد که در این نظام محلی و منطقه‌ای قدرت برتر در اکثر مواقع کشور ایران باشد و چنانچه بارها درطول تاریخ به اثبات رسیده است ایران در بسیاری از جنگهای منطقه‌ای پیروز میگردید و تاحدی نیز ایران در منطقه به‌بسط نفوذ وفرهنگ خود می‌پرداخت. نفوذ ایران در منطقه آسیای مرکزی و جنوبی بحدی بود که ایران آرزو میکرددره نیل

و بین‌النهرین و دره رود سند وکنگ بصورت یك منطقه یا بازار اقتصادی واحدی درآید تا همه احتیاجات ملل منطقه را بطور طبیعی برآورد. این واقعیت تاریخی حتی در زمانی که ایران در برابر امپراطوری قدرتمند روم قرار داشت صادق‌بود. اما گرفتاریهای داخلی ایران و حملات اقوام دیگر باین کشور و ترقی سریع ملل اروپائی و کشفیات در علوم وصنایع وفنون نظامی ناگهان مسیر تاریخ را دگرگون ساخت. عدم آمادگی ایرانیان برای مواجه شدن با اوضاع جهان دگرگون شده در چند نوبت باعث شکست و ناکامی و باالاخره تکان روحی وفکری مردم ایران گردید. جنبش‌هائی که ایران را در تاریخ تکان دادند بسیارند و از زمان صفویه تا اواسط عصر قاجار چندین واقعه مهم در روابط بین‌المللی ایران رخ داد که هریك کم وبیش در تکان دادن ایرانیان موثر افتادند و ما چند واقعه را برحسب مثال در این مرحله ذکر میکنیم:

۱ـ نخستین شکست بزرگ نظامی ایران در ابتدای عصر صفویه در جنگ چالدوران (۱۵۱٤) در برابر ترکان‌عثمانی رخ داد. در این‌جنگ ایران علیرغم‌فداکاریهای‌خارق‌العاده ارتش غیرمجهز خود، بخاطر توپخانه جدیدالتاسیس ارتش عثمانی شکست سختی را متحمل شد. از آن پس ایرانیان متوجه شدند که برای دفاع از مرزوبوم خویش محتاج به کسب سلاحی‌هستند که تکنولوژی ساختن و بکار بردن آنرا در اختیار ندارند. کوشش شایسته سلاطین بعد ازشاه اسماعیل صفوی خصوصا شاه عباس در راه بدست آوردن تکنولوژی تسلیحاتی مغرب زمین قابل‌ذکر است. مسافرت برادران شرلی بایران در زمان شاه عباس و اقدام عده‌ای از صنعتگران ایران در اصفهان بساختن اسلحه، مبرفت که امیدی بوجود آورد. اما در این راه، سیرتکامل‌دائمی علمی و فنی چنان سریع و پرجنبه بودکه ایرانیان از قافله عقب ماندند.

۲ـ وقتی قوای معدود پرتغالی (آلبوکرك) به کمك نیروی دریائی خود به مستملکات و سرحدات ایران در خلیج فارس

(هرمز و بحرین) حمله کردند (۱۵۰۵) و آنها را اشغال نمودند ایران برای نخستین بار خود را در برابر یك قدرت دریائی استعماری اروپائی دید که باتکای نیروی دریائی خویش بدو تاخته است و بیم آن میرفت که ایران از ابتدای تاریخ استعمار بشیوه اروپائی همانند شبه قاره هند در چنگال استعمار گرفتار آید. تمامی کوشش‌های ایرانیان در بیرون راندن پرتغالیها علیرغم رشادتهائی که نمودند با شکست روبروشد و این ضربه سهمگین عمیقا مایه رنجش خاطر آنان گردید. لـذا حکمرانان جزیره هرمز حدود یکصد سال خراجگزار پادشاه پرتغال گشتند. (از ۱۵۰۵ تا ۱۶۲۰) یعنی بیش‌از صدسال طول کشید تا شاه‌عباس از طرق دیپلماسی موافقت انگلیس وهلند را برای بیرون راندن پرتغالیها از بندرگمبرون (بندرعباس) و جزیره هرمز جلب کند و با کمك نیروی دریائی آنان از شر پرتغالیها در خلیج فارس خلاص‌شود و در قبال این توافق مقرر شد که عایدات بندرعباس بین دوطرف تقسیم گرددو بهرتقدیر از آن زمان تا زمان رضا شاه کبیر، ایران در خلیج فارس هیچگاه از یك نیروی دریائی مستقل برای دفاع از مرزو بوم خویش برخوردار نبود. البته دولت مستعجل نادر در این زمینه دو اقدام مهم بعمل آورد یکی اجاره کردن کشتیهای کشورهای استعماری به قصد لشکرکشی در خلیج فارس و اعاده و استقرار حاکمیت ایران در بحریـــن و مسقط بود و دیگری اعزام عده‌ای از کشتی‌سازان شمال ایران به خلیج فارس بمنظور ایجاد صنعت کشتی‌سازی. باین ترتیب در زمان درخشان سلسله نادر نیز ایران برای حفظ سرحدات و جزایر و بنادر خود در خلیج فارس مجبور بود از ممالك‌اروپائی کشتی اجاره کند. در زمان زندیه نیز ایران علیرغم کوششهای متعدد خود نتوانست نیروی دریائی مقتدری برای دفاع از خلیج فارس بوجود آورد.

۳ـ تکان سوم بار ایران ثمر تجربه تلخ جنگهای چند صد ساله ایران و عثمانی بود.

با استقرار امپراطوری عثمانی (دولتی که از دیرباز ضمیمه کردن ایران و یابخشی ازایران‌را درسر می‌پروراند)، استقلال

و موجودیت ایران به خطر افتاد. روابط ایران و ممالك اروپائی از طریق آسیای صغیر قطع گردید و ایران از بسیاری جهات به علت این جدائی از مسیر جریانات تاریخ جهان دور ماند.

تدابیر مذهبی و استفاده از فنون دیپلماسی دائر بر یافتن دولتهای متحد در جبهه غربی و شمالی علیه امپراطوری عثمانی و بالاخره اعمال سیاست (تحمل و شکیبائی) و سازش موقت و دست زدن به جنگهای غافلگیرانه و بموقع از اصول سیاست خارجی ایران در قبال دولت عثمانی بود. علاقه ایرانیان به عتبات و مشکلات بازرگانی از طریق عثمانی و نقل و انتقالات فصلی عشایر در سرحدات و دیگر مسائل سبب میشد که ایران و عثمانی بیش از دویست سال (از ۱۵۱٤ تا ۱۷٤۷) دائما با یکدیگر در جنگ و ستیز باشند تا آنکه اختلافات آنها پس از انعقاد قراردادهای صلح ارزنة‌الروم اول و دوم (۱۸٤۷ـ۱۸۲۲) تا حدودی حل گردید. دو دولت ایران وعثمانی در خلال این مدت طولانی یکدیگر را ضعیف کردند و دولتهای استعمارگر اروپائی که از مدتها پیش چشم طمع به شرق دوخته بودندو در پی‌بهانه‌ای میگشتند تا نقشه‌های خود را اجرا کنند از ضعف و درگیریهای ایران و عثمانی کاملا استفاده کردند و به‌بسط نفوذ خود در خاورمیانه پرداختند.

بهرصورت نتیجه جنگهای ایران و عثمانی آن شدکه از یکسو ایران بلحاظ نیروی نظامی فاقد چنان قدرتی باشد که بین‌النهرین (مرکز بزرگ تشیع) را برای خود حفظ کند (وسرانجام نیز بموجب قرارداد صلح ذهاب ۱۶۳۹ ایران ازبغداد چشم پوشید و از آن پس دیگر بین‌النهرین از تصرف ایرانیان برای همیشه خارج شد) و یا با کمك متحدان اروپائی موجبات نابودی دولت عثمانی را فراهم آورد و از سوی‌دیگر، بجای پیروی از يك سیاست خارجی مبتنی برحفظ منافع ملی از دیپلماسی دولتهای اروپائی استفاده نماید (حالیکه این دول اروپائی بودند که از حساسیت ایران در برابر عثمانی به نفع خود بهره می‌گرفتند و هروقت می‌خواستند بنحوی این دوکشور را بجان هم

می‌انداختند و مقدمات ضعف آنها را فراهم می‌آوردند و عاقبت نیـــز روسیه و انگلیس میان ایران و عثمانـــی «وساطت» و مرزهای استعماری را به ایران تحمیل کردند، امری که تا این اواخر یکی از موجبات تشنج در منطقه بشمار می‌آمد. نتیجه کلی جنگهای تلخ و طولانی ایران و عثمانی، بهدر رفتن نیرو- هائی بود که، در بهترین و حساسترین لحظات تاریخی می‌توانست در راه مبارزه با استعمار و همینطور استفاده از ترقیات علمی و هنری و فنی بکار گرفته شود.

۴ـ چهارمین واقعه‌ای که ایران را تکان داد تجربه تلخ جنگهای ایران و روسیه بود. زمامداران ایران به علت گرفتاری- های داخلی و عدم اطلاع از اوضاع بین‌المللی متوجه سیروقایع تاریخی روسیه، نبودند و بموقع بدان توجه کافی ننمودنـــد. از زمان ایوان مخوف (۱۵۸۴ـ۱۵۳۳) روسیه تزاری با اشغال‌غازان و آستاراخان سیاست توسعه طلبی را در قبال ایران پیش گرفت. پتر کبیر (۱۷۲۵ـ۱۶۸۱) نقشه‌های روسیه بزرگ را طرح کرد و با استفاده از هجوم افغانها به‌ایران، سربازان او نیز به‌داغستان ایران حمله بردند (۱۷۲۰). طهماسب میرزا که خود را در برابر ارتش مقتدر عثمانی ضعیف میدید باین فکر افتاد که از دولت روسیه تزاری برضد عثمانی کمك نظامی دریافت کند و به این جهت در سپتامبر ۱۷۲۳ یك قرارداد نظامی میان ایران و روسیه به امضاء رسید که بموجب آن روسیه می‌بایستی در ازای تملك دربند و باکو وگیلان و استرآباد (گرگان) مقداری سلاح در اختیار ایران بگذارد. این قرارداد سری باعث تیرگی روابط روسیه و عثمانی گردید و بیم بروز جنگ میان آن دو کشور شدت گرفت ولیکن وساطت دولت فرانسه موقتا آندو را آشتی داد و نتیجه غائی آن شد که روسیه و عثمانی نسبت به تقسیم ایران با یکدیگر توافق کنند بدینصورت که قراردادی بسال ۱۷۲۴ میان آندو کشور منعقد گردید که به موجب آن دولت عثمانی شهرهای ایروان وگنجه ونخجوان وقسمتهائی از آذربایجان، تبریز و ارومیه (رضائیه) و مرند را متصرف میگردید و روسیه

تزاری نیز ایالات گیلان و مازندران و شهر استرآباد را در اختیار میگرفت. مرگ پتر کبیر بسال ۱۷۲۵ و ظهور نادر شاه و شکست محمود افغان و پیروزیهای درخشان نظامی‌ایران موقتا جلوی اجرای نقشه‌های جاه‌طلبانه تزاران روسیه را گرفت. روسها به‌علت گرفتاریهای خود با اروپا و امپراطوری عثمانی در برابر نادرشاه ملایمت نشان دادند و بدون برخورد نظامی از تصرف ولایات مورد نظر موقتا چشم پوشیدند. حمله موفقیت آمیز نادر به ترکستان و داغستان ۱۷٤۰ اوضاع آشفته این مناطق را اندکی آرام کرد. تحریکات بعدی روسها در قفقاز و تطمیع حکمرانان ایران در آن حدود وعدم توجه کافی زمامداران ایران به حساسیت و اهمیت این منطقه استراتژیك در زمـــان زندیـه سبب شد که در ابتدای تاسیس سلسله قاجار (۱۷۹٤) این‌منطقه بار دیگر دستخوش ناآرامی گردد. بدنبال الحاق گرجستان به قلمرو روسیه (۱۸۰۰) و در کنار جنگهای ناپلئونی در اروپـا تزارهای روسیه مجددا به تصرف ایالات مورد نظر خود مصمم شدند.

الکساندر اول تزار روسیه (۱۸۲۵ـ۱۸۰۱) در دوره اول جنگهای ایران و روس (۱۸۱۳ـ۱۸۰۰) بموجب قرارداد صلح گلستان (۱۸۱۳) و نیکلای اول (۱۸۵۷ـ۱۸۲۵) در مرحلـه دوم جنگهای ایران و روس (۱۸۲۸ـ۱۸۲٦) بموجب قرارداد صلح ترکمن‌چای (۱۸۲۸) قسمتهای وسیعی از خاك ایران را مجزا و به امپراطوری روسیه منضم کردند و ارتش نامجهز و نامنظم‌ایران برای نخستین بار در برابر قدرت نظامی یك کشور اروپائی مجهز به سلاحهای جدید وآگاه به امور وفنون جدید جنگ شکست بزرگی را متحمل گردید و در نتیجه فتحعلیشاه نتوانست ازایالات مسلمان‌نشین قفقاز در برابر روسیه، دفاع نماید. تجربه تلخ‌جنگهای ایران و روس ضربه محکمی بود که میبایستی زمامداران ایران را به هوش می‌آورد. ایران که از آن پس برای حفظ سرحدات خاکی خود نیز ارتش نیرومند و موثری در اختیار نداشت، مجبور شد از انگلیس و فرانسه ودیگر ممالك سلاح بخرد و مربی و مشاق بیگانه را استخدام نماید. با شکست نظامی‌سهمگین

در برابر روسیه تزاری راه برای مراحل بعدی انحطاط قدرت ایران هموار شد. اشتباهات زمامداران ایران در این دوران حساس تاریخ، شایسته تحقیق است که اینك به پاره‌ای از آنها اشاره میکنیم:

۱ـ ایران بدون اطلاع صحیح از اوضاع جهان‌وخصوصا بدون توجه به امکانات و وسائل و بدون‌رعایت اصول و فنون دیپلماسی بین‌المللی وارد جنگ و اقدامات خطرناك دیگر میشد و غالبا پیش از موقع به پیشنهاد و تهدید یك دولت خارجی بیك صلح مخالف مصالح خود تن در میداد .

الف ـ ایران ازاواخرقرن ۱۸میلادی خواهی نخواهی به دائره سیاست بین‌المللی کشیده شده بود. سلاطین اولیه قاجار که از زندگی عشیره‌ای خـود به تازگی بیرون آمـده و بـر سرنوشت مملکت مسلط شده بودند از وقایع و تحولاتی که در جهان در شرف تکوین بود اطلاعی نداشتند و در این شرایط هراقدامی که به عمل می‌آوردند غالبا برضد منافع و مصالح‌مملکت تمام میشد. افرادی مثل فتحعلیشاه که از اوضاع اروپا بی‌خبر بودند نمی‌توانستند علل دوستی‌ها و دشمنی‌ها ویاتشکیل‌اتحادیه‌های نظامی موقت را درك نمایند، آنان قادر نبودند بفهمند علل دشمنی فرانسه با انگلیس و یاانگلیس با روسیه و یا اتحاد انگلیس و روسیه علیه فرانسه چیست، اصل توازن قوا که‌تحولات سیاسی- نظامی اروپا را تحت تاثیر قرار داده بود و کشورهای‌این قاره را وادار میساخت تا هرزمان برحسب مقتضیات، در دوستی‌ها و دشمنی‌ها و اتحادیه‌های خود تجدیدنظر کنند در نظر آنـان معنائی نداشت. مثـلا فتحعلیشاه متوجه نشد که چـرا دولت انگلستان در سالهای (۱۸۰۰ـ۱۷۹۹) نماینده‌ای (مهدیقلی‌خان بهادرجنگ) را روانه دربار ایران کرده است تا نسبت بافغانستان به اصرار از او انتظاراتی را تقاضا بنماید و به‌همین دلیـل فتحعلیشاه ندانسته و نخواسته آلت دست استعمار گردید و به تقویت استعمار نوبنیاد انگلیس در شبه‌قاره هندوستان خدمـت بزرگی کرد. زیرا انگلیس بتازگی برشبه قاره هندوستان‌تسلط یافته بود و حملات زمانشاه پادشاه افغانستان به هندوستان‌ممکن

بود ثبات و استحکام سلطه استعماری انگلیس را به خطراندازد. نماینده انگلیس موفق شد بدون گردن گرفتن کوچکترین تعهدی در برابر ایران، فتحعلیشاه را متقاعد نماید که از محمود شاه افغان و فیروزشاه افغان، علیه زمانشاه حمایت نماید و در نتیجه زمانشاه شکست خورد و افغانستان هم‌از آن‌پس دیگر خطری‌برای بقای مستعمره ثروتمند انگلیس (هندوستان) بوجود نیاورد و در عوض تقویت روزافزون سلطه انگلیس برشبه قاره هند سبب تسهیل مراحل بعدی استعمار انگلیس براقیانوس هند و خلیج فارس گردید.

ب ـ پادشاهان زندیه و قاجاریه متوجه خطر بزرگ انگلیس برای استقلال و حاکمیت و موجودیت ایران نشدند و با جهل و یا از روی سادگی مقدمات نیرومندی و سلطه‌انگلیس را در خلیج فارس فراهم آوردند.

ـ از هنگام رواج پارچه‌های پشمی «ماشین‌بافت» درانگلستان در اواسط قرن ۱۸ میلادی دولت انگلیس احتیاج فراوانی به مستعمرات پرجمعیت و مصرف‌کننده منسوجات احساس میکرد. سلطه انگلیس برشبه قاره هند پس از استقلال مستعمرات انگلیس در قاره امریکا، این احتیاج را تا حد زیادی برآورده میکرد. برای استفاده از امکانات و فرصتهای پیش آمده، انگلستان از سیاست اقتصادی انحصاری پیروی کرد و بدین منظور با دسیسه‌های گونه‌گون صنعت بافت پارچه را در هندوستان‌مضمحل نمودو هندوستان را بجای صادرات قماش بوارد کردن آن مجبور ساخت. بسط بازار مصرفی و بدست آوردن‌بازارهای انحصاری فروش جزء مراحل اولیه تجارت استعماری انگلیس بود وآنوقت ایران در چنان موقعیتی به تجار انگلیس امتیاز تجارت انحصاری را باین شکل واگذار میکند:

«... هیچ یك از ملل اروپائی جز انگلیسی‌ها حق ندارد متاع پشمی به بنادر خلیج فارس وارد نماید وهرگاه کسی چنین عملی را انجام دهد بدون ملاحظه متاع اوضبط دیوان اعلی‌خواهد گردید».

ـ استعمار اروپائیان در سواحل و بنادر ممالك دیگراز

طریق ایجاد پایگاههای تجاری و نظامی آغاز میشد، چنانچه استقرار پایگاههای پرتغالیها در گوا(۱) و دیو(۲) و ماکائو(۳) و همینطور پایگاههای تجارتی و نظامی انگلیس وفرانسه و هلند در سواحل افریقا و آسیا مقدمه سلطه استعمار برسرزمین‌ها و ممالك وسیع گردیده بود. در چنان موقعی ایران طی فرمانی (۱۷۶۳) به تجار انگلیس امتیاز دلخواهشان را باین ترتیب واگذار میکند:

«... کمپانی انگلیس می‌تواند هرمقدار زمین که برای تجارت‌خانه خود لازم دارد در بوشهر و یا در هرمحلی که می‌خواهد در سواحل خلیج فارس کارخانه بسازد، اختیار کند و هرقدر توپ بخواهد در آن کارخانه سوار کند مجاز خواهد بود».

ـ در زمانی که کشورهای اروپائی هریك برای حفظ‌ثروت اقتصادی و سلامت بازرگانی خود، سیاست حمایت گمرکی را پیش گرفته بودند، دولت ایران به تجار انگلیسی چنین امتیازی داد:

«درباب حقوق گمرکی هیچ‌نوع حقوق گمرکی به‌متاع‌انگلیس یا به‌آن‌متاعی که اینان ازایران خارج می‌کنند تعلق نخواهد گرفت‌نه در بوشهر و نه در سایر بنادر خلیج فارس...»

در این خصوص باید توجه داشت که در عصر صفویه خصوصا در زمان شاه عباس کبیر، امتیاز تجاری انحصاری به هیچ کشور اروپائی اعطا نشده وشاه‌عباس مقرر کرده بود که ملل اروپائی براساس قانون عرضه وتقاضا و رقابت بین‌المللی کالاهای خود را در خلیج فارس عرضه نمایند. شرکتهای بازرگانی‌اروپائی حق نداشتند در محل کسب خوداستحکامات نظامی بسازند و همگی موظف به پرداخت حقوق گمرکی بودند و اروپائیان مطلقا از خریدن بعضی از کالاها از ایران که اهمیت نظامی داشت (مانند اسب) محروم بودند.

ب ـ سلاطین قاجار بدون اطلاع از چگونگی تحولات‌اروپا

1- Goa 2- Diu 3- Macao

خود را در معرکه، و مهلکه‌های بین‌المللی درگیر کردند و برحسب سادگی خود بدوستی و دشمنی و اتحاد با دولتهای اروپائی اعتماد نمودند و چون از اصول و شیوه‌های دیپلماسی ممالک اروپائی آگاهی درستی نداشتند نتوانستند به موقع از فرصتهای پیش آمده، استفاده نمایند.

ـ ارتش ایران بدون آمادگی کافی به نبرد با روسیه تزاری رفت در حالیکه شاه عباس با آنهمه ابهت و قدرت ۱۵ سال صبر کرد و تاقوای کافی برای درهم شکستن عثمانی جمع‌آوری نکرد و تا از اتحاد دولتین روسیه و آلمان علیه عثمانی مطمئن نشد جنگ را برای تصرف ایالات از دست رفته آغاز ننمود و در نتیجه با آمادگی کامل تمامی ولایات از دست رفته را به وطن خود باز گرداند.

ـ فتحعلیشاه به دوستی دولت انگلیس و فرانسه با ایران اعتقادی ساده‌لوحانه داشت ووقتی فرانسه با روسیه‌طبق (قرارداد تیلسیت ۱۸۰۷) و انگلیس با روسیه (۱۸۱۲) صلح کردند و اختلافات خود را کنار گذاشتند ایران در برابر روسیه تنها ماند و انگلستان بجای کمک نظامی به ایران، مواد قراردادصلح ناشرافتمندانه‌ای را به ایران تحمیل کرد.

ت ـ مردم و زمامداران ایران در یکی از ادوار حساس تاریخی جهان (۱۸۱۵ـ۱۷۶۳) با دیدی غالبا عاطفی و موهوم به مسائل جهان مینگریستند و چنین برداشتی عموما سبب شدکه تصمیماتی اتخاذ گردد و واقعیات فدای موهومات شود ودیپلماسی ایران با خرابیهای جبران‌ناپذیر روبرو گردد.

ـ ناسخ‌التواریخ (مجلد سوم ـ سلاطین قاجار ـ صفحه ٥) در خصوص بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی سربازان انگلیس در ماجرای افغانستان چنین می‌نویسد:

«پس اگر گوئیم که یکتن مرد ایرانی با پنجاه تن‌لشکر جمهوریه برابر است، خطا نباشد و این از آن بود که لشکر انگریز (یعنی انگلیس) خود را آزاد دانند و خوی با جنگ نکرده‌اند و در هیچ جنگ با یکدیگر متفق نشدند و درهزیمت

شدن بیم از پادشاه ندارند و اگر خود را به مهالك اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد و...»

۲ــ چون چندین کشور اروپائی مقتدر (روسیه وفرانسه و انگلیس) در جستجوی قدرت و ثروت ناگهان متوجه ایران شدند سلاطین قاجار غافلگیر گردیدند و ناگهان یك مشت سیاستمدار با تجربه و ماهر اروپائی در ایران پیدا شدند که... ایرانیان از همه‌جا بی‌خبر تا رفتند بفهمند که این افراد کی هستند و مقصود آنان چیست چنان سیاست دسیسه‌کار اروپائی دست و پای آنها را بست وقید و بند برآن نهاد که تصور رهائی از آن محال بود. (از محمود محمود روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ـ جلدنخست ـ صفحه ۲۸۲) و اگر کسی در ایــن دوران متوجه دسائس دیپلماسی اروپائی میگردید و به‌مقامی می‌رسید با وسائل و دسائس مختلف او را از میان برمیداشتند.

۳ــ مسئولان امور اغلب در موقع صدورفرمانها واعلامیه‌ها و انعقاد قراردادها نسبت به متن و محتوای آنها اطلاع کافی نداشتند و به موشکافی‌های‌منشی گری دیپلماتهای اروپائی توجه نمیکردند وغالبا متن قرارداد همان چیزی بودکه به ایران‌پیشنهاد میگردید و با قول و وعده و تهدید وتطمیع و ارتشاء موجبات قبول آن تعهدات از طرف ایران فراهم میشد. از لحاظ میزان حقوق و تعهدات میان ایران و کشورهای اروپــائی هیچگاه تناسبی وجود نداشت.

برای درك بهتر این مطلب به ذکر چند مثال اکتفامیکنیم:

الف ـ نخستین قرارداد سیاسی مهم میان ایران‌وانگلستان در ژانویه ۱۸۰۱ منعقد گردید که شرح مختصر مواد آن باین ترتیب بود:

ـ اتحاد همیشگی میان ایران و انگلیس.

ـ هروقت افغانستان به هندوستان (تحت سلطه انگلیس) لشکر کشی نمود ایران به افغانستان یورش برد.

ـ اگر پادشاه افغانستان با پادشاه ایران از در دوستی در آید پادشاه ایران او را از خیال حمله به هندوستان منصرف نمایــد.

ـ اگر میان ایران و افغانستان یا فرانسه و ایران جنگ رخ دهد انگلیس هرمیزان توپ ومهمات قشونی که ممکن باشد... تسلیم عمال دولت ایران کند.

ـ در صورت حمله فرانسه بیکی از بنادر و جزائرایران در خلیج فارس ارتشی مرکب از قوای ایران و انگلیس تشکیل خواهد شد تا بنیان دسائس فرانسویان را ریشه‌کن کند.

آنچه کشور انگلیس از این قرارداد بدست می‌آورد عبارت بود از:

ـ اتحاد همیشگی با ایران، (که مفهوم یکطرفه این‌اتحاد برکسی پوشیده نیست)..

ـ جلوگیری ایران از حمله پادشاهان افغانستان به هندوستان (مستعمره انگلیس).

ـ ایران ازطریق دیپلماسی، پادشاهان افغانستان را متقاعد کند که به هندوستان، یورش نبرند و مزاحم تکامل مراحل استعماری آندولت در شبه قاره هند نگردند.

ـ ایران و انگلیس با هم ارتش واحدی تشکیل دهند و در برابر فرانسه رقیب سرسخت انگلیس به جنگ بپردازند.

آنچه دولت ایران از این قرارداد نصیبش میشد:

ـ اتحاد همیشگی با انگلیس،

ـ ایجاد خصومت میان ایران و امرای افغانستان بخاطر دخالت در رقابتهای داخلی امرای افغان و همینطور دخالت در ماجرای حمله زمانشاه افغان به هندوستان.

ـ ایجاد خصومت بین ایران و فرانسه در زمانی‌که فرانسه و ایران هیچگونه خصومتی نمی‌توانستند با یکدیگر داشته باشند و اصولا معلوم نبود چگونه فرانسویان با توجه به ضعف قدرت‌بحریه‌خود دربرابر انگلیس‌میتوانستندازطریق امپراطوری‌عثمانی یا مصر خود را باقوای فراوان به‌هندوستان برسانند و در صدد اشغال بنادر و جزایر ایران برآیند.

بالنتیجه قرارداد سیاسی مزبور یك قرارداد یك طرفه وبرخلاف اصل برابری حقوق و تعهدات کشورها بود و ایران

هیچگونه فایده عملی و مستقیم از این قراردادها نمی‌برد و حال آنکه، انگلیس به‌یکی از نقشه‌های استعماری خود جامهٔ عمل می‌پوشاند.

ب ـ قرارداد مورخ ۱۲ مارس ۱۸۰۹ ایران و انگلیس (منعقدمیان میرزا شفیع‌معتمدالدوله صدراعظم‌و سرهارفوردجونز(۱)

در ماده اول این قرارداد این چنین آمده:

«... نظر باینکه مدتی وقت لازم است تا اینکه یك معاهده مفصل برای ایجاد اتحاد و یگانگی کامل بین مملکتین مقرر و مرتب گردد و نظر باینکه اوضاع و کیفیات فعلی دنیا ایجاب میکند که‌مقررات و ترتیبات فوری و بدون فوت وقت برقرار گردد.»

معلوم نیست آیا میرزا شفیع معتمدالدوله صدراعظم‌ایران مفهوم‌این‌جمله را درك‌کرده است وزیرآنرا امضاء نموده‌است یا خیر؟ «اوضاع و کیفیات فعلی دنیا ایجاب میکند» جمله‌ای است که انگلستان سخت بدان معتقد بود زیرا با عجله هرچه تمامتر در راه تشکیل اتحادیه‌های جدید نظامی در اروپا برای‌بزانو در آوردن قدرت نظامی ناپلئون تلاش میکرد. در این شرایط‌دولت انگلیس بخوبی متوجه «اوضاع وکیفیات» آنزمان دنیا بود. ولی آیا صدراعظم ایران این «اوضاع وکیفیات» را کاملا درك میکرد و آیا این اوضاع و کیفیات جهان برای ایران همان اهمیت را داشت؟

پ ـ در فصل چهارم قرارداد مورخ ۲۵ نوامبر ۱۸۱٤ ایران و انگلیس چنین مقرر شده است:

«... اگر طایفه‌ای از طوایف فرنگیان به ممالك ایران بعزم دشمنی بیایند دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نماید فرمانروای هند از جانب دولت بهیه انگلیس به خواهش مزبور پاسخ مثبت خواهد داد و لشکر بقدردرخواست و سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران خواهد فرستاد... و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج ازخاك خود نموده ونزاع وجنگ با طایفه‌ای از طوایف فرنگستان نماید امداد مذکور از جانب دولت بهیه انگلیس داده نخواهدشد...»

(۱)(Sir Harfordjones)

معمول برآنست که دولتها دشمنانِ احتمالی خودرا درنظر میگیرند و برای دفاع از خود در برابر دشمنان مزبور درصدد انعقاد قراردادهای اتحاد نظامی برمی‌آیند. دولت ایران در این قرارداد مشخص نکرده است که با کدام کشور ممکن است در جنگ درگیر شودواصولا ایران با هیچ یك از ممالك اروپائی دارای مرز مشترك نیست (جز روسیه که در مورد اروپائی بودن بخش مرزی آن با ایران جای بحث است). بنظر میرسد که کلمات متن قرارداد را خود انگلیسی‌ها بطور عموم گنجانیده‌اند تا یکسال پیش از کنگره وین ۱۸۱۵ موجبات دلخوری هم‌پیمانان روسی خود را فراهم نیاورند و ایران نیز بدون آگاهی از این ملاحظات قرارداد را امضاء کرده بود. و دولت انگلیس در موقع بروز دوره دوم جنگهای ایران و روس همین نگارش زیرکانه قرارداد را بهانه قرارداد و ازاعطای کمك نظامی بدولت‌ایران‌خودداری کرد.

ت ـ از ۱۸۱۵ ببعد که خطر فرانسه از اروپا ازبین‌رفت ایران در چنگال روابط استعماری روسیه و انگلیس گرفتار شد و ازآن پس هروقت این دوکشور با یکدیگر ساختند برای ایران گرفتاریها و مصائب فراوان ایجاد کردند.

رقابت میان انگلیس و روسیه در ایران بیشتر جنبه سیاسی و اقتصادی داشت و هرگز این دوکشور برسر ایران و یابخاطر ایران با یکدیگر نجنگیدند و هـروقت تضاد منافعشان شدت میگرفت و بیم خصومت بیش‌از حد مورد نظر میرفت با یکدیگر میساختند و منافع و مصالح ایران وجه‌المصالحه آنان قـــرار میگرفت. این امر در طول قرن نوزدهم و همینطور در قرن‌بیستم گرفتاریهای عدیده‌ای برای ایران بوجود آورد (۱۹۰۷ و ۱۹۴۱ نمونه‌های این سازش‌ها بودند). دوکشور استعماری روسیه تزاری و انگلیس علیرغم رقابتهای شدید برسر ایران در این امـــر اشتراك نظر داشتند که اولا هرگاه در ایران دولتی تشکیل گردید که دارای نیات استقلال‌طلبی و ضد استعماری بود با آن مخالفت نمایند و ثانیا اجازه ندهند کشور دیگری (مثلا آلمان) در ایران نفوذی بدست آورد و بازی رقابت دائم ومسالمت‌آمیز آنان را در ایران بهم بزنند.

اگر اینگونه مسائل را همچنان دنبال کنیم تا دورهٔ‌مشروطه و آنگاه کیفیات زندگی سیاسی کشورمان را در دوره مشروطه تاحوت ۲٤۷۹ شاهنشاهی (۱۲۹۹)وقیام‌بندگسل سردودمان پهلوی (که خود زمینه مقاله دیگری می‌تواند بود) قرار دهیم، درخواهیم یافت که آنچه تحت عنوان اوضاع (سیاسی، اقتصادی واجتماعی تا عصر طلوع پهلوی بروطن ما سایه داشته چه میراث تلخ و ضجرت‌آوری بوده است و نیز آگاه خواهیم شد دگرگونیهائی‌که طی پنجاه سال اخیر در زمینه‌های اقتصادی ـ اجتماعی ـ سیاسی و خاصه روابط بین‌المللی، حاصل شده است تاچه پایه احیاءکننده و امیدساز بوده و چه‌سان توان شاهنشاهان پهلوی کشوری را که میرفت در چنگ قدرتهای جهانخوار فقط نامی بر عرصه گیتی از خود یادگار گذارد به گذرگاهی کشید که اینك‌کم و کیف آن بر کسی پوشیده نیست، گذرگاهی با نشانه‌های روشن از یك تجدید حیات فخرآمیز و آغاز رستاخیزی سزاوار فرهنگ و تمدن دیرینه‌سال ایرانی.

فریدون فشارکی

ایران، اوپک و آینده بازار جهانی نفت

اکنون پیش از ٦ سال است که بازار جهانی‌نفت دستخوش تغییرات و تحولات اساسی است. این تحولات بحدی‌عمیق وپی‌درپی بوده‌اند که اکثر پیش‌بینی‌ها درباره آینده بازار بین‌المللی نفت از عرصهٔ تحقق دور مانده‌اند. در این مقاله سعی شده است، با در نظر گرفتن شرایط فعلی و پیش‌بینی‌هائی که براساس وضع امروزی انجام گرفته است، آینده بازار جهانی نفت و اوپك مورد مطالعه قرار گیرد. اگرچه در وضع کنونی احتمال تغییرات‌اساسی در بازار نفت در کوتاه مدت ومیان مدت ناچیز است، با اینحال تصمیمات سیاسی دول مختلف غربی و یا برخی ممالك دیگر می‌تواند وضع آینده بازار نفت‌را دگرگون سازد.

کنفرانس دوحه

از پیش اعلام شده بود که کنفرانس وزیران اوپك در دوحه (پایتخت قطر) بدین قصد تشکیل میشود تا بهای نفت را چنان افزایش دهد که کاهش قدرت خرید ممالك صادر کننده (ناشی از تورم غرب) تا حدی جبران شود. اما در این کنفرانس برای نخستین بار سیستم بهای دوگانه برای نفت برقرار گردید یعنی ١١ کشور عضو تصمیم‌گرفتند بهای نفت را در دو مرحله تا حدود ١٥ درصد افزایش دهند و در مقابل عربستان سعودی و امارات متحده عربی اعلام کردند که بهای نفت خود را بین ٣ تا ٥ درصد افزایش خواهند داد. اگر چه ایران به عنوان پیشتاز ممالکی شناخته شد که بهای نفت خود را ١٥ درصد

افزایش دادند ولیکن در حقیقت ایران طی تمامی مذاکرات نقش بسیار متعادلی را در پیش گرفته بود، در حالیکه برخی از ممالك افزایش ۲۵ الی ۳۵ درصد بهای نفت را تقاضا میکردند وکمیسیون اقتصادی اوپك نیز تقلیل قدرت خرید ممالك اوپك را ۲٦ درصد تخمین زده بود. ایران پیشنهاد کرد که به بهای نفت در دو مرحله (۱۰ درصد از اول ژانویه ۱۹۷۷) و(۵درصداز ژوئیه ۱۹۷۷) افزوده شود. اگر چه این افزایش فقط نیمی از تقلیل قدرت خرید این ممالك را جبران میکرد ولیکن نقش میانه‌رو ایران که در واقع ادامه سیاست نفتی گذشته آن است بدین منظور اتخاذ گردید که به ممالك پیشرفته دنیا اجازه دهد تا وضع اقتصادی خود را که در اواخر سال ۱۹۷٦ با مشکلات فراوان مواجه شده بود بهبود بخشند.

موقع عربستان سعودی

برتصمیمات عربستان سعودی به عنوان بزرگترین صادرـ کننده نفت در دنیا بدون شك اثرات قابل توجهی به لحاظ آینده بازار نفت جهان مترتب است. ولیکن آنچه که اهمیت فوق‌العاده دارد اضافه ظرفیت تولیدی عربستان است. در سالهای گذشته عربستان به شرکت آرامکو که بیش از ۹۷ درصد نفت‌عربستان را تولید میکند (۱) دستور داده بود که تولیدات خود را به حداکثر متوسط سالانه ۸٫۵ میلیون بشکه در روز محدود کند. پس ازکنفرانس دوحه شیخ زکی‌یمانی وزیرنفت‌عربستان سعودی اعلام کرد که این محدودیت برداشته خواهد شد و عربستان به ظرفیت ۱۱٫۸ میلیون بشکه خود خواهد رسید. بعقیده او این مقدار تولیدات عربستان باعث خواهد شد که بعلت ازدیاد عرضه

۱ـ علاوه برشرکت آرامکو، شرکت نفت گتی وشرکت نفت عربی در عربستان فعالیتهائی دارند. برای مثال در سال ۱۹۷٦ از کل تولید ۸٫۵۸ میلیون بشکه در روز عربستان سعودی، شرکت نفتی گتی ۸۱ هزار بشکه در روز و شرکت نفت عربی ۱۵٤ هزار بشکه در روز نفت تولید کرده‌اند.

نفت در بازار قیمتهای بقیه ممالك به سطح ٥ درصد عربستان نزول کند.

بدیهی است که قاعده عرضه و تقاضا در بازار نفت بنحو آنچنان آزاد عمل نمیکند. ۱۱ عضو اوپك نفت خود را به‌قیمتهای تعیین شده میفروشند و در صورتیکه همه نفت قابل فروش خریدار نداشته باشد، اضافه تولید عربستان باعث خواهد شد که تولید در ممالك دیگر اوپك پائین آید و در نتیجه این ممالك مجبور به‌تقلیل قیمت فروش نفت خود شوند، اگر این ممالك قیمت خود را تقلیل ندهند تولیدشان پائین خواهد آمد. بطور خلاصه تصمیم عربستان سعودی باعث میشد که قسمتی از درآمد حقه ممالك اوپك به ممالك غنی دنیا و قسمت دیگر آن به عربستان سعودی و شرکتهای نفتی منتقل گردد .

در این مرحله لازمست که تا حد ممکن انگیزه‌های عربستان سعودی در مورد اتخاذ رویه فعلی این کشور موردبررسی قرار گیرد. البته تجزیه و تحلیل دلایل عربستان سعودی بدون اطلاع از مذاکرات سیاسی محرمانه‌ای که انجام‌گرفته‌است‌مشکل است. معهذا یك ناظر وارد می‌تواند انگیزه‌های عربستان سعودی را بدو دسته دلائل سیاسی و اقتصادی تقسیم نماید. اگر چه بدون شك هردو دسته دلائل سیاسی واقتصادی با یکدیگر مربوطند معهذا تقسیم‌بندی زیر می‌تواند تا حد نشان دهنده اولویتها و انتظارات و یا مدعیات عربستان سعودی باشد:

دلائل اقتصادی

۱ـ مخالفت با افزایش بها بخاطر نگاهداشتن مزیت‌نسبی نفت نسبت به جانشینهای نفتی. این سیاست با در نظر گرفتن منابع وسیع نفتی عربستان ممکنست تنظیم شده باشد.

۲ـ مخالفت باافزایش قیمت‌نفت بخاطر جلوگیری ازرکود اقتصادی‌غرب، تورم واحتمالاکم‌شدن رشد تقاضای نفت در جهان.

۳ـ مخالفت با افزایش قیمت نفت برای کمك به ممالك در حال توسعه و امکان دادن به ادامه مذاکرات شمال وجنوب.

٤ـ مخالفت با افزایش قیمت نفت بدلیل نداشتن احتیاج

به منافع مالی اضافه.

دلائل سیاسی

۱ـ حفظ روابط نزدیك با آمریکا در دوره دولت کارتر و اشارت همبستگی سیاسی و دلسوزی با غرب.

۲ـ ترغیب آمریکا به استفاده از نفوذ سیاسی خود در بازگرداندن سرزمین‌های اشغال شده توسط اسرائیل به‌اعراب.

۳ـ در صورت پیدا شدن راه حلی برای منازعات اعراب و اسرائیل، عربستان خود را به‌عنوان رهبر و منجی دنیای عرب نشان خواهد داد.

٤ـ باز داشتن حکومت آینده کارتر و کنگره آمریکا از طرح و تدوین قوانینی که عملیات دفتر تحریم عربی Arab-baycot Office را غیر قانونی اعلام نماید.

بررسی این دلائل و مدعیات که بسیاری از آنها مکررا از سوی عربستان سعودی عنوان شده است به وضوح نشان میدهد که اقدام این کشور کوچکترین اثری در جهت خواستهائی که مطرح کرده، نداشته است.

نخست می‌پردازیم به نتایج و آثار دلایل و مدعیات اقتصادی ذکر شده:

۱ـ بدیهی است افزایش بهای نفت انگیزه بیشتری در غرب برای اختراع و توسعه و اکتشاف منابع‌جانشین نفت‌فراهم میسازد ولی نکته مهم این است که آیا ٥ درصد تفاوت قیمت یعنی بشکه‌ای ٥٨ سنت قیمت پائین‌تر باعث خواهد شد که غرب کوشش خود را در مورد تهیه منابع دیگر انرژی متوقف سازد؟ از طرف دیگر مخارج متوسط جانشین انرژی امروزه بین ۲۰ الی ۲٥ دلار معادل هربشکه نفت تخمین زده شده‌اند، بنابراین اگر نفت عربستان بشکه‌ای ۱۲٫۰۹ دلار (افزایش ٥ درصد) و یا بشکه‌ای ۱۲٫٦٦ دلار (افزایش ۱۰ درصد) بفروش برسد به هیچوجه در انگیزه‌های غرب نسبت به توسعهٔ منابع دیگر انرژی دگرگونی حاصل نخواهد کرد.

۲ـ بالا بردن قیمت نفت به میزان ۱۰ الی ۱٥ درصد،

اثرات تورمی بسیار ضعیفی درغرب خواهد داشت (اثرات مستقیم تورمی این افزایش بین ۲ر۰ درصد و ۸ر۰ درصد تخمین زده شده‌اند.) از طرف دیگر باید دید که قیمت پائین‌تر عربستان سعودی‌دروضع اقتصادی‌این‌ممالك تاچه‌حد واجداهمیت‌خواهد بود؟

جدول شماره (۱)

صرفه‌جوئی ممالك صنعتی دنیا از خرید نفت عربستان سعودی

ممالك خریدار	واردات‌نفت ازعربستان ۱۹۷۶ (میلیون‌بشکه در روز) (۱)	واردات‌نفت اضافی از عربستان ۱۹۷۷ (میلیون‌بشکه در روز) (۲)	کل‌واردات نفتی از عربستان ۱۹۷۷ (میلیون‌بشکه در روز) (۳)	کل‌صرفه‌جوئی ۱۹۷۷ (میلیون دلار) (۴)	درصدصرفه‌جوئی نسبت به کل‌واردات نفتی ۱۹۷۷
بازار مشترك	۲ر۹۶	۰ر۵۲	۳ر۴۸	۷۳۶ـ۱۱۰۰	۲ر۳
آمریکا	۱ر۱۸	۰ر۲۷	۱ر۴۵	۳۰۷ـ۴۶۰	۱ر۱
ژاپن	۱ر۵۵	۰ر۲۱	۱ر۷۶	۳۷۰ـ۵۵۶	۲ر۱
جمع	۵ر۶۹	۱ر۰	۶ر۶۹	۱۴۱۳ـ۲۱۱۶	۱ر۸۱

(۱) شامل واردات نفت خام است. احتمالا مقداری ازنفت عربستان به صورت پالایش شده باین ممالك وارد گشته است.

(۲) در این محاسبه فرض شده است که عربستان‌سعودی

ظرفیت خود را در ٦ ماه اول ۷۵۰ر۰ الی ۱ میلیون بشکه در روز، و در ٦ ماه دوم ٥ر۱ الی ۷۵ر۱ میلیون بشکه در روز افزایش دهد. متوسط اضافه تولید عربستان در سال ۱۹۷۷ معادل با ۱ الی ٥ر۱ میلیون بشکه برای تمام سال خواهد بود. همچنین فرض شده است که عربستان سعودی یك میلیون بشکه از مقدار اضافه تولید خود را به‌نسبت خرید سال گذشته بین خریداران بالا تقسیم خواهد کرد.

(۳) اعداد ذکر شده نماینده صرفه‌جوئی ممالك از خرید نفت عربستان سعودی در مقابل خرید نفت به مبلغ ٥ یا ۱۰ درصد گرانتر از قیمت فعلی این کشور است.

(٤) رشد تقاضای نفت در این ممالك در سال ۱۹۷۷ ٤ درصد نسبت به سال گذشته فرض شده است.

همانطور که جدول شماره ۱ نشان میدهد ممالك صنعتی احتمالا بین ٤ر۱الی۱ر۲ ازنفت ارزانترعربستان سعودی‌صرفه‌جوئی خواهند کرد. این صرفه‌جوئی معادل یا کمتر از ۲ درصد کل مبلغ قابل پرداخت این ممالك برای واردات نفتی است. آیا این صرفه‌جوئی باعث خواهد شد که اقتصاد این ممالك ازرکود رها و به دوره رشد سریع اقتصادی وارد شود؟ از طرف دیگر این کشورها مجموعا، خود سالانه صدها میلیارد دلار از خارج کالا وارد میکنند که این صرفه‌جوئی در مقابل این پرداخت‌های سنگین بسیار ناچیز است. برای مثال در سال ۱۹۷٦ واردات آمریکا به ۱۲۹ میلیارد دلار رسید، لذا این صرفه‌جوئی به کمتر از ثلث یك درصد در مقابل واردات آمریکا میرسد. همچنین باید در نظر داشت که صرفه‌جوئی ممالك ثروتمند، مساوی بازیان ممالك اوپك است و در حالیکه الجزیره و اندونزی هرسال مقادیر هنگفتی (برابر با صدها میلیون دلار) از بازارهای بین‌المللی قرض میگیرند، عربستان سعودی مقادیربالا را به ممالك ثروتمند کمك مینماید. در حقیقت، عمل عربستان را می‌توان به انتقال درآمد از ممالك اوپك به‌ممالك ثروتمند دنیا تعبیر کرد. در عین حال نمی‌توان ادعا کرد که تصمیم عربستان سعودی برای پائین نگاهداشتن بهای نفت خود هیچگونه اثر قابل توجهی در وضع اقتصادی غرب بجای نمیگذارد.

۳ـ در مورد این نظر که گویا پائین نگاهداشتن بهای نفت بخاطر کمك به ممالك جهان سوم است به آسانی می‌توان ثابت کرد که این ادعا نیز واقعیت ندارد. واردات نفتی فقیرترین ممالك دنیا (تحت عنوان ممالك (MAS) که کلا شامل ٤٥

کشور است، مطابق پیش‌بینی‌هـای انجام شده (۲) در حـــدود ۱ الی ۱٫۵ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۷ خواهد بود. در نتیجه بالا رفتن قیمت ۱۵ درصد اوپك در دومرحلهٔ مصوب سبب خواهد شد این ممالك جمعا بین ٥۲٤ الی ۷۸٦ میلیون دلار اضافه برپرداختهای سال گذشته به ممالك اوپك بپردازند. لازم به توضیح است که در کنفرانس دوحه و درجلسه بعدی کنفرانس وزیران دارائی اوپك تصمیم گرفته شد که مبلغی معادل با ۸۰۰ میلیون به ممالك در حال توسعه بالاخص ممالك فوق‌الذکر از طریق صندوق اوپك پرداخت گردد. از طرف دیگر در سال جاری همانند سالهای گذشته میلیاردها دلار از طرف ممالك اوپك به صورت کمکهای دوجانبه و چندجانبه در اختیار ممالك فقیر جهان گذاشته خواهد شد و نیز لازم به یادآوری است که دلسوزی عربستان سعودی در این‌مورد نمی‌تواند واقعی باشد زیرا همانطور که در جدول شماره ۱ نشان داده شده عربستان با عمل خـــود مبالغ زیادی به ممالك ثروتمند دنیا کمك کرده است و اگـــر علاقمند بود این کمك واقعا به ممالك فقیر داده شود می‌توانست بهای نفت خود را با اوپك همگام سازد و سود اضافی آنرا در اختیار ممالك فقیر قرار دهد.

٤ـ درباره ادعای چهارم دال بر پائین نگاهداشتن بهای نفت بخاطر عدم احتیاج مالی به درآمدهای اضافه نفت، می‌توان گفت که بعکس عربستان سعودی با تصمیم فعلی خود درآمـد نفتی‌اش را در سال جاری حداقل ۸ میلیارد دلار بالا خواهد برد. اگر فرض کنیم عربستان به تولید ایده‌آل خود یعنی ۱٫۸ میلیون بشکه در روز برسد درآمد نفتی آن معادل با ٤۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ خواهد بود (۳).

اگر تولید واقعی‌تر ۱۰ میلیون بشکه در روز را مبداء قرار دهیم، درآمد نفتی آن مملکت بالغ بر ٤۲ میلیارد دلار خواهد بود (درآمد نفتی در سال ۱۹۷٦ عربستان بالغ بر ۳۳ الی ۳٥ میلیارد دلار بوده است). از طرف دیگرعربستان سعودی دارای منابع ارزی هنگفتی است که در صورت تمایل می‌تواند آنرا در اختیار هرکشوری که میخواهد قرار دهد، بدون اینکه به

۲ـ فریدون فشارکی «پیش‌بینی واردات نفتی ممالك MSA در سال ۱۹۷۷» موسسه پژوهشهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی ـ تهران ۲٥۳٥.

۳ـ مصرف داخلی نفت عربستان سعودی ۲۰۰٫۰۰۰ بشکه در روز میباشد.

سایر ممالك لطمه‌ای وارد سازد (٤).

مطالبی که دربالا عنوان شد نشان‌دهنده اینستکه هیچگونه دلیل اقتصادی قانع‌کننده برای تصمیم عربستان سعودی در مورد بهای نفت وجود ندارد بلکه تصمیم عربستان ریشه سیاسی دارد. تا چه حد عربستان سعودی به‌هدفهای سیاسی خود نائل خواهد شد؟ هنوز دقیقا معلوم نیست. ولی جریانات سه‌ماهه اول حکومت آقای کارتر نشان دهنده این واقعیت است که در مورد حل‌اختلاف اعراب و اسرائیل ومسئله دفتر تحریم عربی پیشرفت‌قابل ملاحظه‌ای بسود نظر عربستان بچشم نمی‌خورد. برای مثال در حال حاضر تدوین لایحه غیرقانونی کردن دفتر تحریم عربی درکنگره آمریکا در حـــال اختتام است که به عنوان یـــك جزء در لایحـــه کلی (Export Adminisration Act) به کنگره تقدیم خواهد شد. این لایحه در زمان پرزیدنت فورد به کنگره تسلیم شد ولی به علت اختتام دوران کار کنگره به دوره فعلی موکول گردید. در اکتبر ۱۹۷٦، قانونی به تصویب رسید که شرکتهائی که از قانون تحریم عربی اطاعت میکنند از برخی تخفیف‌هـای مالیاتی برخوردار نشوند. همچنین ایالات کالیفرنیا و نیـویورك در سال گذشته توسط قوای مقننه ایالتی همکاری با دفتر تحریم عربی را غیر قانونی اعلام کردند. حال اعضای کنگره بخصوص گروه طرفدار صیهونیستها دست اندرکارند که قانـون مبارزه با دفتر تحریم عربی را بطور جامع درتمام سطوح تجاری آمریکا به تصویب برسانند. آقای کارتر که در سخنرانی انتخاباتی خود به دفتر تحریم عربی حمله‌شدید کرده وآنرا یك‌عمل کاملاننگین (Absolute Disgrase) نامیده است ظاهرا چاره‌ای جز

٤ـ نشریه ماهیانه صندوق بین‌المللی پول (IFS) منابـع مالی بین‌المللی عربستان را در ژانویه ۱۹۷۷، ۲٦ میلیارد دلار ثبت کرده است که ۲۳٫۸ میلیارد دلار به صورت ارز خارجی است. این آمار در دو سال گذشته بسیار مشکوك به‌نظر میرسند، بالاخص آنکه موسسه پولی عربستان SAMA که حالت بانك مرکزی آن کشور را دارد، سرمایه‌ای در خارج معادل با بیش از ٥۰ میلیارد دلار در اختیار دارد .با آنکه دقیقا معلوم نیست که این سرمایه در چه مراکزی و بچه شکلی مورد استفاده است ،لیکن به نظر نویسنده مقدار زیادی از پولهائی که باید به‌حساب منابع مالی خارجی عربستان به حساب آورده شوند بدینترتیب از لیست خارج گردیده‌اند.

امضاء این قانون نخواهد داشت.

اوپك و بازار جهانی نفت

بهای دوگانه بدون شك بربازار جهانی نفت موثر افتاده است. برای اینکه به اثرات این سیستم بربازار بین‌المللی نفت پی ببریم باید در مرحله اول بررسی نتایج فروش نفت ارزانتر عربستان سعودی و امارات متحده عربی را در کوتاه مدت (۱ تا ۲ سال) و میان مدت (۵ تا ۱۰ سال) مورد بررسی قرار دهیم.

کوتـــاه مدت

درکوتاه مدت مسائلی که مطرح می‌شوند عبارتند از: عرضه و تقاضای نفت، چگونگی بهای نفت در بازارهای مختلف، عکس‌العمل کمپانیهای نفتی و وفاداری ممالك اوپك به قیمتهای رسمی.

عرضه: عربستان سعودی گهگاه اعلام کرده است کـه ظرفیت تولیدی خود را در سال جاری به ۸ر۱۱ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد داد بدین معنی که ۳ر۳ میلیون بشکه در روز برتولیدات خود خواهد افزود. امارات متحده عربی اعلام کرده است که تولیدات خود را در سطح سال گـذشته تثبیت خواهد نمود. هم اکنون روشن شده است که عربستان سعـودی اگر هم بتواند به هدف مورد نظر خود دست یابد در طول سال جاری نخواهد توانست که باین منظور برسد واحتمالا تولیداتش به‌سطح ۱۰ میلیون بشکه در روز بطور متوسط برای سال ۱۹۷۷ خواهد رسید. اگر چه ممکن است عربستان دریك روز ۱۲ میلیون بشکه تولید نماید ولی به‌علت مشکلات جوی وکمبود ظرفیت ترمینال‌های صادراتی برای بارگیری نفتکش‌ها بطور مستمر، صادرات‌عربستان بطور متوسط از حد مورد نظر این مملکت کمتر خواهد بود. برای مثال ترمینال‌های عربستان دارای ظرفیت صادراتی اسمی ۱۳ میلیون بشکه در روز هستند ولیکن بنظر اکثر کارشناسان در طول یکسال امکان صادرات بیش از ۱۰ الی ۵ر۱۰ میلیون بشکه بطور متوسط برای این کشور وجود ندارد. هم اکنون عربستان میکوشد تا ظرفیت ترمینال‌های صادراتی خود را افزایش دهد که این امر دست‌کم ۲ الی ۳ سال بطول خواهد انجامید.

در دو ماه اول سال ۱۹۷۷ صادرات عربستان بطور متوسط ۹ میلیون بشکه در روز بوده است ولی انتظار میرود که میزان صادرات این کشور در ماههای آینده بالا برود و به مقادیر ذکر شده برسد.

همانطور که جدول شماره ۲ نشان میدهد ممالك مختلف اوپك دارای ظرفیت تولیدی مازاد برسال گذشته بـــه مقدار ۷۶ر۸ میلیون بشکه در روز هستند، ولیکن متخصصین متفق‌القولند که اکثر این ظرفیتهای تولیدی، حقیقی نیستند. تنهـا ایـــران، عراق و عربستان واقعا می‌توانند بحداکثر ظرفیت تولیدی خود در آینده نزدیك برسند حالیکه مشکـلات فیزیکی مانـع از رشد

جدول شماره ۲- تولید و ظرفیت تولیدی ممالک اوپک (میلیون بشکه)

ممالک اوپک	متوسط تولید در سال ۱۹۷۶	متوسط تولید در دو ماه اول ۱۹۷۷	ظرفیت تـــولیدی در ۱۹۷۷	ظرفیت تولیدی در ۱۹۸۰	ظرفیت باقیمانده قابل بهره برداری در ۱۹۷۷ (در مقایسه با تولید در ۱۹۷۶)
عربستان سعودی	۸ر۵۸	۹ر۰۲	۱۱ر۸۴	۱۴ر۷	۳ر۲۶
ایران	۵ر۸۸	۵ر۵۳	۶ر۷۰	۷ر۱	۰ر۸۲
کویت	۲ر۱۸	۱ر۶۶	۳ر۳۴	۳ر۰	۱ر۱۶
عراق	۲ر۱۵	۲ر۱۸	۳ر۱۰	۴ر۰	۰ر۹۵
امارات عربی	۱ر۹۴	۱ر۹۹	۲ر۴۲	۲ر۸	۰ر۴۸
قطر	۰ر۴۹	۰ر۴۸	۰ر۶۵	۰ر۷	۰ر۱۶
ونزوئلا	۲ر۲۹	۲ر۳۵	۲ر۶۰	۳ر۰	۰ر۳۱
نیجریه	۲ر۰۷	۲ر۲	۲ر۷۰	۳ر۰	۰ر۶۳
لیبی	۱ر۹۱	۲ر۰۴	۲ر۵۰	۲ر۵	۰ر۵۹
اندونزی	۱ر۵۰	۱ر۶۶	۱ر۸۰	۲ر۰	۰ر۳۰
الجزیره	۱ر۰۵	۱ر۱۰	۱ر۱۰	۱ر۰	۰ر۰۵
گابن	۰ر۲۲	۰ر۲۲	۰ر۲۵	۰ر۳	۰ر۰۳
اکوادر	۰ر۱۹	۰ر۲۱	۰ر۲۳	۰ر۵	۰ر۰۲
جمع	۳۰ر۴۵	۳۰ر۶۴	۳۹ر۲۳	۴۴ر۶	۸ر۷۶

ماخذ: پترولیوم اینتلیجنس‌ویکلی و گزارش گروه مشاورتی والترلوی «انتخاب آینده عربستان سعودی» ۱۹۷۶

تولید در ممالك دیگر خواهد بود. از طرف دیگر برخی از این ممالك مانند لیبی، کویت و ونزوئلا خودسالهاست که بدلائل‌فنی و یا مالی تصمیم به محدود کردن تولیدات نفتی خود گرفته‌اند و میتوان انتظار داشت که‌سیاست قبلی خود را در مورد کنترل صادرات‌نفت ادامه‌دهند. با درنظر گرفتن مطالب فوق احتمال‌میرود که حداکثر در سال جاری ۳ الی ۳٫۵ میلیون بشکه در روز مازاد برصادرات سال قبل اوپك‌قابل عرضه دربازار باشد. البته‌ایران و عراق مازاد ظرفیت خود را فقط در صورت وجود تقاضای کافی به بازار عرضه خواهند کرد.

در مورد صادرات نفتی خارج از منطقه‌اوپك نیز میتوان گفت که در ظرف سال جاری و سال آینده منابع دریای شمال و آلاسکا مقادیری بیش‌از یك میلیون بشکه در روز به بازار عرضه نخواهند کرد.

تقاضا: باوجود انباشتن مقادیری‌درحدود ۲٫۵ الی ۳میلیون بشکه در روز (Stockpiles) از طرف شرکتهای نفتی قبل از کنفرانس دوحه، تقاضا برای نفت به علت سرمای هوا درآمریکا و اروپا و همچنین رشد مناسب اقتصادی دراین ممالك بسیار امیدوار کننده بوده است. همانطور که ملاحظه میشود در دو ماه اول سال تولیدات اوپك اندکی بیشتر از تولیدات سال گذشته بوده است. در ماه فوریه ۱۹۷۷ بالاخص تولید نفتی اوپك معادل با ۳۲٫۴ میلیون بشکه در روز بود که نشان‌دهنده رشد تقاضا معادل با ۶ درصد بیشتر از متوسط تولیدی ۱۹۷۶ و ۱۵ درصد بیشتر از تقاضای فوریه سال گذشته است. تولیدات ایران که در ماه ژانویه ۵٫۱ میلیون بشکه در روز بود در ماه فوریه به ۶٫۱ میلیون بشکه در روز رسید، در ماه مارس تولیدات ایران بطور متوسط در حدود ۶٫۳ میلیون بشکه در روز بوده است (۵).

۵- با در نظر گرفتن شرایط فعلی احتمال میرود که تولید نفتی ایران در سال جاری معادل با ۵٫۵ الی ۶ میلیون‌بشکه در روز باشد که امکان صادرات بیش‌از ۵ میلیون بشکه در روز را فراهم خواهد ساخت.

رشد تقاضا در آینده‌ی نزدیك بستگی زیادی به‌سیاست اقتصادی دنیای غرب بالاخص آمریکا، ژاپن و آلمان دارد اگر این ممالك در سال جاری سیاست انبساطی اقتصادی Refletion در پیش بگیرند بدیهی است که تقاضا برای نفت اوپك ممکنست آنقدر رشد کند که حتی کمبودی در بازارهای جهانی بوجود آورد.

یکی از متخصصان معروف نفتی والترلوی در بررسی خود برای آقای کارتر پیش‌بینی کرده است که در سال ۱۹۷۷ تقاضا برای نفت اوپك به ۳٤ میلیون بشکه در روز میرسد (٦)، این پیش‌بینی با فرض رشد اقتصادی ٤ر٥ درصد در ۱۹۷٦ و ۸ر٥ درصد در ۱۹۷۷ برای ممالك پیشرفته عضو گـــروه OECD تنظیم شده است.

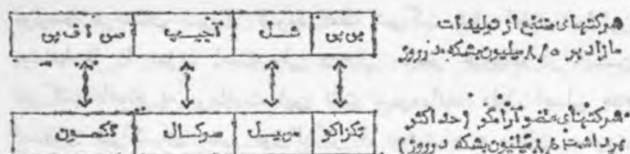
پیش‌بینی‌های اخیر دربارهٔ وضع اقتصادی ممالك ثروتمند نشان میدهد که احتمالا رشد اقتصادی در حدود یك درصد کمتر خواهد بود. ولی حتی با رشد اقتصادی متوسطی در حدود ٥ر٤الی ٥ درصد میتوان انتظار داشت که تقاضا برای نفت اوپك بین ٥ر۱ الی ۲ میلیون بشکه در روز بالا رود که به‌آسانی تولیدات اضافه عربستان و مناطق خارج از اوپك را جذب خواهد کرد. حتی اگر بدلائلی عربستان سعودی و ممالك خارج از اوپك بتوانند تولیدات خود را ۳ یا ٤ میلیون بشکه در روز بالا ببرند وتقاضای بین‌المللی هم از حد بالا کمتر باشد با این حال مقدار نفت اضافی در سال جاری از ۲ الی ۳ میلیون بشکه تجاوز نخواهد کرد و جذب این مقدار ازطرف ممالك عضو اوپك اگرچه اندکی مشکل است ولی باعث تنزل شدید قیمتها و یا درهم شکستن اوپك نخواهد شد. لازم به یادآوری است که سیاست اقتصادی آمریکا به‌عنوان لیدر ممالك غرب نقش حساسی را در رشد تقاضا بازی خواهد کرد. ولیکن باحتمال قوی صادرات ۱۱ عضو اوپك درسال جاری، در حدود سال ۱۹۷٦ باقی خواهد ماند. لازم به توضیح

۶- « Saudi Arabia's Approaching Choice » by Walter J. Levy, S.A. Zug Switzerland, July 1976 .

است که با قیمتهای جاری ترقی ۱۲٫۵ درصد متوسط بهای نفت ۱۱ مملکت اوپك موجب خواهد شد که حتی تنزل ۱۲٫۵ درصد در صادرات آنها، درآمد سال جاری را با سال گذشته معادل سازد.

بهای نفت و عکس‌العمل کمپانیهای نفتی

با اینکه در زمان نوشتن این مقاله، ٤ ماه از کنفرانس دوحه میگذرد و عربستان سعودی تولیدات خود را بطورمتوسط نیم میلیون بشکه در روز افزایش داده است، هنوز سیاست تقسیم تولیدات اضافی عربستان روشن نیست. بنابر اطلاعاتی که از نشریات تخصصی نفت نزدیك به آمریکا و عربستان سعودی کسب شده است، عربستان در نظر دارد که تولیدات نفت‌اضافی خودرا بوسیله خریدارهای جدیدی به بازار وارد کند. سیاست عربستان را می‌توان بشکل زیر نشان داد.



الف: تولیدات شرکت نفت کتی و شرکت نفت عربی در معادل گذشته خواهد بود.

ب: صادرات شرکت ملی نفت عربستان پترومین درحدود ٤۰۰ الی ۵۰۰ هزار بشکه در روز معادل با گذشته خواهد بود. شرکتها و یا ممالکی که انتظار خرید نفت مازاد عربستان را از این محل داشتند از بهای ارزانتر نفت عربستان بی‌بهره خواهند ماند.

پ: صادرات آرامکو از ۸٫۵ میلیون بشکه درروز تجاوز نخواهد کرد.

ت: اضافه تولید آرامکو مازاد بر ۸٫۵ میلیون بشکه در وهله‌ی اول ۵۰۰ هزار بشکه در روز خواهد بود که توسط شرکتهای سی‌اف‌پی (فرانسوی)، آجیپ (ایتالیائی)، شرکت پالایشی مونت‌ادیسون (ایتالیائی)، بی‌پی (انگلیسی) وشل (انگلیسی/هلندی)

فروخته خواهد شد. بجز شرکت مونت‌ادیسون که هنوز معلوم نیست نفت خود را از چه منبعی دریافت میکند، شرکتهای‌نامبرده بالا مقادیر برداشتی خود را بنحوی که نشان داده شده است ازشرکتهای آمریکائی عضو آرامکو دریافت خواهندکرد. شرکت شل ۲۰۰ هزار بشکه در روز و شرکتهای دیگر بین ۵۰ تا ۷۰ هزار بشکه در روز دریافت خواهند کرد.

ث: تمام شرکتهائی که نفت عربستان را به فروش می‌رسانند موظفند که این نفت را با بهای پائین‌تر عربستان سعودی به خریداران عرضه کرده و از هرنوع سودجوئی احتراز نمایند.

عربستان اعلام کرده است که مازاد تولیدی عربستان‌باید به بازارهای سنتی آن کشور بالاخص ممالك فرانسه، ایتالیا و انگلیس که مشکلات اقتصادی بیشتری دارند عرضه شود. لازم به توضیح است که از شرکتهای نامبرده که قرار است از مازاد تولیدی عربستان بهره‌ور شوند فقط شرکت شل اعلام قبول‌این پیشنهادها را نموده است ولی درحال حاضر هیچیك از این شرکتها اقدام به برداشت این نفت ننموده‌اند. دلیل اصلی عدم استقبال شرکتهای نفتی فوق‌الذکر از پیشنهاد عربستان سعودی این است که اگر منافع آنها بنحوی کنترل شود که از پائین بودن قیمت نفت عربستان، سودی به‌آنها نرسد آنگاه هیچ انگیزه برای برداشت بیشتر نفت عربستان نخواهند داشت، همچنین این شرکتها نمی‌خواهند که روابط خود را با ۱۱ عضو دیگر اوپك بخاطر یك وضع موقت در بازار نفت به خطر بیاندازند. ازطرف دیگر شرکتهای نفتی که در سه‌ماه آخر سال ۱۹۷۶ نفت اوپك را خریده و مخارج سنگینی درمقابل انبار کردن و راکد گذاشتن سرمایه خود پرداخته بودند، مطابق محاسبات نشریه نفتی پترولیوم اینتلیجنس ویکلی مجبور بودند که نفت انبار شده خود را به مبلغی اقلا ۷ درصد بالاترازبهای قبلی بفروشند تا اینکه متضرر نشوند.

شرکتهای نفتی بخصوص اعضاء آرامکو در گذشته‌ثابت کرده‌اند که با وجود وضع مقررات مشکل از طرف ممالك تولید‌کننده توانسته‌اند آزادی عمل خودرا جابجا کردن خریداران

(Re-allocation) به خوبی حفظ کنند، برای مثال در وقتی که آنها صاحب قدرت تام‌الاختیار در ممالك تولیدکننده نفت بودند و مقادیر زیادی نفت در اختیار داشتند، با زبردستی وتبانی می‌توانستند از سقوط شدید قیمتهای نفت جلوگیری کنند. همچنین در زمان تحریم نفت از طرف اعراب، این شرکتها قادر بودند که نفت را به خریداران تحریم شده برسانند؛ باید گفت حالا نیز مقررات عربستان سعودی آنها را از چنین آزادی عمل باز نخواهد داشت. اگر چه ممکنست در فروش نفت خام دولت عربستان بتواند نوعی کنترل اعمال کند (زیرا انواع نفت خام با هم تفاوت زیاد دارند)، ولی نفت تصفیه شده از هرمنبعی که بیاید از نظر خریدار یکی است و شرکتهای نفتی می‌توانند آنرا ببهای وضع شده ۱۱ عضو اوپك بفروشند و منافع سرشاری ببرند. آمار بازارهای آزاد فروش مواد تصفیه شده (Spot) در ماه فوریه نشان میدهد که منافع پالایشی از یك بشکه نفت عربستان سعودی در بندر رتردام ۱٫۳۵ دلار و از نفت ایران ۰٫۵۶ دلار بوده است (۷). یعنی نفت تصفیه شده عربستان ۷۶ سنت بابت هربشکه برای شرکتهای نفتی منفعت بیشتر داشته است و در حقیقت منافع آن شرکتهای نفتی که نفت خود را در بازارهای آزاد spot میفروشند بیشتر از ۵۸ سنت قیمت ارزانتر نفت عربستان سعودی است. در واقع میتوان گفت بخشی ازحقوق حقه ممالك اوپك به این وسیله به جیب شرکتهای نفتی سرازیرشده است. در مورد فروش نفت خام همین آمارها نشان میدهند که اگر چه مقدار بسیار کمی از نفت خام عربستان سعودی در بازار-های آزاد فروخته میشود، ولیکن مقادیر زیادی از نفت ۱۱ عضو اوپك و بالاخص ایران که در این بازارها عرضه میشود قدرت فروش خود را حفظ کرده و بهای آنها در حدود قیمتهای تعیین شده این ممالك است.

موضوع مهم دیگر این است که بهای دوگانه نفت، بازار فروش نفت اوپك را بسه گروه تقسیم کرده است. گروه ممالك

۷- پترولیوم اینتلیجنس ویکلی: ۷ مارس ۱۹۷۷.

آمریکای جنوبی، گابن و اندونزی، گروه ممالك آفریقائی و گروه ممالك خاورمیانه. گروه اول به علت تولیدات نسبتا کم خود بطور کلی در سر راه اثرات این سیستم قرار نگرفته است. گروه ممالك آفریقائی برخلاف انتظار بعلت مرغوب بودن و کمی گوگرد نفت سبکشان و همچنین به‌علت سرمای شدید اروپا و آمریکا مواجه با تقاضای زیاد بوده‌اند و در حقیقت قیمت بازار آزاد نفت آنها بین ۱۰ الی ۲۵ سنت بیشتر از قیمت رسمی این ممالك معامله‌میشود. باینجهت درکوتاه مدت فقط دربازار مهم‌فروش نفت خاورمیانه است که امکان تغییر و تحول متصور است.

وفاداری به قیمتهای رسمی

یکی از عوامل مهمی که تمامیت اوپك و نظم نسبی بازارهای بین‌المللی در کوتاه مدت به‌آن بستگی خواهد داشت وفاداری ۱۱ عضو اوپك به قیمتهای رسمی است. در این مرحله نقش ایران به عنوان یك قدرت پیشتاز ودر عین حال هواخواه روشهای منطقی و متعادل و بزرگترین صادرکننده در این گروه بسیار مهم است. از این جهت اراده راسخ ایران به مقاومت در مقابل هرجور تهدید و تطمیع از طرف شرکتهای نفتی باعث پشتگرمی و وفاداری دیگر اعضاء گردیده است. در ماه ژانویه برای مدت کوتاهی مقداری نفت بصره عراق با تخفیف‌هائی معادل با ۳۰ الی ۳۵ سنت هربشکه وارد بازار آزاد شد ولیکن پس از آن نفت عراق به قیمتهای رسمی خود بازگشت. لازم است که در اینجا به بعضی از انتشارات ناروا وبی‌اساس غرب در مورد ونزوئلا و اندونزی پاسخ داده شود. بعضی از محافل غربی اظهار میکنند که این دو مملکت بهای فروش خود را فقط ۵ درصد افزایش داده‌اند و این را به‌عنوان نشانه اختلافات داخلی بین گروه ۱۱کشور اوپك تلقی کرده‌اند. این نتیجه‌گیری حاکی از یك اشتباه سهوی و یا عمدی است. ونزوئلا و اندونزی قیمتهای فروش خود را برپایه قیمتهای بازار تنظیم کرده‌اند. در ماه دسامبر ۱۹۷۶ قبل از کنفرانس دوحه بازار آزاد، قیمتهای نفت این دوکشور را به ۵ الی ٦ درصد بالاتر از قیمتهای رسمی‌شان

رسانده بود و در نتیجه ۵ درصد ترقی قیمت آن پس از کنفرانس دوحه باید نشانه یك رشد بیش از ده‌درصد در قیمتهای رسمی این ممالك محسوب شود.

اوپك و بازار جهانی نفت در میان مدت

آینده اوپك و بازار بین‌المللی نفت در ۵ الی ۱۰ سال آینده بستگی به این عوامل دارد: رشد عرضه و تقاضا و سیاستهای اقتصادی و انرژی ممالك پیشرفته که طبعا برعرضه و تقاضا تاثیر خواهد کرد، چگونگی پیشرفت منابع جانشین نفت و مخارج تولیدی آنها.

عرضه نفت از طرف ممالك اوپك در میان مدت مهمترین عامل در بازار نفت بین‌المللی است. در این دوره برخی از ممالك اوپك قادر به بسط ظرفیت تولیدی خود خواهند بود. ولیکن رشد اصلی عرضه در آینده در دو کشور عربستان سعودی و عراق خواهد بود. مطابق پیش‌بینی جدول شماره ۲ در سال ۱۹۸۰ ظرفیت تولیدی اوپك به ٤٤٫٦ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. در طی این مدت عربستان سعودی می‌تواند ظرفیت تولیدی خود را ۲۵ درصد و عراق ۲۹ درصد نسبت به ظرفیت‌های جاری افزایش دهند. حداکثر ظرفیت تولیدی عربستان دقیقا روشن نیست و اگر چه در محافل نفتی عدد ۲۰ میلیون بشکه در روز بزبان آورده میشود ولی در قلمرو واقعیات احتمالا رقم ۱۵ میلیون بشکه در روز منطقی‌تر بنظر میرسد. در عوض امکانات رشد ظرفیت تولیدی عراق بسیار است و امکان آن هست که در این دوره این کشور بتواند ظرفیت تولیدی خود را بحد ظرفیت امروزی ایران برساند.

ایران در میان مدت تا حد زیادی از جنجالهای بازار عرضه نفت مصون خواهد بود. حداکثر ظرفیت تولیدی ایران در حدود ۷ میلیون بشکه در روز است و نگاهداری ظرفیت تولیدی به این حد نیازمند تزریق گاز بسیار زیاد معادل با ۷ الی ۱۲ میلیاردفوت مکعب در روز است که این خود به‌یك سرمایه‌گذاری تقریبا معادل با ۲٫۵ میلیارد دلار در چند سال آینده و احتمالا

۸میلیارد دلار در ۱۰ سال آینده احتیاج خواهد داشت. همچنین رشد تقاضای داخلی باعث میشود که ظرفیت صادراتی ایران مرتبا تقلیل یابد. تقاضای داخلی نفت ایران در اواخر برنامه ششم به بیش از یك میلیون بشکه در روز خواهد رسید که در نتیجه مقدار قابل صدور را به کمتر از ۶ میلیون بشکه در روز میرساند. از این جهت رشد تقاضای بین‌المللی تا سال ۱۹۸۰ ایران را به حداکثر قدرت صادراتی خود میرساند و از آن‌پس ایران با آنکه همچنان یك صادرکننده بزرگ است ولیکن سالیانه مقادیر کمتری را برای فروش در اختیار خواهد داشت.

ذیلا به پاره‌ای از پیش‌بینی‌هائی که از سوی منابع بین‌المللی صورت گرفته است می‌پردازیم:

۱ـ والترلوی ظرفیت تولیدی نفت اوپك را در سال ۱۹۸۰، ۴۴٫۶ میلیون بشکه در روز و تقاضای نفت اوپك را در همانسال ۳۷ الی ۳۹ میلیون بشکه در روز پیش‌بینی میکند (رشد اقتصادی غرب ۵ الی ۵٫۵ درصد فرض شده است).

۲ـ سازمان (OECD) در نشریه «آینده انرژی جهان»(۸) که اخیرا منتشر شده است ظرفیت تولیدی اوپك را در حدود ۴۸ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۸۵ و تقاضا برای نفت اوپك را در همانسال ۳۹٫۳ میلیون بشکه در روز تخمین زده است. (رشد اقتصادی ممالك او-ای-سی-دی ۴٫۳ درصد درسال تا ۱۹۸۰ و ۴٫۱ درصد در سال تا ۱۹۸۵ فرض شده‌اند).

۳ـ آژانس بین‌المللی انرژی (IFA) در گزارشی که احتمالا به خاطر بوحشت انداختن ممالك پیشرفته دنیا وتشویق آنها به اخذ سیاست قاطع صرفه‌جوئی در انرژی تنظیم کرده است ظرفیت تولیدی اوپك را در سال ۱۹۸۵، ۴۴ میلیون بشکه در روز تخمین زده است و تقاضای بین‌المللی نفت اوپك را ۴۲ الی ۴۹ میلیون بشکه در روز پیش‌بینی مینماید. این سازمان اشاره میکند که کشورهای عضو اوپك برای رفع احتیاجات مالی خود فقط محتاج به تولید ۳۵ میلیون بشکه در روزهستند،

8 – OECD World Energy Outlook 1977

لذا امکان بالا بردن قیمتهای نفتی از طرف اوپك به علت این نممبود نمود.

٤ـ شرکت نفتی اکسون، بزرگترین شرکت نفتی دنیا در گزارش اخیر خود «آینده بازار جهانی انرژی تا ۱۹۹۰»(۹) در یك گزارش خوش‌بینانه نسبت به اتخاذ تصمیمات قاطع در صرفه‌جوئی انرژی در غرب پیش‌بینی میکند که در سال ۱۹۹۰ ظرفیت تولیدی اوپك به ٤٨ میلیون بشکه در روز برسد. تقاضای بین‌المللی برای نفت اوپك ۳۸ میلیون‌بشکه در روز درسال ۱۹۸۰، ٤٢ میلیون در سال ۱۹۸۵ و ٤٦ میلیون در سال ۱۹۹۰ خواهد رسید. پیش‌بینی‌های اصلی این گزارش در جدول شماره ۳ خلاصه شده است.

تقاضای بین المللی نفت (میلیون بشکه در روز)

منابع تولید	۱۹۷۵	۱۹۸۰	۱۹۸۵	۱۹۹۰
اوپك خاورمیانه	۱۹	۲۸	۳۲	۳۷
سایر ممالك اوپك	۹	۱۰	۱۰	۹
کل صادرات اوپك	۲۸	۳۸	٤۲	٤٦
آمریکا و کانادا	۱۲	۱۱	۱۱	۱۳
اروپا	۱	۳	۵	٦
سایر ممالك	٤	٦	۹	۱۰
ممالك کمونیست	۱	۱	۱	۱
	٤٦	۵۹	٦۸	۷٦

لازم بتوضیح است که در این پیش‌بینی‌ها رشد اقتصادی محافظه‌کارانه‌ای برای ممالك پیشرفته دنیا فرض شده وهمچنین انواع و اقسام رشد و توسعه برای منابع مختلف جانشین نفت از قبیل گاز، ذغال سنگ، نیروی اتمی، نیروی خورشیدی، نیروی ژئوترمال، سنگهای آغشته به نفت و غیره در نظر گرفته شده

9-Exon CorPoration World Energy Outlcok to 1990- 1977

است. گزارش اوای‌سی‌دی را می‌توان از بقیه گزارشها واقع‌بینانه‌تر خواند، این سازمان در گزارش خود سعی کرده است که روند واقعی رشد تولیدی نیروی هسته‌ای ذغال سنگ و صرفه‌جوئی در مصرف انرژی را در جهان پیشرفته در نظربگیرد. به‌نظر این سازمان ممالك صنعتی تغییر قابل ملاحظه‌ای در سیاست انرژی خود نخواهند داد.

نتیجه‌گیری

اگرچه سیستم بهای دوگانه تا حدی موجب بی‌نظمی‌بازار بین‌المللی نفت گردیده است ولیکن بهیچوجه نمی‌توان انتظار سقوط بهای نفت و یا از هم پاشیدن اوپك‌را داشت.

در زمان کوتاه باحتمال زیاد عملیات عربستان سعودی نخواهد توانست که فشار زیادی برممالك دیگر اوپك وارد سازد. اضافه تولیدات عربستان سعودی به علت رشد تقاضا جذب‌بازار خواهد شد. با وجود ارزانی بهاء ، نفت عربستان سعودی در بازار-های آزاد به‌قیمت معادل بهای نفت سایر ممالك اوپك فروخته میشود و مقداری از منافع حاصله آن به‌جیب کمپانیهای نفتی سرازیر میگردد.

واضح است که سیستم دوگانه بهای نفت یك سیستم موقتی است وچه‌بسا در آینده نزدیك برقراری سیستم یك‌قیمتی رجعت کند. در چند ماه گذشته ممالك مختلف بالاخص قطر در صدد برقراری سیستم یك قیمتی بوده‌اند. هم اکنون نیز رئیس جمهوری ونزوئلا در صدد میانجیگری بین گروههای مختلف است. در حقیقت به نظر نویسنده وضع فعلی در عین حال عبرت‌آموز نیز بوده است. عربستان سعودی خواهد دید که خود به‌تنهائی نمی‌تواند سیاست نفتی ممالك دیگر اوپك را تعیین کند. قبل از وقوع این اتفاق هیچیك از طرفین از قدرت خود اطلاع کافی نداشت. در حالیکه امروزتا حدود زیادی نفوذ این ممالك برای خود آنها و ممالك غربی روشن شده‌است. همانطور که قبلا اشاره شد زکی‌یمانی ادعا کرده بود که در قبال عمل خود انتظارات سیاسی خاصی دارد ولی اطلاعات حاصله‌حاکی

است که نه مشکل اعراب و اسرائیل و نه‌موضوع غیرقانونی کردن دفتر تحریم عرب در آینده نزدیك قابل حل نیست. بنابراین‌ظاهرا عربستان سعودی در کنفرانس ژوئیه اوپك خود را در موضع دشواری خواهد یافت چرا که نمی‌تواند ثابت کند که از روش خود خاصه در جهات سیاسی به نتایج مطلوب رسیده است. حتی ممالکی مانند مصر وسوریه که از لحاظ مالی اتکاء زیاد بـــه عربستان دارند بهای نفت صادراتی خود را ۱۰٪ درصد افزایش دادند. بنابراین می‌توان احتمال داد که عربستان در آینده نزدیك به یك سیستم تك‌قیمتی که مورد موافقت طرفین باشد بازگردد. و بهرتقدیر این مسلم است که قدرت اوپك وتمامیت آن درآینده نزدیك همچنان برجای خواهد بود و در «میان مدت» نیز وضع مستحکمی خواهد داشت و همانطور که پیش‌بینی‌های عرضه و تقاضا نشان میدهند، در این دوران اوپك می‌تواند مطمئن باشد که تقاضای کافی برای نفت صادراتی خود دارد و در واقع نفوذ و قدرت اوپك در «میان مدت» از زمان حال نیز بیشتر خواهد بود، منابع جانشین‌نفت در «میان مدت» اثر مهمی درتقلیل تقاضا برای نفت نخواهند داشت. به ویژه آنکه فعلا مخارج تولیدی‌آنها در حدود دوبرابر نفت است و در آینده نزدیك هم تغییر این وضع متصور نیست. لازم به توضیح است جانشین‌های نفت‌فقط در مورد خاصیت انرژی‌زائی می‌توانند با نفت رقابت کنند، در حالیکه نفت علاوه برتولید انرژی، مادهٔ اولیهٔ تولیدی هزاران‌نوع مواد پتروشیمی نیز محسوب میشود. از این جهت هرقدر که‌مواد انرژی‌زای دیگر توسعه پیدا کند، جامعه مترقی امروزی به نفت نیازمندتر خواهد بود.

در این مقاله «آینده دور» مطالعه نشده است و علت آن امکان تغییرات بنیانی در قلمرو مسائل انرژی است، بدیهی است که جانشین‌های انرژی روزی جای نفت را خواهند گرفت و باید هم هرچه سریعتر بگیرند که در این مورد نگارنده به علت عدم دسترسی به اطلاعات کافی از شرح و تفصیل موضوع خودداری میکند.

محمد آراسته‌خوی

طبقه اجتماعی

از این شماره صفحاتی از نشریه را به‌تشریح و تحلیل لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی اختصاص داده‌ایم. چنانچه به همت اهل نظر این بخش ادامه یابد، و مجموعه‌ای از این لغات و مصطلحات جمع آید، در فرجام به فرهنگ‌معتبری براین زمینه دست خواهیم یافت که کمك و مایه دستی برای دانشجویان و دوستداران مطالعه متون فلسفی و اجتماعی خواهد بود.

«طبقه» به معنای درجه، مرتبه، اشکوب، همجنس، سلسله، جماعتی از مردمان، خاندان و دودمان آمده، و به مرور زمان مفاهیم مختلفی یافته است از جمله به معنای نسل به‌نسل، یك جنس از مردم و جمع طبقه (طبقات) نیز به کتب مربوط به احوال عالمان، حکیمان، شاعران، ادیبان، فقیهان و غیره و نسل به نسل به سلسله آنان اطلاق شده است مانند:

«طبقات‌الشعرا» (تالیف ابن‌قتیبه ـ متوفی در ۲۷۱ یا‌بقولی ۲۷۶ هـ. ق).

«طبقات صحابه» (تالیف محمدبن سعید معروف به واقدی در ۲۲۰ هجری).

و «طبقات‌الاطبا» (تالیف ابن‌ابی‌اصیبعه ـ متوفی در قرن چهارم).

اصطلاح «طبقه» معادل Classe در زبان فرانسه است

که خود از ریشه‌ی لاتین Classis (مربوط بـه گروه شهروندان، وحدت و قسمت پدید آمده است، سابق براین شهروندان رومی بنابرمقدار ثروتشان یامطابق شرایط اجتماعی‌شان تقسیم و طبقه‌بندی میشدند.

در ایران باستان طبق مستندات بخشهای قدیم اوستا، سه‌طبقه‌ی اجتماعی وجود داشت:

۱ـ روحانیون
۲ـ مردان جنگی
۳ـ برزگران

به نظر کریستن‌سن فقط یك عبارت در اوستا (یسنای ۱۹ فقره‌ی ۱۷) وجود دارد که در آن ازطبقه‌ی چهارمی یاد شده و آن طبقه‌ی صنعتگران و پیشه‌وران است.

در دوره‌ی ساسانیان، نیز از چهار طبقه نام آمده است:

۱ـ طبقه روحانیون
۲ـ طبقه مردان جنگی
۳ـ طبقهٔ دبیران و مستخدمین دولت
٤ـ طبقه کشاورزان و صنعتگران.

هریك از این طبقات را به چند دسته تقسیم کرده‌اند مانند: طبقه روحانیون مشتمل برقضات، علمای‌دینی (شامل‌هیربدان، موبدان، مغان، دستوران و معلمان و طبقه‌ی جنگیان مشتمل بر دو گروه سوار و پیاده).

آنچه غیرقابل تردید می‌نماید اینست که در ایران‌باستان ترتیب طبقات ثابت نمی‌مانده است.

نامه‌ی تنسر مالکیت وخون را تعیین‌کننده‌ی حدودطبقات بشمار آورده است.

بنابرنامه‌ی تنسر، در ایران باستان، انتقال از یك طبقه به طبقه‌ی دیگر امکان‌پذیر بود بطوریکه اگر شخصی در پارسائی آزموده وشایسته بود حق ورود به‌طبقه‌ی روحانیون را می‌یافت و اگر قدرت بدنی و شجاعت داشت به طبقه‌ی جنگیان می‌پیوست و اگر در عقل وقوه‌ی درك ممتاز بود در طبقه‌ی دبیران جای‌میگرفت و بدینطریق به دستور شاهنشاهان ایران نقل از یك «طبقه» به

«طبقه دیگر» امکان‌پذیر بود و بدین دلیل در افراد یك طبقه همواره امید به ارتقاء قوت داشت و بخلاف بسیاری از جامعه‌های باستان حضور در یك طبقه هیچگاه مایه رکود و اتلاف‌استعدادها نمی‌شد.

در کتابهای مقدس ایرانیان، نسبت به اهمیت وستایش کار زراعت، مطالبی فراوان آمده است، بطوریکه حقوق قانونی زارعان از روی کمال دقت تعیین میگردید.

در شاهنامه فردوسی نیز به چهار طبقه اشاره شده است:

۱ـ طبقه‌ی کاتوزیان

۲ـ طبقه‌ی نیساران

۳ـ طبقه‌ی کشاورزان

٤ـ طبقه‌ی پیشه‌وران

در یونان و روم باستان انتقال از یك طبقه به طبقه‌ی‌دیگر امری محال بود و اعضاء هریك از طبقات اجتماعی مانند اشراف ـ الیگارشی ـ عامه و بردگان و درسده‌های میانه‌سینیورهای فئودال و سرف‌ها و شوالیه‌ها امکان خروج و ورود از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر را نداشته‌اند و پایگاه طبقاتی آنان پایگاهی ازلی وابدی تلقی میشده است.

در مطالعات اجتماعی دو قرن نوزدهم و بیستم

از طبقه‌ی اجتماعی بنابر دیدگاههای مختلف، تعاریف متعددی ارائه شده که هریك به تنهائی جامع، مانع و کامل نبوده است.

آنچه امروزه از طبقه به عنوان مقوله‌ای اجتماعی تصویر میگردد عبارتست از: مجموعه‌ی افراد و گروههای انسانی که از منافع، خصوصیات، شرایط‌وموقعیتهای‌اجتماعی (بمفهوم‌عام‌کلمه) مشابه و تقریبا همسان، در جامعه‌ای معین و زمانی مشخص برخوردار باشند.

ملاك سنجش منافع، خصوصیات، شرایط و موقعیت‌ها متعدد و متنوع است بطوریکه ممکنست ناشی از منزلت‌های شغلی، سیاسی، فرهنگی و مناسبات تولیدی و غیره بوده باشد

یا امکان دارد از دو، سه یا همه‌ی عوامل فوق منشاء گیرد. درجه وحدود این نشوونما نیز گوناگون ومتغیر است. مارکسیست‌ها برملاك موضع و موقع گروهها در سیستم اقتصادی، مناسبات تولیدی و رابطه با ابزار تولید متکی شدند.

گوستاوشمولر (Schmoler) اقتصاددان آلمانی (پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰) و طرفداران وی به ملاك «حرفه وشغل» استناد نمودند.

کارل بوخر (K.Bucher) اقتصاددان آلمانی ملاك «ثروت» را مطرح کرد.

ویلفردوپارتو (Pare to) اقتصاددان وجامعه‌شناس ایتالیایی (اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰) ملاك «برگزیدگی» و برگزیدگان را صحه نهاد.

ماکس‌وبر (M. weber) (مرگ در ۱۹۲۰) و پیروان وی به انحصار شانس‌های تملك ودسترسی باموال، مهارت‌ها و آموزش و پرورش رو نمودند.

ژوزف شومپیتر (Schumpeter) – ۱۸۸۳ – ۱۹۵۰ و طرفداران او ملاك «وظیفه‌ی اجتماعی» را عنوان کردند.

موریس هالبواکس (M.Halbwachs) (مرگ در ۱۹٤۵) ملاك را برتصورات جمعی و قضاوتهای ارزشی جمعی و درجه‌ی مشارکت و سطح نیازها قرار داد.

و بالاخره پیتیریم الکساندرویچ سوروکین (P.A.Sorokine) (اواخر قرن ۱۹ و نیمه‌ی اول قرن ۲۰) ملاك‌های چندگانه‌ی:

- حقوقی،
- همبستگی،
- آگاهی و ناآگاهی نسبت به هستی خود،
- تضاد با سلك، مراتب، کاست وهرگونه گروه‌تحمیلی،
- عادی و واقعی بودن،
- سازمان یافتگی،
- خاص برخی از انواع شالوده‌های اجتماعی،
- چند کاره بودن،

را تاکید نمود.

۵ ژرژ گورویچ (G. Gurvith) روسی‌الاصل فرانسوی (۱۸۹٤ـ۱۹٦٦) جامعه‌شناس معروف عصر حاضر در تعریف طبقه‌ی اجتماعی از ملاکهای اقتصادی و ایدئولوژیك در مجموعه‌ی‌پدیده‌های اجتماعی مدد جست.

به نظر وی در عصر حاضر طبقه‌ی اجتماعی مجموعه‌ای از گروههای اجتماعی است که تحت‌الزام مقررات حقوقی واقع‌میشود وخارج از تقسیمات رسمی قرار میگیرد و همچون تیره‌ها، طوایف، اشراف و بردگان در یونان و روم باستان‌و اصناف حرفه‌ای، سینیورهای فئودال، سرفها، روحانیون و کاست‌ها در سده‌های میانه که اجبارا تحت الزاماتی خاص بوده‌اند نیست و نظیرسندیکا‌های حرفه‌ای، انجمن‌های خیریه، انجمن‌های علمی، تراست‌ها و کارتل‌ها که اعضائشان آزادانه می‌توانند از عضویت گروههای مزبور امتناع نمایند. اختیاری نیز نیست.

از نظر گورویچ طبقه‌ی اجتماعی فاقد نیروی برتر وسازمان متشکل است.

وی ضمن انتقاد برکلیه‌ی تعاریف طبقه‌ی اجتماعی وملاك‌های آن نزد مارکسیستها و غیرمارکسیستها معتقد است که در داخل هرطبقه‌ی اجتماعی، رقابت بین قشرهای متفاوت کم وبیش وجود دارد و سپس با تردید برنظریه‌ی مارکسیستی دربـــاره‌ی جامعه‌ی بدون طبقه اظهار میدارد:

لو فرض که نظریه‌ی مارکسیستی تحقق یابد، معذلك اختلاف گروههای اجتماعی بسیار شدید و شدیدتر خواهد شد.

تحلیل مارکسیست‌ها از طبقه‌ی اجتماعی چه بود؟

مارکسیست‌ها مدعی‌اند که در برهه‌ای از تاریخ، باتکمیل ابزار تولید و فزونی محصول و پدید آمدن تولید اضافی،جامعه‌ی انسانی به دوطبقه صاحبان و مالکان وسایل تولید و اکثریت‌محروم از آن منقسم گردید و استثمار اکثریت (صاحبان کار) توسط اقلیت (صاحبان و مالکان ابزار تولید) آغاز گشت و در شرایط تاریخی به ترتیب بردگی فئودالیته و سرمایه‌داری بوجود آمد. در مرحله‌ی سرمایه‌داری، سرانجام طبقه‌ی استثمار شده و محروم از

هرنوع مالکیت ابزار تولید یعنی پرولتاریا، در شرایطی خاص، به مقابله‌ی طبقه‌ی مالکان ابزار تولید می‌پردازد و جنگ طبقات دوگانه وقوع می‌یابد و با پیروزی محتوم پرولتاریا و تحقق سوسیالیسم، جامعه‌ی بدون طبقه (کمونیسم) پدید می‌آید.

آنان معتقدند طبقه‌ی اجتماعی مقوله‌ای تاریخی است که در دوره‌ای از حیات بشر پدید آمده و منشاء تکوینی آن‌مناسبات تولیدی و رابطه‌ی بشر با ابزار تولید بوده است که به تبع آن مقام، مرتبت و ایفای نقش در سازمان‌اجتماعی کار وبنابر شیوه‌های دریافت ومیزان سهمی که از ثروت اجتماعی در اختیارداشته متمایز شده‌اند و اقلیت، کار اکثریت را به تصاحب خود در آورده است؛ مارکسیست‌ها براین نظرتا اینجا ایستادندکه «تاریخ بشر را سراسر جنگ طبقات تعریف کردند».

پیدا است توجیه مارکسیست‌ها از وجود دو طبقه‌ی‌اجتماعی و رابطه‌ی این دو با ابزار تولید، توجیهی یك بعدی و نارسا است و ازکار علمی و عملی بدور است. در طی تاریخ و در برخی از جامعه‌ها، اغلب بیش از دو طبقه وجود داشته است که‌منشاء تکوینی پاره‌ای از آنان، مناسبات تولیدی و رابطه با ابزار تولید نبوده است.

چنانکه ماکس وبر معتقد بودکه سه نوع طبقه را بایداز هم تمیز داد:

۱ـ طبقه براساس تملك

۲ـ طبقه مبتنی بروجوه دسترسی در استفاده از اموال

۳ـ طبقه‌ی متکی برشرایط سیاسی، ذهنی وفرهنگی.

برطبق اظهار نظر وبر، گذر از یك طبقه به طبقه‌ی دیگر سهل و جاری است.

مارکسیست‌ها معتقد بودندکه بین طبقه‌ی سرمایه‌دار(مالك) و طبقه‌ی کارگر یك طبقه‌ی متوسط ضعیفی وجود دارد که به تدریج از بین میرود یعنی دریکی از طبقه‌ی مالکان ابزار تولید (اقلیت) و صاحبان کار (اکثریت) مستحیل میگردد.

در حالیکه امروزه در اغلب جامعه‌های آزادو بویژه‌صنعتی، طبقه‌ی متوسط روز بروز قوی‌تر و گسترده‌تر شده، عرصه‌ی‌وسیعی

از طبقات اجتماعی را به خود اختصاص داده است.

به نظر مارکسیست‌ها، وجود دوطبقه‌ی اجتماعی منجر به وجود دونوع ایدئولوژی شده است، در صورتیکه چه در زمانهای پیشین و چه در اعصار کنونی انواع واقسام ایدئولوژی‌ها وجود داشته است که برخی از آنان نه تنها فرع مولود مناسبات‌تولیدی نبوده بلکه خود منشاء تکوین بسیاری از تحولات امــور غیر ایدئولوژیك نیز گشته است.

از لحاظ دیگر، نظام سرمایه‌داری بدانسان که در زمــان حیات مارکس وجود داشت امروزه هم در شکل و هم درمحتوی تغییر کرده است از جمله:

- مالك کنترل‌کننده نیست.
- کنترل‌کننده، اغلب مالك نیست.

یعنی امر اداره واحدهای تولیدی بدست مدیران است.

(در حالیکه مارکس کوچکترین توجهی به مدیریت و نقش آن نداشته است).

پیش‌بینی مارکس مبنی برتقسیم جامعه سرمایه‌داری به دو طبقه اصولی اکثریت مطلق (پرولتاریا) (که در انقلاب جز زنجیر اسارت چیزی ندارد که از کف بدهد) و طبقه‌سرمایه‌داران (صاحبان وسائل تولید) و تصویری که او از فقر دائم‌التزاید پرولتاریا بدست‌میدادعملا‌بواقعیت نپیوست(۱)، ازیکسورفاه‌روزافزون کارگران بصورت (بسط بیمه‌ها ـ افزایش دستمزدها و.....) شیوع اتوماسیون که طبعا از میزان نیاز به نیروی انسانی‌میکاهد و ازسوی دیگر افزایش گروههای وابسته به نظام دیوانسالاری در کشورهای عمده صنعتی دلیل این مدعا است.

علاوه براینها همواره تاریخ گواه مبارزات طبقاتی بهآن صورتی که مارکس مطرح کرده، نبوده است مثلا در دگرگونی نظام ارباب رعیتی (فئودالیته) دخالت دولتهای مترقی بیشتر موثر گشته است تا مبارزه‌ی طبقاتی.

۱ـ نظریه اخیر کمونیستهای فرانسوی مبتنی برعدول از تز دیکتاتوری پرولتاریا در این خصوص قابل توجه است.

به نظر بسیاری از جامعه شناسان از جمله سوروکین و گورویچ، طبقات اجتماعی تنها در برخی از جامعه‌ها ممکنست پدید آید و آنهم معمولا نه دوگانه بلکه متعدد، متنوع و متحول است که این‌ها منوط و وابسته به شالوده‌های اجتماعی جامعه‌ها است.

اصولا پیش‌بینی‌های بسیار دراز مدت در مقولات اجتماعی درخور ملاحظات تحقیقی نیست و نیز هرنظریه‌ای که بکوشدانواع تحولات و دگرگونیها و انقلابات اجتماعی را ناشی از یك عامل و نظرگاهی خاص بداند قابل انتقاد است و دال برساده‌بینی و سهل‌نگری پیچیدگی‌های متنوع اجتماعی است.

نقض نظریات مارکس و پیروان‌وی درباره‌ی طبقات‌اجتماعی حاکی از استفاده‌ی محدود و غیرکافی از روشهای مختلف تبیین علمی و غایی پدیده‌های اجتماعی است که به تحلیل یك‌بعدی واقعیت‌های تاریخی اجتماعی - و اجتماعی، اقتصادی توسط آنان، منجر شده است که بحث درباره‌ی هریك از آنها و دهها انتقاد دیگر از حوصله این نوشته خارج است.

نتیجه اینکه امروزه در بسیاری از جامعه‌ها هماهنگی و تقارن میان طبقات اجتماعی و تعدیل شکاف طبقات متعدداجتماعی کم‌وبیش واقعیت یافته است و دیگر بحث درباره‌ی طبقه‌ی‌اجتماعی بصورتی که مارکسیست‌ها مطرح نموده‌اند کمتر مورد امعان نظر جامعه‌شناسان - مطالعات علمی - اجتماعی است.

نتیجه:

طبقه‌ی اجتماعی دارای ابعاد و لایه‌های گوناگونی است بطوریکه نتوان مرزی مشخص و قاطع میانشان ترسیم نمود و هریك، تمایلات، گرایشها و هدفهای خاصی را تعقیب میکنند لذا طبقه‌بندی اجتماعی گرچه براساس شرایط و موقع اقتصادی یا سیاسی و یا شغلی و.... صورت گیرد معذالك نباید از ارتباط نزدیك عوامل فوق غافل بود.

بویژه، در جامعه‌هایی که نابرابریهای اقتصادی واجتماعی کاهش می‌پذیرد و منزلت اجتماعی تنها به ارتباط فرد با وسایل

تولید منوط نمیگردد، و تحرك عمودی و افقی میان گروههای اجتماعی به سهولت انجام میگیرد، تعریف از طبقه و تعیین‌خصائص و ویژگیهای آن کاری است مشکل و در برخی موارد غیرممکن.

در چنین شرایطی بکار بردن گروه یا گروههای‌اجتماعی عاری از لغزش خواهد بود.

توضیح:

در عنوان مقاله «سیری در سیاست خارجی ایران» در صفحه ۱۰۵ و درسطر ۵ صفحه ۱۱۳ همین مقاله تاریخ مورد اشاره «تا اوایل قرن بیستم» بوده که اشتباها «تا اوایل قرن نوزدهم» چاپ شده است، از این جهت پوزش می‌طلبیم.



میزان حق‌اشتراك (۴ شماره) اندیشه‌های رستاخیز در کشورهای جهان

ایالات متحده امریکا وکانادا :	۵۰۰ ریال
اروپا و آسیا :	« ۳۵۰
استرالیا و افریقا :	« ۵۵۰
خاور دور:	« ۵۰۰
داخله :	« ۲۰۰

در داخل این کادر چیزی ننویسید

خواهشمنداست مبلغ حق اشتراك‌را به‌شعب بانك‌ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰ شعبه تخت‌جمشیدواریزورسیدآنراهمراه‌این‌قبض به«اندیشه‌های‌رستاخیز» بفرستید

اندیشه‌های رستاخیز

شماره مشترك

من : نام.................نام خانوادگی.................نام موسسه.................

نشانی : نام کشور .... نام شهـر.................

....

با ارسال مبلغ .... ریال طی حواله / قبض / چك ....

درخواست اشتراك یکسالـه (۴ شمـاره) « اندیشه‌های رستاخیـز » را به

تعداد .... جلداز شماره .... تا شماره ....دارم

توجه : طبق مقررات‌خواهشمنداست ازارسال‌وجه درپاکت‌پستی خودداری‌فرمائید

اندیشه های رستاخیز

شماره مشترك | |

من : نام.............. نام خانوادگی .... نام موسسه.................

نشانی : نام کشور .... نام شهر........................

....

با ارسال مبلغ .... ریال طی حواله / قبض / چك ....

رخواست اشتراك یکساله (۴ شماره) « اندیشه‌های رستاخیز » را به

تعداد.............. جلداز شماره .... تا شماره.................. دارم

توجه : طبق مقررات خواهشمنداست ازارسال وجه در پاکت پستی خودداری فرمائید

میزان حق اشتراك (۴ شماره) اندیشه‌های رستاخیز درکشورهای جهان

ایالات متحده امریکا وکانادا :	۵۰۰ ریال
اروپا و آسیا :	« ۳۵۰ »
استرالیا و افریقا :	« ۵۵۰ »
خاور دور :	« ۵۰۰ »
داخله :	« ۲۰۰ »

در داخل این کادر چیزی ننویسید

خواهشمنداست مبلغ حق اشتراك‌را به‌شعب بانك‌ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰ شعبه تخت جمشیدواریز و رسید آنرا همراه‌این‌قبض به« اندیشه‌های رستاخیز» بفرستید

اندیشه های رستاخیز

این نشریه هر سه ماه یکبار منتشر میشود
از انتشارات:
حزب رستاخیز ملت ایران
سال اول ـ شماره چهارم
اردیبهشت ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

مقالاتی که در نشریه آمده نظر و رای نویسندگان آنها است ومقالاتی که به مجله میرسد بازپس فرستاده نخواهد شد.